

SIGN HERE

پیشگفتار

از هنگامی که در دانشگاه تهران به آموزش زبان فارسی پرداخته‌ام ،
همواره ، باگفت و شنودها و پرس و جوهای گوناگون چون:
زبان فارسی از چه راه از نوگرایی و نوآوری بهره می‌گیرد
برای پالایش زبان فارسی چه تلاش پیگیر انجام می‌پذیرد
تاکی واژه‌های بیگانه بار زبان فارسی می‌شود
چه هنگام نیازهای زبان فارسی برآورده می‌گردد
روبرو بوده‌ام.

این گفتگوها ، اگرچه ، بنیادگر رستاخیزی در « بهسازی زبان » نبوده
است ولی درپیدایش جنب و جوش برای کارهای پراکنده در زمینه « بهسازی
زبان » سودمند بوده است و پاره‌ای از استادان و شیفندگان زبان فارسی را
بر آن داشته است که ، درخور توانایی ، به کمک زبان بشتابند و برای از میان
برداشتن نارسایی‌ها کوشش کنند.

درپی گپ‌های دوستانه که با دانش‌پژوهان داشتم دریافتم که نژاد جوان
گرایش فراوان به پالایش زبان فارسی دارد و کوشش‌های کم فرجام یا نافرجام
را که در این راه انجام گرفته است ، هرچند که درخور سنجش با تلاش پیشینیان
نیست ، بسنده نمی‌دانند و بر آن اندیشه‌اند که باید به کاری « گروهی » دست زد

و بایک «رستاخیز» ژرف تنگناها و کمبودهای زبان فارسی را از میان برداشت. این گفت و شنودها مایه آن شد که در دو سال پیش به نگارش «واژه‌های فارسی» پردازم و چهار هزار و هشتصد واژه فارسی برای یک هزار و ششصد واژه تازی برگزینم تا کمکی به بیرون راندن برخی از واژه‌های تازی از زبان فارسی گردد.

این نوشته، با آنکه بسیار بد و نادرست چاپ شده بود، به گرمی پذیرفته شد و در کوتاه‌گاه مایه جنبشی چشمگیر در پالودگی زبان و به کار بستن واژه‌های فارسی گردید و فرهیختگان و دانشمندان را بر آن داشت که در روزنامه‌ها، هفته‌نامه‌ها و ماهنامه‌ها به پشتیبانی از زبان فارسی برخیزند و ناروایی و ناهنجاری بهره‌وری از واژه‌های بیگانه را یادآوری و گوشزد نمایند.

پذیرش گرم همگان از «واژه‌های فارسی» و برپایی جنبش پرجهش برای پالودگی زبان فارسی شناسای آن بود که مردم ایران، زبان‌نیاکان را گرامی می‌دارند و به کار بستن واژه‌های سره فارسی را از نیازهای نخستین زندگی همگانی به‌شمار می‌آورند.

بی‌گمان اگر جنبشی که اکنون، به‌گونه پراکنده، برای پالایش زبان فارسی در گروه‌های گوناگون مردم پدید آمده است از سد سال پیش آغاز می‌گردید امروز بسیاری از واژه‌های تازی، ترکی و اروپایی از زبان فارسی رخت برمی‌بست و به کنج فراموشی می‌نشست.

درست است که امروز دیگر از واژه‌های تازی و ترکی آسیبی فراگیر زبان فارسی نیست ولی واژه‌های اروپایی و آمریکایی سد برابر بیش از واژه‌های تازی، در دوران نیرومندی تازیان، و واژه‌های ترکی، در پادشاهی سلجوقیان و کشورداری مغولان و فرمانروایی گورکانان، به‌جان زبان فارسی افتاده است و تیشه به ریشه این زبان می‌زند.

راهیابی واژه‌های اروپایی و آمریکایی به زبان فارسی بانیاز مردم ایران

به دانش‌ها، هنرها و کالاهای سرزمین‌های اروپایی و آمریکایی بستگی دارد زیرا نباید فراموش کرد که ایران يك دوران دراز دوپست ساله واماندگی و پس‌افتادگی را پشت سر می‌گذارد و برای رسیدن به کاروان پیشرفت ناگزیر به پذیرفتن ابزارهای پیشرفتگی و پدیده‌های تازه دانش می‌باشد و نمی‌تواند مانند گذشته، دست روی دست بگذارد و به‌بیند دیگران در جوش و خروشند و او در خواب و خموش ...

پذیرش دانش‌ها و کالاهای نوین مایه آن می‌شود که، پیایی، گروهی واژه بیگانه سرازیر زبان گردد ولی نباید گذاشت این واژه‌ها دیر پیاید و زبان را آلوده کند.

نه تنها ایران، بلکه هیچ سرزمینی نمی‌تواند، برای پاک ماندن زبان در دروازه‌ها به روی همکیشان و همپیمانان ببندد و از دادوستد با بیگانگان و آمد و شد با جهانیان پرهیز کند و از پیروی از پیشرفتگان دوری جوید و از همه مردم گیتی بگسلد و بدور خویش بتند زندگی کنونی مردم از مرز تیره و گروه و کشور و قاره گذشته و سیمای جهانی گرفته است، در چنین زندگی همچنانکه خوی‌ها، روش‌ها، اندیشه‌ها، دانش‌ها جابجا می‌شود واژه‌ها هم به گردش می‌آید و از سرزمینی به سرزمین دیگر می‌رود و این مردم‌اند که باید دانش‌ها و اندیشه‌ها، هنرها و کالاها، خوی‌ها و روش‌هایی که نیاز دارند پذیرند ولی نام آنان را به زبان نگیرند و زبان خویش را ناپاک سازند.

ناگفته نماند، همچنانکه مردم باید از به‌کار بردن واژه‌های بیگانه پرهیز کنند فرهنگستان زبان هم باید هنگام راهیابی پدیده‌های دانش و هنر باختر زمین و پیش از جاافتادن نام‌ها و واژه‌های بیگانه، واژه‌های برابر برگزیند و در دسترس همگان بگذارد و بر سر زبان‌ها بیندازد.

روشن است که همکاری نزدیک مردم با فرهنگستان زبان به جلوگیری از آلودگی بیشتر زبان فارسی کمک فراوان می‌کند و پالایش این زبان را آسانتر

می‌نماید ولی پالودگی زبان فارسی به جنبش جداگانه و پیگیر نیز نیاز دارد. زمینه این جنبش، هم‌اکنون، در گروه‌های گوناگون مردم پدید آمده است و همگان به امید آنند که به جای واژه‌های بیگانه، واژه‌های فارسی به کار برند و بند ازپای و زنجیر ازکت زبان نیاکان بگیرند و سادگی و سرگی را به زبان بازگردانند.

بی‌گمان این راه دشوار به آسانی پیموده نمی‌شود و زبانی که در درازای هزار سال بلکه بیشتر آلوده شده است در اندک گاه پالوده نمی‌گردد ولی خواست مردم بسیاری از دشواری‌ها را آسان و سنگلاخ‌ها را هموار می‌کند. در پالایش زبان فارسی باید دست گروهی که، به گونه‌ای، دروازه‌شناسی و زبان‌شناسی دست دارند بازگذارد تا بتوانند، دور از آیین‌های دیوانی، به واژه‌یابی پردازند و فرهنگستان زبان را یاری کنند.

در این راه، از گویش‌های کهن که هم‌اکنون در بسیاری از شهرها و روستاها «زبان سخن» است باید بهره‌وری نمود و واژه‌های سره و دست‌نخورده فارسی را برگزید و به همگان ارزانی داشت.

گویش‌های: آذری، بیرجندی، بلوچی، پشتو، تازی، تالشی، تپوری، نفرشی، خوزی، زاگرسی، زاوولی، سگزی، سمنانی، کردی، کرمانی، کرنیگان، گیلکی ولری هر یک گنجینه‌ارزنده‌ای از واژه‌های سره فارسی است که اگر روزی از آن بهره‌گیری شود شماره واژگان به دو تا سه برابر می‌رسد و زبان فارسی از نیرویی شگفت و گسترشی شگرف برخوردار می‌گردد.

اگر چنین جنب و جوش و تلاش و خروش برای پالایش زبان فارسی روی دهد و هر کس سوزی در دل و شوری در سر دارد از کوشش باز ننشیند و از جنبش باز نایستد در اندک گاه می‌توان بسیاری از واژه‌های تازی، ترکی و اروپایی را کنار گذاشت و پاک‌سازی زبان را به دیدگاهی روشن نشانند.

نیاز به یادآوری است که آنچه درباره ویراستگی و آراستگی زبان

فارسی، در کوتاه سخن، گفته آمد شورآورترین انگیزه برای نگارش «پالایش زبان فارسی» بوده است و مرا بر آن داشت که باز یادی کار و کمی گاه به فراهم آوری این نوشته پردازم و گفتنی‌ها را بگویم.

در این نوشته چگونگی آلودگی زبان و راه پالایش آن بررسی شده و رهنمودها و رهنمویی‌هایی فرا راه آمده است تا در رستخیزی که برای بهسازی زبان فارسی با همکاری دانشمندان و دانشپژوهان، شورمندان و شیفتگان این زبان برپا می‌گردد به کار آید و برگ‌برگی زرین به تاریخ چند هزار ساله زبان فارسی افزوده شود.

امید آنکه بتوان زبان فارسی را از بند واژه‌های بیگانه رهانید و این زبان را با شیرینی بنیادی و سادگی نخستین به نژاد آینده باز سپرد و غرور آریایی را به دودمان آریا بازگردانید.

تهران، خرداد ماه ۲۵۳۶

محسن شاملو

چهره‌های نوین زبان

سده نوزدهم مسیحی، دوران دگرگونی اروپاست، در این سده مردانی
پدید می آیند که با اندیشه های تازه اقتصادی انگاره های کهن را درهم می ریزند
و به زندگی گروه های گوناگون مردم اروپا چهره تازه می بخشند.

هر چند بسیاری از این اندیشه ها، از گفته های دانشمندان یونان و خردمندان
روم مایه می گیرد ولی چون پس از هزار و پانصد سال نیرومندی کلیسا، برای
نخستین بار، شکفته می گردد آسان و شتابان جای باز می کند و مردم را به
سوی خود می کشاند.

درخشش کشور جوان امریکا و تلاش مردم نوپای آن سرزمین، نیز، در
برانگیختن اروپاییان سودمند می افتد و زمینه را برای چیرگی اندیشه های نوین
اقتصادی هموارتر می گردد.

در این دگرگونی، اندیشه های تازه اقتصادی، بسیاری از انگارها و پندار-
های دیرین را برهم می زند و جهان را در پرتوی از «سودجویی» و «سودیایی»
می نهد.

در پی واژگونی بنیادهای کهن، زندگی نوین بر پایه:

بهره بیشتر در زمان کمتر

پای می‌گیرد و در کنار این آرم، گفتار، وقت طلاست

از میان مردم انگلیسی‌زبان برمی‌خیزد و پاره‌ای از سرزمین‌های اروپایی را فرا می‌گیرد.

آن آرم و این آرمان برخانه‌ها و کارخانه‌ها، کارگاه‌ها و کشتزارها، سازمان‌ها و بنگاه‌ها - دیوانی و همگانی - سایه می‌گسترده و هر کس کوشش می‌کند از «زمان کمتر بهره بیشتر» بدست آورد.

در این هنگام که، رفته رفته، کارها در انگاره سودجویی جای می‌گیرد و با سنجه سودیابی آزمایش می‌گردد، «زبان» هم نمی‌تواند دور از روند نوین، راه کهن را دنبال کند، و جدا از اقتصاد، به چاله و چوله‌های کوتاه و دراز پای‌گذار دارد... زبان هم زنگ تازه می‌گیرد و ابزاری برای سودآوری می‌گردد.

ناگفته نماند که هیچگاه «زبان» از انگیزه‌های سودجویی و بهره‌دهی با جنبه‌های اقتصادی تهی نبوده است و از همان هنگام که، به گفته‌های دینی یا افسانه‌های پنداری، خدایان کهن گفتار و نوشتار را به آدمیان نخستین می‌آموزند سودآوری زبان نیز سرمی‌گیرد و بهره‌وری از این ابزار برای برپایی پیوند میان مردم در راه «زیستن» و «به‌زیستن» آغاز می‌شود.

هرچند سودآوری زبان، در فرهنگ‌های کهن، به گسترده‌گی امروز نبوده است ولی فرهنگی نمی‌توان یافت که ازین ویژگی برکنار باشد، برای نمونه: در فرهنگ عبری، «یهوه» Yahveh خدای عبریان، سخن گفتن به «آدم» می‌آموزد.

مصریان در آن پندارند که «ت» Thoth خدای کهن، گفتن و نوشتن را بنیاد نهاده است.

بابلیان، آفریننده سخن و زبان را «نبو» Nabu خدای بزرگ، می‌دانستند. ایرانیان (پیروان آیین‌های بهدینی، مهری، ناهیدی، مانوی و مزدکی)

اهورمزدا را آموزنده خرد می دانند.

هندیان بر آن رایند که «برهما» Brahma خدای بزرگ که دوخدای دیگر «ویشنو» Vishno و «سیوا» Siva را زیر فرمان داشت دانش گویندگی و نویسندگی را به نژاد هندو می آموزد.

يك افسانه اسكاتلندی «ادین» Odin یا Othin خدای هنر و فرهنگ ، جنگ و مرگ را سازنده و پردازنده دبیره و خط می داند.

چینیان «لاك پشت» آسمانی را که با نشانه های پشت خود واژه نگاری و نگارگری را می آموزد آموزنده نوشتار و گفتار می دانند ... و ...

در زندگی و فرهنگ هیچیک از عبریان، مصریان، بابلیان، ایرانیان ، هندیان ، اسکاندیناویان ، چینیان ، ... و ... زبان يك ابزار ناسودآور و بی هوده نبوده است و از آغاز پیدایش، خواه خدایان آنها آفریده یا آدمیان آنها پدید آورده اند، ابزاری برای سودآوری بوده است ولی در سده نوزدهم مسیحی این سودآوری سیمای اقتصادی می گیرد و بر پایه آموزش همگانی استوار می گردد.

بدین گونه «شتاب» که یکی از نیازهای نخستین زندگی ماشینی و اقتصادی است بر «زبان» رخنه گر می گردد و در کنار هنر «کوتاه گویی» و «کوتاه نویسی» تند نوشتن ... تند خواندن ... تند گفتن پدید می آید.

دستیابی به ابزارهای تازه سخن پراکنی چون تلگراف ، تلفن ، رادیو مایه دگرگونی در چگونگی بهره وری از «سخن» می شود و «سخن» را از مرز «دین» و «ادب» بیرون می آورد و به راه «بازرگانی» و «اقتصاد» می کشاند.

کوشش های چارلز و تاستن Charles Wheatston (۱۸۰۲-۱۸۷۵ مسیحی) در به پایان رساندن بررسی های گس Gauss و وبر Weber در آفرینش تلگراف و پی گیری ساموئل مورس Samuel Finley Breese Morse (۱۷۹۱ - ۱۸۷۲ مسیحی) در فراهم آوری نشانه های تلگرافی و بهره بری از تلگراف ، الکساندر گراهام بل Alexander Graham Bell (۱۸۴۷-۱۹۲۲ مسیحی) در پیدایش تلفن ، گوگل

مو مارکنی Guglielmo Marconi (۱۸۷۴ - ۱۹۳۷ مسیحی) در رسایی و تکمیل
 تلگراف بی سیم و پدیداری رادیو، درهای تازه به روی زبان می گشاید و زمینه
 را برای کوتاه گویی و کوتاه نویسی، تند خوانی و تندگویی فراهم می کند.
 پیش از پیدایش تلگراف در سال ۱۸۳۵ مسیحی، تلفن در سال ۱۸۷۶
 مسیحی و رادیو در سال ۱۸۹۵ مسیحی، آب و تاب دادن در گفتار و واژه پردازی
 در نوشتار که از دوران گذشته و سدگان میانه (قرون وسطا) به یادگار مانده
 بود زندگی بسیاری از مردم اروپا را در برمی گرفت ولی پدیده های تازه و
 شکوفایی اندیشه های نوین، برای پرچانگی و زبانبازی، نکوهش و نیایش
 جایی باز نمی گذارد و میدانی به گزافه گوینان و یاهو سرایان نمی دهد ... بدین
 روی دگرگونی ژرفی در زبان آغاز می شود و، رفته رفته، سخن از گیر
 دادوستد در می آید و از انگاره های بانوایی و بینوایی یا ثروت و فقر بیرون
 می زند و دوره «سخن گویی» درخور «اغنیاء» و «نجماء» «ضعفاء» و «فقراء»،
 که بیشتر از چاپلوسی و پلواسی مایه می گیرد، پایان می پذیرد.

برای آنکه «تندنویسی» به سازمان های بازرگانی و دیوانی راه یابد در
 سال ۱۸۳۷ مسیحی، ایساک پیتمن Isaac Pitman (۱۸۱۳-۱۸۹۷ مسیحی) دوازده
 نشانه پدید می آورد که هر یک نموداریک یا چند: واژ (حرف)، واژه (کلمه)،
 فراز (جمله) بوده است.

چون این نشانه ها که روش پیتمن نامیده می شد نیاز سازمان های بازرگانی
 و دیوانی را برآورده نمی کرد، برادر ایساک به نام بنجامین پیتمن Benjamin
 Pitman کار برادر را دنبال می نماید و چند نشانه دیگر بر آن می افزاید
 نشانه های برادران پیتمن در سال ۱۸۵۵ مسیحی در آمریکا چاپ و پخش می گردد.
 جرم هوارد Jerome Howard یکی دیگر از کسانی که در زمینه تندنویسی
 بررسی هایی داشته است گروه دیگری نشانه بر نشانه های برادران پیتمن می افزاید

و آنرا برای هرگونه نوشتار آماده می‌کند.

در این هنگام، در آمریکا و اروپا، برای بهره‌وری بیشتر از زبان، روش-های دیرین فراهم‌آوری نامه‌های بازرگانی و دیوانی کنار گذاشته می‌شود و روش بهره‌وری از تند نویسی Short hand یا Stenography جای آنرا می‌گیرد. رفته رفته، ماشین تحریر باناشانه‌های تند نویسی به نام « Stenotype » به بازار می‌آید و، همگام با آن، برای کوتاهی نوشته‌ها و گفته‌ها، بسیاری از واژه‌ها، فرازها، نام کشورها، شهرها و سازمان‌ها به « خردواژه » یا « حرف اختصاری » کوتاه می‌شود، مانند:

Before Christ پیش از پیدایش مسیح B.C. کوتاه شده
Anno Domini پس از پیدایش مسیح A.D. کوتاه شده
خواهشمند است بر گه کتاب را برگردانید P.T.O. کوتاه شده

Please Turn Over

Continued بررسی نوشته دنبال شود Con'd کوتاه شده
United States of America آمریکا U.S.A. کوتاه شده
United Kingdom انگلستان U.K. کوتاه شده
Pennsylvania پنسیلوانیا Pa. کوتاه شده
New York نیویورک N.Y. کوتاه شده
سازمان سخن‌پراکنی انگلستان B.B.C. کوتاه شده

British Broadcasting Company

World Health Organization سازمان بهداشت جهانی W.H.O. کوتاه شده
خردواژه‌ها به سه گروه بخش و به کار گرفته می‌شود:

گروه نخست آنهایی که چهره جهانی می‌یابد و همه کشورها به یک گونه می‌نویسند، مانند: Dr. = پزشک، Mr. = آقا، Mrs. = خانم، P.T.T. = پست و تلگراف و تلفن...

گروه دوم آنهایی که در درون یک کشور به کار می‌رود و ویژه همان سرزمین است، مانند: E.D.F. = سازمان روشنایی فرانسه که کوتاه شده (Electricite de France) و ویژه کشور فرانسه است.

گروه سوم آنهایی که هم به گونه جهانی به کار می‌رود و هم به گونه ویژه مانند: «آمریکا» که گروه انگلیسی، آلمانی و اسلاوی زبان «U.S.A» که کوتاه شده (United States of America) است می‌نویسند و گروه فرانسوی زبان، هم، U.S.A. به کار می‌برند و، هم، E.U. که کوتاه شده (Etats-unis) است

پس از آنکه تلگراف، تلفن و رادیو، درخور نیاز مردم، راه رسایی و گسترش پیش می‌گیرد، در سال ۱۹۳۰ مسیحی کوشش پل نیپکوف Paul Nipkow (۱۸۶۰-۱۹۴۰ مسیحی)، جان برد John T. Bird (۱۸۸۸-۱۹۴۶ مسیحی)، چارلز فرانسیس جنکیز Charles Francis Jenkins (۱۸۶۷-۱۹۳۴ مسیحی) به بازده و نتیجه می‌رسد و ابزار دیگری بنام «تلویزیون» پدید می‌آید.

پیدایش تلویزیون، یکی دیگر از ابزارهای «سخن پراکنی» است که به سخن جامه اقتصاد می‌پوشاند و آرمان‌های تازه زبان را در کوتاه نویسی و کوتاه گرایی گسترش می‌دهد.

برخورداری از تلگراف و تلفن، رادیو و تلویزیون، خواه ناخواه، راه بهره‌مندی از کوتاه نویسی و کوتاه گویی، تندخواندن و تندگفتن را هموار می‌کند و مردم را از پرچانگی و روده درازی، و اژه پردازی و زبانبازی بازمی‌دارد و بهره‌وری از «زبان» را بر «زمان کمتر بهره بیشتر» بنیاد می‌نهد.

اگر گفتاری در ده و اژه کوتاه گردد هزینه «تلگرام» و «تلکس» کمتری- شود تا آنکه در ۲۰ و اژه فراهم آید.

اگر گفتگوی تلفنی در دو دقیقه پایان پذیرد هزینه کمتری برمی‌دارد تا

آنکه در ۵ دقیقه انجام پذیرد، فزون بر این از یک ساعت، به جای ۱۲ تن، ۳۰ تن از تلفن برخوردار می گردند و به گفتگومی پردازند و نیازهای خویش را بر آورده می کنند.

اگر يك آگهی بازرگانی، سی ثانیه برنامه رادیو یا تلویزیون را بگیرد هزینه پخش آگهی کمتر می شود تا آنکه ۶۰ ثانیه زمان برد.

اگر در يك برنامه نیمساعته رادیو یا تلویزیون، با «تندخوانی» بتوان ده گزارش، بیست رویداد، سی آگهی را به آگاهی شنونده و بیننده رساند بنا «کندخوانی» این شماره به نیم کاهش می یابد.

اگر مهماندار هواپیما در يك پرواز پنجاه دقیقه از تندگفتن، تندنوشتن، تند خواندن بهره وری نکند نمی تواند از سد تن مهمان خود درباره آنچه می-خواهند بنوشند پرسش کند و در اندک زمان نوشیدنی ها را در دسترس آنان بگذارد و از ایشان بخوبی پذیرایی کند.

اگر نامه های سازمانی به جای آنکه در ۴۰، ۵۰ واژه آماده گردد در ۲۰۰، ۳۰۰ واژه فراهم آید، «ماشین نویس» به جای آنکه، در ۸ ساعت کار روزانه، ۱۵۰ تا ۲۰۰ نامه ماشین کند ناگزیر است ۲۰ تا ۳۰ نامه ماشین نماید، فزون بر این، باید کاغذ فراوانتر به کاربرد و به فرسودگی بیشتر «ماشین تحریر» کمک کند ... و ...

بدین روی بهره وری از «زبان» در نیمه دوم سده بیستم مسیحی بادگرگونی ژرف رو برو می شود و «سخن» از سرگرمی روزانه درمی آید و در شمار بزرگترین پایه های اقتصاد و بازرگانی جای می گیرد.

هرچند، در دوره کنونی، زبان فارسی دستخوش دگرگونیهایی شده است ولی این دگرگونی ها کمتر رنگ اقتصاد و بازرگانی دارد و بر بنیاد شالوده «بهره بیشتر از زمان کمتر» استوار است.

هنوز، هنر «کوتاه‌نویسی» و «کوتاه‌گویی» زبان فارسی را دربرنگرفته است. و این زبان را برای «زندگی سده بیستم» و «برآوردن نیازهای اقتصادی» آماده نموده است.

هنوز، تند نوشتن، تندخواندن، تندگفتن در شمار بنیادهای زبان فارسی درنیامده است و با سرشت این زبان درنیامیخته است. هنوز، زبان فارسی در رده ابزارهای ارزنده سامان دادن اقتصاد خانواده، اقتصاد همگان، اقتصاد کشور جای نگرفته است.

هنوز، پرچانگی از جرگه سخنوری، زیان‌بازی از مرز فرهیختگی، واژه‌پردازی از پیرامون نیکخویی بیرون نرفته است. هنوز نه زبان برشالوده اقتصاد استوار گردیده است و نه مردم به بهره‌وری از زبان برانگاره‌های اقتصادی آشنا شده‌اند...

یک بررسی کوتاه این نارسایی را روشن می‌کند و هر ایرانی را بر آن می‌دارد که به‌ویژه گفتار و نوشتار خویش پردازد و زبان را بر بنیادهای اقتصادی استوار و برای بهره‌وری زندگی نوین آماده نماید. هر کس، درست‌گویی با کار و پیشه، باید بررسی کند که:

در گفت و شنوده‌های روزانه چه اندازه زیاده‌گویی به کار می‌رود...

در یک گفتار تلفنی چه اندازه دوباره‌گویی می‌شود...

در یک نامه دوستانه چند فراز بی‌هوده به‌خامه می‌آید...

در نامه‌های دیوانی و اداری چه اندازه بیهوده‌گویی سایه می‌گسترده...

و چنانکه او آفریننده این نکوهیدگی‌ها و نارسایی‌هاست ناهنجاری‌ها

و نازیبایی‌ها را دور کند و خویشان را به زیور کم‌گویی و گزیده‌گویی بیاراید.

چرا باید اندیشه‌ای که می‌توان در بیست واژه گفت در صد واژه بر

زبان آورد...؟

چرا باید نامه‌ای که می‌توان در پنج شش فراز آماده کرد در پانزده بیست

فراز فراهم کرد...؟

چرا باید گفتگویی که می‌توان در ده دقیقه انجام داد در سی دقیقه

برگزار کرد...؟

اگر روزی آب و تاب دادن گفتار و نوشتار استادی در سخنوری و هنرمندی در نویسندگی به‌شمار می‌آمد امروز ناهنجاری ژرفی برای اندیشه و زبان و انگیزه بزرگی برای از میان بردن گناه و زمان است. بی‌گمان، دیگر نمی‌توان «زمان زیاد» و «نیروی فراوان» را برای بهره‌کم به کارانداخت و هرزروی نیروها و زمان‌ها را سرسری گرفت، در جهان پر جوش و خروش کنونی که همه چیز در «انگاره اقتصادی» سنجیده و به‌سنجه «سودگرایی» کشیده می‌شود، روش پیشیان، ارزش ندارد و باید دگرگونه شود و رنگ تازه گیرد.

این دگرگونی را، مردم باخترزمین، از یک سده پیش آغاز نموده‌اند و امروز از آن بهره‌وری می‌کنند و ایرانیان نیز، باید چنین کنند و زبان دری را بر بنیادهای اقتصادی استوار و سخن فارسی را برای بهره‌وری زندگی‌نوین آماده نمایند.

اندیشه‌ها و داورها

زبان فارسی در زندگی پرنشیب و فراز، بسیاری از برخوردهای سخت و رویدادهای دشوار را چون تاخت تورانیان و یونانیان، تاز تازیان و تاتاران، دست اندازی اروپاییان و فرنگیان را پشت سر گذاشته است ولی هیچگاه با برخورد اندیشه و چندگونگی داوری روبرو نبوده است.

کوتاه‌گاه است که اخگری فروزان و آتشی سوزان در دل بسیاری از اندیشمندان ایران زبانه می‌کشد تا به پشتیبانی از زبان فارسی برخیزند و یادگار نیاکان و بازمانده فرهنگ کهن را از گزند نیستی و نابودی برهانند.

بی‌گمان، پیاخیزی گروهی در پشتیبانی از زبان، اندیشه‌های سازگار و ناسازگار همراه می‌آورد و مایه برخورد اندیشه‌ها و چندگونگی داوری‌ها می‌شود و دسته‌ای را در برابر دسته دیگر می‌نشانند.

اگرچه بخوبی نمی‌توان اندیشه‌های گوناگون اندیشمندان و رایمندان را درباره زبان فارسی شکافت و شناخت ولی از روی گفتارها و نوشتارهای شیفتگان این زبان می‌توان به بازیابی رای‌ها و اندیشه‌ها پرداخت و برای بالودگی زبان شالوده‌ای تازه و بنیادی نو در انداخت.

هرچند نمی‌توان باز تاب گروه‌های گوناگون را به روشنی شکوفان

نمود ولی بیشتر رای‌ها و اندیشه‌ها درباره زبان فارسی در زمینه‌های زیردور می‌زند:

گروهی زبان را چون جامه‌ای می‌دانند که شهری و روستایی، ترکی و تازی، ایرانی و جهانی آن همسان است و چون تن را می‌پوشاند و نیاز مردم را برآورده می‌کند، ریخت و رنگ آن درخور خرده‌گیری و سزاوار گفت و شنود نیست.

این گروه شانه بالا بنداز می‌گویند: باید در پی آن بود که اندیشه را به انگاره واژه درآورد و به شنونده و خواننده شناساند، خواه این انگاره عبری باشد یا عربی، اروپایی باشد یا امریکایی، با آیین زبان همساز باشد یا نباشد، با انگاره‌های زبان بخورد یا نخورد چون کار راه اندازی می‌کنند از زنده است. مگر انگلیسی‌ها که کمبودهای زبان را با واژه‌های بیگانه از میان می‌برند آسیبی به زبان آنان راه می‌یابد: سارابند (سربند، فارسی)، سارافن (پیراهن بی‌آستین، روسی)، سیگرت (سیگار، اسپانیایی) را روزی چند بار بر زبان می‌آورند و هرگز در پی آن نیستند که این واژه‌ها فارسی، روسی، اسپانیایی است یا انگلیسی... آنها می‌خواهند اندیشه خود را بازگو کنند، با هرواژه‌ای که باشد.

گروه دیگر بر آنند که واژه‌های اروپایی، زبان فارسی را آلوده می‌کند و برای پالایش آن باید این گونه واژه‌ها را کنار گذاشت و زبان را از بند «غرب زدگی» و «فرنگی‌گرایی» رها کرد.

این گروه، واژه‌های تازی را بیگانه نمی‌دانند و واژه‌های ترکی را به شمار نمی‌آورند و درباره هر یک چنین می‌گویند: واژه‌های تازی بازبان فارسی پیمان برادری بسته و دست‌خویشاوندی داده است، بیرون راندن و جدا کردن آن از زبان فارسی فرهنگ دیرپای ایران را دچار لرزش و لغزش می‌کند و پیوند استوار مردم را با گذشته و گذشتگان درهم می‌ریزد و توده ایرانی را به تاریکی

و کور مالی می‌کشاند.

واژه‌های ترکی هم چندان نیست که سری را درد بیاورد که به دستمال نیاز باشد، زمانه چاره‌ساز است درنگ باید کرد تا رفته رفته از سر زبان و نوك خامه بیفتد و به مردگان پیوندد.

گروه سوم که در پی نوگرایی هستند می‌گویند:

آنچه مایه نگاهبانی و نگاهداری سرزمین ایران شده است زور و نیروی شمشیر شاهان و سرداران نبوده است بلکه توش و توان زبان فارسی بوده است که نوای دوستی می‌ساخته و آوای مهر می‌نواخته است و، با سروده‌های دلنشین و شورانگیز، مردم باختر و خاور را، آگاهانه و ناآگاهانه زمزمه‌گر يك آهنگ و سخنور يك سخن و داستان‌سرای يك زبان می‌کرده است.

آنچه چین و ماچین و ختا و ختن را فرا، و هند و هندیان را دربر گرفته بود آوازه زبان فارسی بود نه چکاچک شمشیر شاهان و سرداران... آن مهر و دوستی می‌پرورید و این زشتی و بدکنشتی... و این آوازه، با آنکه بسیارست و ناتوان شده است، هنوز به گوش می‌خورد ولی چکاچک شمشیر زورمندان با اندام نیرومند آنان به دل خاک فرو رفته است بی‌آنکه آوازه‌گر آوازی باشد یا زمزمه‌ساز زمزمه‌ای...

بدین روی ستمی سخت‌تر و ستیزی درشت‌تر از آن نیست که بدین نیروی شگرف که سدها سال مایه دوستی و نزدیکی مردم ایران و مردم سرزمین‌های باختر و خاور بوده است تاخت آید و تیشه بریشه آن زده شود.

اگر چند گاهی، در پی آشوب‌های زمانه، زبان فارسی به فراموشی افتاده و از پویایی دور مانده است، اکنون که زمینه آماده و مردم شیفته‌اند باید تکانی خورد و تلاشی کرد و در راه پالودگی زبان گامی برداشت.

این گروه پالایش زبان فارسی را به پنج کار پیوسته می‌دانند:

نخست: واژه‌های تازی که پس از تاخت تازیان، واژه‌های ترکی که

از دوره سلجوقیان و مغولان، واژه‌های اروپایی که از نیمه دوم سده سیزدهم اسلامی به زبان فارسی راه یافته است، تا جایی که شدنی است، کنار گذاشته شود و برابری آن به کار رود. این کار به زبان فارسی آسیبی نمی‌رساند زیرا اگر این زبان با کنار گذاشتن دو تا دوهزار و پانصد واژه تازی و ترکی و اروپایی از میان رفتنی بود می‌بایست تا کنون چندین بار از میدان زندگی جا تهی می‌کرد و خویشتن را به دست نیستی و نابودی می‌سپارد.

مگر بیشتر واژه‌ها و فرازهای زیر که روزگاری نموداری از دانش و بینش سرآمدان ایران بود و امروز کمتر سرآمدی از آن آگاهی دارد و کمتر نوشته‌ای از آن برخوردار است؛ از زبان فارسی نیفتاده است:

«خاصه در این روزگار تیره که خیرات بر اطلاق روی به تراجع آورده است و همت مردمان از تقدیم حسنات قاصر گشته، با آنچه ملك عادل انوشروان کسری بن قباد را سعادت ذات و یمن نقیبت و رجاحت عقل و ثبات رای و علوهمت و کمال مقدرت و صدق لهجت و شمول عدل و رافت، و افاضت جود و سخاوت، و اشاعت حلم و رحمت، و محبت علم و علماء و اختیار حکمت و اصطناع حکماء و مسالیدن جباران و تربیت خدمتگاران، و قمع ظالمان و تقویت مظلومان حاصل است، می‌بینم که کارهای زمانه میل به ادبار دارد، و چنانستی که خیرات مردمان را وداع کردستی، و افعال ستوده و اخلاق پسندیده مدروس گشته، و راه راست بسته، و طریق ضلالت گشاده، و عدل ناپیدا و جور ظاهر، و علم متروک و جهل مطلوب، و لؤم و دنائت مستولی و کرم و مروت متزوی، و دوستی‌ها ضعیف و عداوت‌های قوی، و نیکمردان، رنجور و مستذل و شیربران فارغ و محترم ...»

«از کلیله و دمنه، بخش بوزویه پزشک»

و این واژه‌های ترکی:

«... از نقطه وخی ختم که مبدء طول عمارت عالم است تا اقصای شام و مصر که طول و عرض بسیط محیط آن از يك ساله راه افزون است، در قبضه قدرت و کف کفایت اورغ جهاندار سرافراز او. و امروز هر یکی از ایشان مملکتی طویل بسیط با لشکرهای عرمرم و ایراخته معظم در قبضه تصرف و حوزه مملکت خود آورده ...»

«از تاریخ اولجایتو، بخش پیشگفتار»

و این واژه‌های اروپایی:

«اورپچ سو بسیت دولت شیفری نزدیک به دو بیست میلیون ریال است... در لول آکادمیک باید سریو بود تا بتوان سوکسه بدست آورد و این شانس برای کمتر کسی فراهم است ...»

«از گفتار و نوشتار رسانه‌های گروهی»

دوم: واژه‌هایی که به شیوه تازیان نگارش می‌یابد به روش فارسیان و با واژه‌های فارسی نوشته شود، این واژه‌ها بر سه گونه است، یکی واژه‌هایی که فارسی است، مانند: تهران، تهماسب، تهمورس بجای طهران، تهماسب طهمورث... تپیدن، تراز، غلتیدن بجای طپیدن، طراز، غلطیدن.

دیگر واژه‌های بیگانه که در زبان فارسی به کار می‌رود، مانند: ترابلس^۱ ختا، سومالی بجای طرابلس، خطا، صومالی ... امپراتور، پترس، توماس بجای امپراطور، پطرس، طوماس.

سه دیگر واژه‌های تازی که در فارسی به کار گرفته می‌شود، مانند: اعلا، ختا، کبرا بجای اعلی، حتی، کبری ... در این رهگذر، هم دشواری فراوان است و هم گفتگو بسیار، گروه زیادی از نویسندگان، سرایندگان و

دانشپژوهان، پاره‌ای از واژه‌های تازی را به گونه‌ای دور از آنچه تاکنون بوده است می‌نویسند، برای نمونه: «ابدأ، اصلاً، اولاً، حتماً، فعلاً، فوراً، کاملاً، محرزاً... و...» را بدین روی: «ابدن، اصلن، اولن، حتمن، فعلن، فورن، کاملن، محزرن... و...» می‌نویسند و هنگامی که بر آنان خرده می‌گیرند و می‌گویند: این گونه واژه نگاری نادرست است... می‌پرسند: درست و نادرست کدام است...؟

مگر واژه «نشانه‌های پیمانی» یا «علائم قرار دادی» نیست که برای شکوفایی اندیشه ساخته و پرداخته می‌شود و چگونگی گفتن و نوشتن آن به پذیرش مردمی که آنرا به کار می‌برند بستگی دارد؟

مگر نه آنست که پیشینیان «ابدأ» را در برابر «هرگز» برگزیده و به کار می‌برده‌اند و اکنون هم از «ابدن» همین اندیشه در خواننده پدید می‌آید؟

دیگر چه دشواری در پیش وجه آسیبی بر زبان فارسی فراگیر است، واژه‌ای نوشته شده است و بهمان گونه که نویسنده آهنگ کرده است خواننده دریافت و برداشت نموده است و اندیشه و پنداری آزمغزی به مغز دیگر راه یافته است.

خرده‌گیران در برابر تلاش این گروه می‌گویند: در نگارش واژه‌ها پیمانی بریاست که باید از آن پیروی نمود، پیمان آنست که آوای «ن» ساده مانند «گفتن» همان جور که از دهان بیرون می‌آید نوشته شود و آوای «ن» بیخ‌بینی یا غنه مانند «اولاً» به سیمای «الف» نوشته و دوسرکز روی آن گذاشته شود.

پاسخی که به «خرده‌گیران» داده می‌شود چنین است: «اگر آوای «ن» ساده و «ن» بیخ‌بینی که از گلوی هزاران فارسی‌زبان بیرون می‌آید در دستگاه گیرنده و نگهدارنده آوا یا ضبط صوت گرفته شود روشن می‌گردد که در زبان فارسی میان این دو آهنگ دوگانگی و ناجوزی یافته نمی‌شود و مردم ایران و دیگر سرزمین‌هایی که به فارسی سخن می‌گویند بهمان آوا که «ن» ابدأ را از کام

بیرون می‌دهند، «ن» گفتن را هم برون می‌دارند مگر آنکه بخواهند پس از بیش از هزار سال برای زبان فارسی «تجوید» بسازند و واژه‌های این زبان را که به آسانی از دهان بیرون می‌آید، با پیروی از تازیان، از سوراخ بینی و ته گلو و پشت دندان در آورند و چون اعراب با فشار بر حلقوم و خیشوم گویش واژه را به دست انداز تجوید ببندازند.

بسیار نادرست است اگر گفته شود زبان را می‌توان به بند «پیمان» در آورد و سدها و هزارها سال آنرا دربند داشت، زبان ایستایی ندارد و همراه با زندگی مردم پیش می‌رود و دگرگونی می‌یابد از نیروی همان پیمان که: حیوة، زکوة، صلوة، مشکوة، ابرهیم، اسحق، اسمعیل، رحمن، هرون... و... را به گونه حیات، زکات، صلوات، مشکات، ابراهیم، اسحاق، اسماعیل، رحمان، هارون... و... در آورده است چندگاه دیگر: ابدأ، اصلاً، حتماً، فعلاً، محرزاً، عیسی، موسی، یحیی... و... را به سیمای: ابدن، اصلن، حتمن، فعلن، محزرن، عیسی، موسی، یحیا در می‌آورد و روشن نیست کسانیکه در پی نوشتن طه، موسی، یحیی به گونه طاهسا، موسا، یحیا امروز بزهکار به شمار می‌آیند فردا نکوکار شناخته نشوند.

این گروه در درستی گفته خویش درباره دگرگونی واژه‌ها در گفتار و نوشتار، نمونه‌هایی می‌آورند و می‌گویند:

تازیان واژه‌های فارسی و لاتین را می‌گیرند و بادستکاری فراوان به انگاره زبان خود در می‌آورند و هیچ دادگاه ادبی هم آنرا گناهکار به شمار نمی‌آورد ولی فارسیان که می‌خواهند واژه‌های تازی را کمی دستکاری کنند به باد سرزنش گرفته می‌شوند... گریک، وترینری، ایتالین، آبریز، پلورگان، گوات را به ریخت اغریق، بیطار، طلیانی، ابریق، فلاورجان، قباد در آوردن ناهنجارتر است یا ابدأ، اصلاً، فوراً را ابدن، اصلن، فورن نوشتن؟

اروپاییان، با آنکه در پاکی زبان پافشاری دارند، از دستکاری در واژه‌ها روبرگردان نیستند، همه مردم اروپا اتمیک، اتوماتیک، اکونومیک، الکترونیک،

بانك ، پارتی، تلفن ، فتو ، گالری را به يك آوای می خوانند ولی گروهی بدین گونه :

Atomic, Automatic, Economic, Electronic, Bank, Party, Telephon, Photo, Gallery

و گروه دیگر بدین گونه :

Atomique, Automatique, Economique, Electronique, Banque, Parti, Telephon, Foto, Gallerie

می نویسند.

برتر آنکه مردم انگلیس و امریکا، پاره‌ای از واژه‌ها را به يك آوای می خوانند ولی به دو گونه می نویسند، مانند:

Color = CouLOUR, Center = Centre, Connection = Connexion, Guis = Guize, Organization = Organisation

روشن است که با دستکاری در نگارش واژه‌ها، کمترین لرزش و لغزش به زبان انگلیسی و فرانسوی راه نمی یابد و کوچکترین آسیب و کمترین تباهی به فرهنگ ژرف مردم اروپا و امریکا روی نمی کند.

سوم: به زبان فارسی پویایی و گویایی داد و با بهره‌وری از اندیشه - های نو و پویش‌های تازه، به نویسندگی و سرایندگی جان تازه بخشید.

تا کی باید «سرو» انگاره‌ای برای زیبایی اندام زنان باشد و «مژگان سیه» دل و دین از پارسا و پرهیزگار ببرد و کمان ابرو و کمند گیسوکت و کول دلداده را به بندد؟

از این همه درخت زیوری که در جهان است، تنها، سرو گوی پیشی ربوده است، و از این همه زیبایی که يك زن می تواند داشته باشد چشم و گیسوی او برجستگی دارد، و از این همه ابزار، که برای دلربایی یافته می شود کمند و کمان است که آشوب به پا می کند؟

اگر مژگان سیاه و گیسوی بلند را بريك زن بی دانش و بی خرد بنهید

باز هم زیباست ، و اگر دیوانه‌ای را به زلف خم اندر خم بیارایند باز هم دلرباست؟

خرد و دانش، اندیشه و انگارش به اندازه زلف دراز و چشم مشکین ارزش ندارد که باید همواره سراغ زیبایی‌های آشکار رفت و خویشتن را به دام خم زلف انداخت و گرفتار تارگیسو نمود ...

درست است که سروده سرایندگان باید «مایه» داشته باشد ولی این «مایه» چرا از روشنی هادم نزند و درستی‌ها را بازگو نکند، و آیا این گونه سروده :

نه کرسی فلک از نهی زیر پای تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان نهد
«عنصری»

سر زلف چو در جولان بیاید به ساعت فتنه در میدان بیاید
«خاقانی»

زبوی زلف تو باغ آنچنان معطر گشت که خاک مشک تروداغ لاله عنبر گشت
«صائب»

که گونه‌ای گزافه‌گویی است و با خرد و دانش نزدیکی ندارد، دردوره و زمانه کنونی به گرمی پیشباز می گردد؟

تنها سرایندگی به نوگرایی نیاز ندارد، نویسندگی هم نیازمند دگرگونی است، دگرگونی در شیوه نگارش و چگونگی اندیشه ...

در جهان کنونی سادگی، کوتاهی، درستی، سودمندی، چهارپایه و شالوده «نوشتار راستین» است، دیگر دراز نویسی، گزافه‌گویی، ریزه‌خوانی، ژاژ - خایی، چاپلوسی و پلواسی خریدار ندارد و آنانکه «مشتی واژه برای هیچ» سرهم می کنند و مردم را با «واژه» بازی می دهند بی‌زاهه می روند و در پی آب به سوی سراب می تازند، این گونه نوشته:

دنیا همه رنج است و عنا، هیچکس را نه بینی که نه بنوعی رنج مبتلا

باشد، هرگز هیچ آدمی آسوده نیایی فکیف هیچ حیوان آسوده نه بینی، بعضی در رنج بار کشیدن بعض در رنج کشتن، مرغان در هراس دام وتله، وحوش در رنج از یکدیگر دنیا بی وفاست، باکس قرار نگیرد، نه بارفیع نه باوضیع، نه باقرشی نه باحبشی قیوماً عند عطار ویوماً عند بیطار سریع الزوال والفتناست خسیس گوهرست، دیبا لعاب کرم، انگین لعاب مگس، گوهر جنین صدف، مشک از نافه آهو، سیم وزر از سنگ، میوه از چوب، چیزی که خسیس گوهر بود در وی رنج بردن بی فائده بود.

«از تاریخ بیهق باکستن فرازهای تازی»

نه باخرد سازگار است نه بابنیادهای راستین نویسدگی، و بدین روی است که نمی تواند روشی بخردانه در اندیشیدن و شیوه ای دلنشین در نویسدگی باشد.

چهارم: شیوه دستور زبان بیگانگان از زبان فارسی برگرفته شود و آیین های ویژه زبان فارسی جی گزین آن گردد.

پوشیده نیست آنچه تا پنجاه سال پیش به نام «دستور» نوشته می شد آیین های سراینده گی یا معیارهای شعری بود نه آیین نویسدگی و دستور زبان فارسی... و آنچه اکنون به نام «دستور زبان فارسی» خوانده می شود برگردانی از دستور زبان های تازی و فرانسوی است که هم مایه سرگیجه فارسی زبانان است و هم پژوهندگان این زبان را در چاله و چوله می اندازد.

فراهم آوری دستور زبان فارسی باید بر سادگی زبان استوار گردد و نباید زیاد بر مبتداء و خبیر، مسند و مسندالیه، جمله اسمیه و فعلیه چشم دوخت و به دنبال قلب و حذف، مشبه و مبالغه، مفعول مطلق و مفعول له رفت.

در کنار گذاردن ویژگی های دستور زبان تازی نباید دچار ترس و دلهره شد و آنرا مایه برهم خوردگی زبان فارسی دانست، زیرا، پاره ای از این

ویژگی ها چون مطابقت صفت و موصوف، مطابقت قید حالت «فاعل یا مفعول» و به کار بردن «مفعول مطلق و مفعول له» در درازای زمان کنار گذاشته شده است و آسیبی بر زبان فارسی راه نیافته است، برای نمونه شیوه نگارش فرازهای زیر:

«معبّر گفت: که در چمن جلال تو نهال جمال بشکند و شجره و دینه تو به ثمره ولادت مثمر گردد»

«روضه العقول»

«شگال گفت: مرا در این نواحی به مرغزاری وطنست که عکس حضرت آن برگنبد خضرا فلک می زند»

«مرزبان نامه»

«بعد از آن قابوس خواجه ابوعلی را هر چه نیکوتر بداشت، و از آنجا بهری شد و به وزارت شهنشاه علاءالدوله افتاد، و آن خود معروف است اندر تاریخ ایام خواجه ابوعلی سینا»

«چهارمقاله نظامی عروضی»

«فضل بازگشت و این همه مهیا کرد، و نماز دیگر را نزدیک هارون آمد، یافت او را جامه بازرگانان پوشیده»

«تاریخ بیهقی»

«وروشنک را دختر او را به زنی کرد»

«تاریخ سیستان»

«بازرگان بضرورت از عهده بیرون آمد و متحیر ماند، روزگار ضایع و مال هدر و جواهر پریشان و مؤونت باقی»

«کلیله و دمنه»

«از آن دو آفتابه یکی ترا باشد حلالا طیباً و یکی به من ده که سخت

درمانده‌ام و باین همه به اقرار خویشتن براتنی محکم بکنم که مرا با تو هیچ دعوی نباشد....»

« سیاست نامه »

« تبریز از اقلیم چهارم است و شهر اسلامی و قبة الاسلام ایران، زبیده خاتون منکوحه هارون الرشید خلیفه ساخت در سال صد و هفتاد و پنج...»

« نزهة القلوب »

« سرهنگان و خیل‌تاشان و اصناف لشکر را بر آن خوان نشانند و شراب چون جوی آب روان شد چنانکه مستان باز گشتند... غلامان را بفرمود تا بزدند زدن سخت و قباش پاره کردند....»

« تاریخ بیهقی »

« آفتاب نوربخش است، کار او عطا و بخشش است، علی سبیل العموم سنگها را لعل و یاقوت کنند....»

« فیه ما فیه »

« از پس کیقباد پسرش بود کیکاوس و ملک عجم همه او داشت، او را سپاه سالاری بود رستم بن دستان، این رستم بزرگ بود و به جهان اندر ازو بزرگتر نبود و مردانه تر، و مهتر سگستان بود و آن همه شهرها آبادان بود، و ملکی آن نواحی او را بود، پس این کیکاوس را پسری آمد سیاوخش نام کردش و بهمان جهان اندر، ازو نیکو- روی تر نبود، کیکاوس او را به رستم داد و گفت او را به سگستان بر وپرویش....»

« تاریخ بلعیمی »

در دوره کنونی به کار گرفته نمی‌شود.

از سوی دیگر، چون زبان فارسی، زبانیست پیوندی ازینروی به

دستوری ویژه نیاز دارد که «واژه‌شناسی» استوارترین شالوده و پایه آنست.

پنجم: از راهیابی واژه‌های اروپایی و امریکایی به زبان فارسی جلو-گیری شود.

درست است که ایران، همچون کشورهای نیم‌پیشرفته دیگر، برای ستیز با پس‌ماندگی، به دانش‌های نوین و کالاهای تازه اروپاییان و امریکاییان نیازمند است و خواه ناخواه انبوهی واژه‌های بیگانه همراه دانش‌ها و کالاهای تازه به ایران می‌آید ولی باید کوشید پیش از آنکه این‌گونه واژه‌ها جای بیفتند و زبان فارسی را آلوده کند برابری برای آن برگزید و در دسترس همگان گذارد.

شتاب در این کار بسیار سودمند است زیرا واژه‌ای که در زبانی جا بیفتد و مردم در به کار بردن آن خو پذیرند کنار گذاشتن آن به آسانی انجام نمی‌پذیرد و به زودی دست از سر زبان بر نمی‌دارد، برای نمونه، واژه‌های:

آبمیوه‌گیری (اسکیوزر)، انبردست (پینسر)، بلندگو (میکروفن)، پلوپز (رایس کوکر)، تیر آهن (بیم)، چراغ خوراکی (کوکر)، چرخ گوشت (میت شردر)، چمنزنی (موور)، خودکار (بال‌پن)، خودنویس (فونتن‌پن)، دستشویی (واش‌استند)، دستگیره (نوب)، دوچرخه (بایسیکل)، دوربین (کامرا)، دیک زودپز (فاست کوکر)، رختشویی (واشینگ‌مچین)، ریش‌تراش (شیور)، گیره کاغذ (کلیپ)، نامه‌هوایی (ایروگرام)، یخچال (رفریجراتور)، یخ‌شکن (ایس بریکر، اسنوتایر)

نام کالاهایی است که از اروپا و امریکا به ایران آمده است و پیش از آنکه به دروازه کشور برسد یا پس از رسیدن به کشور در اندک‌گاه نام فارسی آن برگزیده شده است ولی واژه‌هایی چون: آزمون، آموزه و آموزگان، برخه‌کار، پایان‌نامه، پایه، پژوهش، پژوهشنامه، پیوسته‌کار، تندرو، رایانه، گروه آموزشی، نیمسال، همایش، همسگالی که پس از به کار بردن: تست،

کورس، پارت‌تایم، تز، گرید، ریسرچ (رشرژ)، بولتن، فول‌تایم، اکسپرس، کامپیوتر، دپارتمان، سمستر، کنگره، سمپوزیوم، برابرهای آن‌گزینش یافته است هنوز برسر زبان‌ها و نونک خامه‌ها نیامده است.

بی‌گمان بیشتر مردم ایران در بهسازی زبان، با این گروه همسازند، و در پالایش زبان، از این دسته پیروی می‌کنند و با نگرش به پهنآوری کشور پاکداری زبان فارسی را بهترین پیوند میان مردم شهر و روستا، شمال و جنوب، باختر و خاور و سودمندترین ابزار برای نگاهبانی سرزمین نیاکان و نگاهداری فرهنگ کهن می‌دانند.

آنانکه بدین اندیشه‌اند سنجش ایران را با کشورهای اروپایی درست نمی‌دانند و می‌گویند: در سرزمین پهن‌آور ایران «زبان» ابزار همبستگی تیره‌های گوناگون مردم است و اگر این ابزار، با تاخت و تاز واژه‌های بیگانه، سست و ناتوان گردد و مردم روستا زبان مردم شهر را نیابد یگانگی مردم و یکپارچگی کشور دچار آسیب می‌شود.

مردم زبان را ابزاری برای شکوفایی اندیشه می‌دانند و از آن گویایی و پویایی می‌جویند و با دشواری و ایستایی آن ستیز می‌نمایند.

خواسته‌های مردم، در باره زبان، برآورده نمی‌شود مگر در سادگی واژه‌ها و روانی فرازاها... درست‌اندیشی و راست‌پنداری، ژرف‌نگری و درست‌داوری نویسندگان و سراینندگان... آموزندگی و به‌آموزی‌نوشته‌ها و سروده‌ها.

هنگامی که مردم، بدانروی، که نوشته‌ای پراز واژه دشوار است آنرا درنیابند یا از سروده‌ای که برداد و ستد بنیان گرفته است راستی نجویندگرد «هنرنمایی‌زبان» نمی‌گردند و پیوند خویش را با «گذشته‌زبان» می‌گسلند و از زبان، تنها، برای نیازهای روزانه و گفت و شنوده‌های ساده بهره‌وری می‌کنند.

چند در هزار مردم کوی و بازار و چند درسد دانش‌آموختگان دانشگاهها این فراز «چهارمقاله نظامی عروضی»:

«من خود همی‌دانم که از این سفرجان نبرم که تسیرمن در این دوروز»
«به عیوق می‌رسد و اوقاطع است، مرا امیددی نمانده است، و بعد»
«از این میان ما ملاقات نفوس خواهد بود».

را در می‌یابند، و کدامیک از مردم دانش‌آموخته ایران این نوشته «جوامع - الحکایات و لوامع‌الروایات»:

«اصحاب تواریخ آورده‌اند که تهمورس ابلیس را قهر کرد چنانکه»
«او را خر خود ساخت و در نگارخانه‌ها که صورت او نگارند بر»
«این جمله نگارند که بر شیطان سوار است، در مدت ملک او اصحاب»
«تواریخ اختلاف بسیار کرده‌اند و اقل اقواویل سی سال است و اکثر»
«هزار سال ...»

را می‌پذیرند، و چه کسی از فارسی‌زبانان این پیشگفتار «دستورالوزراء»:

«لاجرم جماهیر فضلائی سخنور و مشاهیر سخنوران فضیلت گستر به»
«وظایف دعای دولت و اقبال این مرکز دایره جاه و جلال قیام می‌نمایند»
«و به وسایل مناسب خود را منظور نظر کیمیا مآثرش گردانیده به»
«احراز مطالب فایز می‌آیند و چون محرر این کلمات دلپذیر یعنی»
«بنده فقیر و ذره حقیر و فور مکارم اخلاق این وزیر با استحقاق را»
«بر نهجی که مسطور گشت مشاهده نمود و به تقبیل انامل فیاض استسعاد»
«یافته در صحبت شریفش از محنت ایام بر آسود، خاطر فاتر مایل به»
«آن شد که به وسیله تحفه‌ای خود را ملحوظ عین عنایت گرداند و»
«بضاعت مزجاة خویش بر طبق عرض نهاده و از کیل احسان آن عزیز»

را بگرمی به دل می‌پذیرد؟

بدین‌روی، نباید امید داشت که مردم به نوشته‌هایی که نه آنرا درمی‌یابند و نه از آن ژرفایی اندیشه می‌بینند و نه از آن بهره‌وری می‌کنند بدان مهرورزند و پیوند استوار دارند.

اینکه گروهی می‌گویند اگر زبان فارسی پالایش یابد پیوند مردم با فرهنگ کهن می‌گسلد، درست نیست زیرا هم‌اکنون هم که زبان فارسی پالوده نشده است چنین پیوندی با نوشته‌های پراز واژه‌های ترکی و تازی در میان نیست، بیشتر کسانی که در رشته زبان فارسی بررسی می‌کنند سالی یکبار لای این‌گونه نوشته‌ها را باز نمی‌کنند و کمتر پژوهشگری است که بداند تاریخ بیهقی^۲ و تاریخ بیهقی^۳، دستورالوزاره^۴ و دستورالوزراء^۵، هریک، نوشته‌ای جداگانه و از نویسنده‌ای جدا است.

بی‌پرده باید گفت و بی‌رودر بایستی باید پذیرفت که بیشتر نوشته‌ها و سروده‌های گذشتگان و پیشینیان، نزد نژاد کنونی گیرایی ندارد و اگر رای چنین است که جوانان و نوجوانان با فرهنگ دیرین پیوندی ناگسستنی بهم زنند باید از پاره‌ای از بهترین نوشته‌ها و سروده‌ها که باتیزیابی، ژرف نگری، موشکافی، نواندیشی دانش‌آموختگان کنونی همسازی دارد گزینه‌هایی فراهم آید و در دسترس همگان به‌ویژه جوانان گذاشته شود.

در گزینش بهترین‌ها، باید کوشش کرد که ژرفایی اندیشه نویسنده، آموزندگی نوشته، سادگی واژه، دلپذیری فراز از انگاره‌های نخستین باشد.

چگونه می‌توان پذیرفت که برای آنکه نوشته‌ای زنده بماند میهن‌پرستی پیشینیان بدست نابودی سپرده شود، بیشتر کسانی که با تاریخ سروکار دارند می‌دانند که «هارون رشید» مردی پلید، می‌گسار و بدکنشت بود، او «اسلام» را به بیراهه برد و دربار اسلامی را به زشتکاری کشانید، هم او بود که با

خواهرش «عباسه» همبستری نمود و ویرا بر «جعفر» ارزانی داشت، این مرد ناپاک و این تازی از خدا جدا در تاریخ بیهقی چنین شناسانده می‌شود:

«هارون الرشید يك سال به مكه رفته بود چون مناسك گزارده آمد و باز نموده بودند که آنجا دوتن انداز زاهدان بزرگ، یکی را ابن سماك گویند و یکی را ابن‌العزیز عمری.»

«هارون الرشید به فضل ربیع گفت: مراد من آنست که متنکر نزدیک ایشان شویم تا هردو را چگونه یابیم... نخست به در سرای عمری رسیدند... هارون گفت: ما را پندی ده و سخنی گوی تا آنرا بشنویم و بر آن کار کنیم. گفت: ای مرد، ایزد عز و علا بیشتر از زمین به تو داده است تا به عدالت با اهل آن، خویشان از آتش دوزخ بازخوری، و دیگر در آینه نگاه کن تا این روی نیکوی خویش بینی، ودانی که چنین روی به آتش دوزخ دریغ باشد، خویشان را نگر و چیزی ممکن که سزاوار خشم آفریدگار گردی جل جلاله، هارون بگریست و گفت: دیگر گوی، گفت: ای امیرالمومنین، از بغداد تا مکه دانی که بر بسیار گورستان گذشتی، باز گشت مردم آنجاست، رو آن سرای آبادان کنی که در این سرای مقام اندک است، هارون بیشتر بگریست...»

این مرد که در «تاریخ بیهقی» از شنیدن نام‌خدا، مرگ، گورستان به گریه می‌افتد در جوامع‌الحکایات^۱ و لوامع‌الروایات^۲ چهره راستینش آشکار می‌گردد... چهره دژخیمی که نه خدا می‌شناسد، نه از مرگ می‌هراسد نه به گورستان می‌نگرد:

«چون سال صد و هشتاد و شش رسیده عزم حج کرد و یحیی و جعفر و فضل و دیگر آل برمک را با خود ببرد و آن کنیزک را که خبر «عباسه» گفته بود او را نیز با خود همراه گردانید، عباسه را گفتند که او را

از بهر آن می برد تا پسران ترا بنماید، گفت: چتوانم کرد، نه بحرام آورده بودم و پسران من نه اولاد زناتند، گناه او را بود که مرا به جعفر داد.»

«و چون رشید حج گذارد پسران عباسه را پیش خواند، و آن دودانه درخوشاب را که در طراوت و لطافت گوهر کانی بوده بودند بدید و اگر چه دلش برایشان به سوخت فاما سیاست دولت غالب آمد. در تاریخ طبری آورده است که ایشان را بکشت و مقدسی آورده است که هر دو را در چاه انداخت، و چون از بادیه برآمد آل برمک را مراعات می کرد و الطاف بسیار واجب می دید تا به منزلی رسیدند که آنرا عقر خوانند، سه روز در آنجا مقام کرد، روز آدینه بود آخر ماه محرم که فضل را بخواند و او را خلعتی فاخر بداد و همه فرزندان یحیی برمک را خلعت داد و بنواخت و الطاف فرمود و جعفر را گفت: من امشب در حرم با جواری به مجلس عشرت نشست، باید که تونیز با من موافقت کنی و هم در سراپرده خود با کنیزکان مغنیه بتماشا مشغول گردی... و رشید جهت جعفر نقل و می فرستاد و گفت می خواهم به عیش و طرب مشغول گردی.»

«چون نیم شب گذشت هارون از حرم به بارگاه آمد و مسرور خادم را بفرستاد که برو و سر جعفر به نزدیک من آور... مسرور بازگشت و سر جعفر را از بدن جدا کرد و آن کان کرم و جهان مروت و عالم احسان را از پای در آورد.»

«پس همان ساعت یحیی و پنج فرزند او را بگرفت و جمله فرزندان را پیش وی شهید کردند، و بعد از آن، همه اقارب و متعلقان او را بکشتند، و در حال مثالها نوشتند به اطراف ممالک تا هر کجا کسی بود از آل برمک همه را بکشند و تمامت اموال و ضیاع و عقار ایشان

را در تصرف آورد.»

«و هارون جثه جعفر را به بغداد فرستاد تا او را چهار پاره کردند و بر چهار جسر بغداد بیاویختند و سراورا به پل بغداد بیاویختند و از آل برمک در روی زمین کس نماند...»
دژخیمی که گروهی کودک و جوان بی زنهار و زن و مرد بی پناه را به گناه ایرانی بودن اذم تیغ بی دریغ می گذراند خداشناس و پارساست و به راه خدا اشک می ریزد و از روز رستخیز می هراسد؟!!

نوشته های پیشینیان که بیشتر برگرد اخلاق، تاریخ، جغرافی، سفرنامه، فلسفه، معانی و بیان دور می زند به چهار گروه بخش می شود:

نخست: نوشته هایی که از ژرفایی اندیشه و ژرف نگری برخوردار است و شیوه نگارش آن ساده و درخور پیروی است.

دوم: نوشته هایی که ژرفایی اندیشه و ژرف نگری ندارد ولی شیوه نگارش آن برای نویسندگان دوره کنونی سودمند است.

سوم: نوشته هایی که شیوه نگارش آن ارزندگی ندارد ولی ژرفایی اندیشه و ژرف نگری آن درخور نگرش است.

چهارم: نوشته هایی که نه ژرفایی اندیشه و ژرف نگری دارد و نه شیوه نگارش درست و دلپذیر.

اگرچه از هر يك از این چهار گروه برای شناساندن فرهنگ دیرین می توان بهره وری نمود ولی نمی توان آنرا پلی استوار میان دیدها و برداشت های نژاد کنونی و نژاد پیشین و پیوندی ناگسستنی میان پندارها و اندیشه های نو و کهنه دانست.

در جهان کنونی، دانش ها رو به فزونی، معزها رو به تیز انگاری،

نگرش‌ها رو به ژرفایی است و برداشت‌ها دگرگونه و داوری‌ها واژگونه شده است بدین روی نمی‌توان همگی اندیشه‌های پیشینیان را پذیرفت و از گفتارها و نوشتارهای آنان دیواری استوار ساخت و درون آن جای گرفت. چشمداشت آنکه نژاد کنونی مانند نژاد گذشته بیندیشد و بنویسد بسیار نادرست است، مگر جهان امروز با جهان هفت هشت سده پیش یکیست، مگردانش‌ها و اندیشه‌های کنونی در مرز هفتصد هشتصد سال پیش، خموش و بی‌خروش مانده است، مگر مرز زبان و دانش‌های گوناگون از یکدیگر جداست که یکی پیش برود و دیگری در جای درجا بزند...؟

گروهی که در پی آند پویش را از زبان و هنرنمایی زبان، و جنبش را از نویسندگان و سرایندگان بازگیرند و ابزار و شیوه نگارش و سرایش پیشینیان و فرآورده برخوردارها و برداشت‌های مغزی گذشتگان را به نام «انگاره‌های دگرگون ناپذیر» به شمار آورند گمراهند و بیراهه می‌روند زیرا همچنانکه جهان به پیش می‌رود و دانش‌ها و هنرها رو به افزایش می‌نهند زبان هم روبه گسترش می‌گذارد.

نیاز مردم يك سرزمين يك روز با ۳۰۰ واژه برآورده می‌شد، روز دیگر با ۸۰۰ واژه و اکنون ۳۰۰۰ واژه هم کم است.

از نیروی باید از اندیشه‌های پیشینیان، آنچه باخرد و دانش کنونی سازگار است پذیرفت و هرچه ناسازگار است کنار گذاشت و از شیوه نگارش و سرایش گذشتگان آنچه بوی تازگی می‌دهد گرفت و هرچه گرد کهنگی گرفته است رها کرد.

پانوشتها :

۱ - یاقوف در معجم البلدان می‌گوید: «اصل آن «طرابلس» و معنای آن «سه شهر» می‌باشد زیرا «طرا» به یونانی به معنای سه و «بلیته» به معنای شهر است...» این واژه یونانی پیش از آنکه جامه تازی به تن کند «تریپولی» بوده است «تریپولی» که کوتاه شده «تریپولیس» است از دو واژه پیوند یافته است (تری = سه، پولیس = شهر) «تری» در سنسکریت «تری»، در اوستا «تهری»، در یونانی «تری»، در انگلیسی «تری»، در آلمانی «درای»، در فرانسه «توروا»، در روسی «تری» است. پاره‌ای از تیره‌های افغانی هنوز هم به جای «سه» «درای» می‌گویند.

۲ - تاریخ بیهقی، نوشته: ظهیرالدین ابوالحسن علی بن ابی‌التاسم زیدالبیهقی، نویسنده سده ششم هجری.

۳ - تاریخ بیهقی، نوشته: ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی، نویسنده سده پنجم هجری

۴ - دستور الوزاره، نوشته: محمود بن محمد بن حسین اصفهانی، نویسنده سده ششم هجری.

۵ - دستور الوزراء، نوشته: غیاث‌الدین بن محمد بن امام‌الدین خواند میر، نویسنده سده دهم هجری.

۶ - جوامع الحکایات و لوامع الروایات، نوشته: نورالدین محمد بن یحیی عوفی، نویسنده سده هفتم هجری.

ای زبان پارسی در کار باش
ره‌گشای راه ناهم‌وار باش

پالایش زبان پارسی

زبان دشت و بیابان

زبان تازی یکی از سه گروه زبان سامی است که در هزاره نخست
پیش از پیدایش مسیح به شاخه‌های :
آرامی ، قحطانی ، حمیری ، معینی ، سبئی ، عدنانی مضری ، حبشی ،
جعفری ، نیجری و تیجرنیایی ، امحاری ، هرری
بخش می‌شود... شش شاخه نخست را «عربی» و شش شاخه دوم را «حبشی»
می‌گویند .

زبان سامی که از «سام» یکی از پسران نوح^۱ پیمبر نام گرفته است از زبان
های دهگانه زنده گیتی است و شماره کسانی که بدان سخن می‌گویند از چهارصد
میلیون فزون است . . . برای نخستین بار در سال ۱۷۸۱ مسیحی خاورشناس
آلمانی - شلوتزر Schloezer - به این زبان نام «سامی» می‌دهد.

زبان سامی به سه گروه : خاوری ، باختری ، جنوبی بخش می‌شود...
سامی خاوری به زبان بابلی و سامی باختری به زبان کنعانی و سامی جنوبی
به زبان عربی گفته می‌شود.

پیش از آنکه ، در سده نوزدهم مسیحی ، چنین شاخه بندی در زبان سامی
رسم دهد ، بیشتر اندیشه‌ها بر آن استوار بوده که زبان سامی ، نخستین زبان مردم
جهان و مادری همه زبان‌های گیتی است ، این اندیشه بر نوشته «توریه» کتاب دینی یهود

«خداوند گفت همانا قوم یکیت و جمعیت ایشان را يك زبان و این کار را شروع کرده اند و الان هیچ کاری که قصد آن بکنند از ایشان ممتنع نخواهد شد، اکنون نازل شویم و زبان ایشان را در آنجا مشوش سازیم تا سخن یکدیگر را نفهند؛ پس خداوند ایشان را از آنجا بر روی تمام زمین پراکنده ساخت و از بنای شهر بازماندند، از آن سبب آنجا را بابل نامیدند زیرا که در آنجا خداوند گفت تمام اهل جهان را مشوش ساخت و خداوند ایشان را از آنجا بر روی زمین پراکنده نمود...»

پاس نوشته «توریه»، دیرگاهی، دانشمندان اروپا از بررسی زبان سامی پرهیز می کردند و بیشتر برگرد زبان های یونانی، رومی، لاتین، افریقایی و پیوند نزدیکی آنان با یکدیگر می گردیدند.

در حوزة اسکندریه، پیش از پیدایش مسیح، همراه با گفتگو درباره «مردم شناسی»^۳ از پیوند زبان ها و خویشاوندی واژه ها سخن می رفت ولی به مرز زبان «سامی» نگرش نمی شد.

از سده دهم مسیحی، دانشمندان یهود، نه برای آنکه درباره زبان سامی بررسی کنند، بلکه برای آنکه نزدیکی زبان عبری و عبری را از میان بردارند و پیوند این دو زبان را از هم بگسلند به بررسی می پردازند.

این گروه نخست به جستجوی پیوند میان عبری و عربی، سپس عبری و آرامی میان برمی بندند، و رفته رفته، کاوش را به زبان های حبشی می کشانند.

در سده هفدهم مسیحی برای بسیاری از زبان شناسان روشن می شود که: میان زبان هایی که بنام «سامی» خوانده می شود پیوند و نزدیکی فراوان است و بسیاری از واژه های بنیادی با یکدیگر همسان و همگونه است ولی

در پی دوری از زادگاه نخستین و رهسپاری از سرزمینی به سرزمین دیگر و گردش از شهری به شهری رنگ و رخ دگرگونه می سازد و نام و نشان ویژه می یابد. آنچه، دانشمندان سده هفدهم مایه نزدیکی زبان تازی و دیگر زبان های سامی می دانند و زبان شناسان سده نوزدهم پایه شاخه بندی زبان سامی به شمار می آورند از سیصد تا سیصد و بیست واژه بنیادی فزونی نمی گیرد و اگر چه این گروه واژه می تواند پیوند میان چند زبان را روشن کند ولی نمی تواند دگرگونی های يك زبان را نمودار نماید.

با دگرگونی ژرفی که در زبان تازی، در سده های نخستین اسلامی، روی می دهد می توان تاریخ این زبان را به دودوره پیش از اسلام و پس از اسلام بخش نمود.

دوره پیش از اسلام به دو گامه یا مرحله بخش می شود:

گامه نخست از پیدایش نژاد تازی تا پیدایش مسیح و گامه دوم از پیدایش مسیح تا پیدایش اسلام.

در گامه نخست، زبان تازی، زبانی آغازی و درخور يك زندگی بسیار ساده و بیابانی است... در گامه دوم، زبان تازی راه دگرگونی پیش می گیرد و تیره هایی که در نزدیکی ایران می زیسته اند واژه های فارسی و تیره هایی که در همسایگی روم بوده اند واژگان یونانی و رومی را می گیرند و در کنار واژه های تازی می گذارند، برای نمونه:

تیره هایی که در کناره «فرات» زندگی می کردند و با پارتیان و کردان آمد و شد داشتند واژه های پهلوی و کردی را دریافت می کنند، مردم «حیره» که نزدیک شوش بودند واژه های دری را فرا می گیرند، کاروانان تازی که در بخش خوزستان سرگرم بودند واژگان خوزی را به ارمغان می برند، تیره هایی که در خاور «عربستان» بسر می بردند و با مردم فارس آمیزش داشتند واژگان پهلوی جنوبی را دستچین می کنند.

گذشته ازین، پیوندهای دیگری نیز میان پارسیان و تازیان استوار بوده است که، در کوتاه سخن، چنین است:

الف - ایرانیان از زبان و دبیره آرامی یا گویش و خط نخستین سامیان بهره‌وری و از فرهنگ کلدی و آشور یا یادگار فراموش نشدنی بابلیان پیروی می نمودند... هنگام پادشاهی داریوش «آرامی» زبان دربار هخامنشی می‌شود و در سراسر سرزمین ایران به کار می‌رود.

ب - در جنگ و ستیزهای ایران و روم، تازیان نیروی سوم بودند که، بیشترگاه، به کمک ایرانیان می‌شتافتند و بدین‌روی پادشاهان ساسانی نزدیک‌تری یا تیره‌های گوناگون تازی برپا می‌نمایند و فرزندان خود را برای فراگیری سوارکاری و جنگجویی نزد سران تازی می‌فرستند.

پ - آیین زرتشت، مانی و مزدک در سرزمین‌های تازی پیروان فراوان فراهم می‌آورد به گونه‌ای که ستیز بنا اندیشه‌های این سه اندیشمند ایرانی بزرگترین دشواری برای فرمانروایان امویان و عباسیان می‌شود.

ت - حیره و یمن، دوسرزمین آباد تازی، سالیان دراز در زیر دستور پادشاهان ساسانی بسر می‌برد و بیشتر فرمانروایان آن به ایران باج می‌دهند.

ث - آمد و شد پیاپی ایرانیان و تازیان، مایه راهیابی بسیاری از شیوه‌های زندگی شهری در سرزمین‌های تازی می‌گردد....

بدین گونه، تازیان در پی آمد و شد به سرزمین ایران و آمیزش با ایرانیان به واژه‌های فارسی دست می‌یابند و چون بیشتر آنان خواندن و نوشتن نمی‌دانستند واژه‌های فارسی را از راه گوش و گویش می‌گرفتند و با آوای تازی از گلو و دهان بیرون می‌دادند بدین‌روی است که بسیاری از واژگان فارسی، در واژ و آوای، دگرگونه می‌شود و چهره نخستین را از دست می‌دهد، برای نمونه:

آبراهه، پروهان، شان از دهان تازیان و با تجوید عربی ابرهه، برهان، شان می‌شود.... فزون براین:

۱ - بسیاری از واژه‌های فارسی که در زبان تازی به کار گرفته می‌شود از گویش‌های خوزی، دری، زاگرسی و کردی می‌باشد و بسیاری از واژه‌های فارسی در گویش‌های شمال و جنوب و باختر و خاور، در آوا، با یکدیگر همساز نیست، برای نمونه چست را گروهی با آوای پیش «چ» و گروهی دیگر با آوای زیر «چ» می‌خوانند: چست، چست.

۲ - تازیان پ، چ، ژ، گ ندارند از نیروی آوای واژه‌های چهارگانه فارسی را به واژه‌های نزدیک مانند ب، ج، ز، ک یا ج برمی‌گردانند.

۳ - در زبان فارسی برپایان واژه فشار نمی‌آید، مانند: بوریا، تکاپو روا... ولی تازیان ساختمان پایان واژه را بر فشار استوار می‌کنند، مانند: بوریا، تکافو، رواج.

۴ - گذشته از اینکه گویش بسیاری از تیره‌های تازی با یکدیگر همانند نیست و برخی «ق» را «ک» و «ص» را «س» می‌خوانند در یک واژه تازی «ج» با «ق» و «ص» با «ج» نمی‌آید، «ن» پس از «ز»، «ز» پس از «د» و «ب» و «س» و «ت» جای نمی‌گیرد و روشن است که این شیوه در تازی کردن بیشتر واژه‌های فارسی به کار گرفته می‌شود و مایه دگرگونی ریخت واژه می‌گردد.

روزگار پس از اسلام به دودوره امویان و عباسیان بخش می‌گردد، در دوره امویان تا فرمانروایی عبدالملک مروان (۶۵ - ۸۶) دفترهای دیوانی به زبان و دبیره پهلوی نوشته می‌شود و در دوره عباسیان در فرمانروایی هارون رشید (۱۷۰ - ۱۹۳) و پسرش مسامون (۱۹۸ - ۲۱۸) برگرداندن نوشته‌های فارسی، یونانی، سریانی به زبان تازی آغاز می‌گردد و زبانی که تا چند سده پیش، زبان دشت و بیابان بود زبان دین و دانش می‌شود.

چنانکه گفته شد، تازیان، از دیرگاه برای تازی کردن واژه‌های بیگانه و کار واژه یا فعل از زبان دیگران راه و روش ویژه داشته‌اند که پیش از آنکه زبان تازی زبان دین و دانش شود، به کار می‌رفته است.

در آن هنگام که اسلام پدید آمد، تازیان ازدانش‌های گوناگون، تنها با «سزایندگی» آشنا بودند و داشتن کنایه، تمثیل، استعاره، قلب، ابدال، تقدیم، تاخیر، اختلاس حرکت در کلام، تخفیف کلمه به حذف ... و ... را در سخن بالاترین برتری می‌شماردند و بهمین می‌بالیدند و دلخوش بودند.

گویش‌های گوناگون که در میان دسته‌ها و گروه‌های مردم یافته می‌شد چند تیرگی چشمگیر و چند دستگی سخت در زبان تازی پدید آورده بود به گونه‌ای که گاه مایه نازش و بالش می‌گردید و گروهی خود را، بداشتن گویشی رساتر، برتر از گروه دیگر می‌خواندند.

جای شکوفایی سخن، «سوق عکاظ» بود که از همان جا اخگرهای سوزان جنگ‌های خانگی، بر سر رسایی و نارسایی گویش‌ها و سروده‌ها، زبانه می‌کشید و گروه گروه مرد و زن تازی را به کام مرگ می‌کشاند.

به گفته دانشمندان تازی، چند تیرگی در گویش‌ها بر:

ابدال، ادغام، اعراب، اماله، تفخیم، جمع، حرکات، حروف صحیح و علیل، تذکیر و تانیث، تضاد، زیادت، وقف و همزه ... استوار بوده است.

این چندگونگی در گویش‌ها، انگیزه رستاخیزی نوین، بهنگام پیدایش اسلام گردید و تازیان را بر آن داشت که یکی از گویش‌ها را، بنام رساترین و برترین گویش، پذیرند و انگاره و سنجۀ زبان تازی نمایند.

چون پیامبر اسلام از میان مردم «قریش» و «قرآن» به گویش آن گروه بود ازینروی گویش قریش و گویش‌های همگونه آن مانند گویش: اسد، تمیم و هذیل شالوده بهبودی زبان تازی شد و «قرآن» برترین سخن گردید:

اگرچه، بدین گونه، انبوهی از دشواریهای زبان تازی از میان رفت ولی دشواری بزرگ که «کلام واضح، مشکل و مشتبه» بود همچنان پایدار ماند و هنوز هم سرگرمی بزرگی برای دانشمندان و زبان‌شناسان تازی است.

هنگامی که اسلام آشکار گردید، تازیان ازدانش، هیچ نداشتند و به گفته خود:

«ابناء البادیه و احفاد السماء الصافیه و سکتان الاخیه و رعاة لماشیه»^۷

یا

«زادگان دشت و دمن و فرزندان آسمان پاک و روشن و چادر نشینان بیابان و چراندگان چار پایان» بودند، ازینروی در برابر کشورهای چین، هند، ایران، روم و مصر که از فرهنگی ژرف برخوردار بودند دچار نارسایی و دستخوش کمبود شدند و بناچار دانشمندان کشورهای گشوده را بر آن داشتند که نوشته‌های یونانیان و ایرانیان را که پاره‌ای از سریانی و هندی گرفته شده بود به تازی برگردانند و برای اسلام، فرهنگی بنام «فرهنگ اسلامی» پدید آورند.

بدین گونه، در همان هنگام که زبان تازی از گرو دشت و بیابان درمی‌آید و زبان دین می‌شود رنگ دانش نیز بخود می‌گیرد و زبان «دین و دانش» می‌گردد.^۸ نارسایی واژگان تازی برای شکوفایی دانش‌های نوین مایه پذیرش واژه‌های فارسی، یونانی، سریانی، هندی و عبری می‌شود و زبان تازی را از لنگی و کم مایگی می‌رهاند.

راهیابی واژه‌های بیگانه به زبان تازی به انگاره‌های «تازی‌نمایی» یا «تعریب» و ساخت کارواژه یا فعل چهره تازه می‌بخشد و تازیان را بر آن می‌دارد که برای از میان بردن نارسایی زبان خود، در پذیرش پاره‌ای از واژگان، از انگاره‌ها بگذرند و به گفته «پیشوایان زبان»^۹ و «رهبران واژه» روی آورند و هر آنچه درباره نژاد و تبار و برادر خواندگی واژه‌ها می‌گویند بپذیرند.

گذشته از اینگونه واژه‌ها که پذیرش آن در زبان تازی برآیندی استوار نیست و، تنها، به گفته پیشوایان زبان بنیاد گرفته است گونه‌های دیگر واژه پذیر تازیان بدینسان است:

۱- در نگارش واژه دگرگونی پدید می آورند و نوشتار را با گفتار هماهنگ می سازند، برای نمونه، چون «ت» و «س» را با آوای سنگین بکار می برند تاگزیر این دو را «ط» و «ص» می نویسند، مانند: اصطخر (استخر)، اصطهبانات (استهبانات)، اناطول (اناتول)، ایطالی (ایتالی)، پطرس (پترس)، صد (سد)، صومالی (سومالی)، طبرزین (تبرزین)، طیس (تیس)، طراز (تراز)، طنزاز (تن ناز)، طوس (توس)، طومار (تومار)، طهران (تهران)، طهماسب (تهماسب)، طهمورث (تهمورس)، طیسفون (تیسفون)، لاطین (لاتین) ... و ...

۲- در زبان تازی، واژه با ایستایی یا سکون آغاز نمی شود و واژه های نخست ایستا یا ابتداء به ساکن، همزه می گیرند مانند: پلاتین^۱، سمیث^۱، سپهان، ستبرک، ستون که افلاطون، اسمیث، اصفهان، استبرق، اسطون می خوانند.

گذشته ازین، تازیان در واژه های یونانی، رومی، هندی و اروپایی به گونه ای دستکاری می کنند که چهره نخست آن دگرگونه می شود، مانند: هیپوکرات = بقراط ... تریپولی = طرابلس ... اکر کره = عاقرقرجا ... استریش = اطریش ...

در زبان فارسی، واژگان یونانی، لاتین و اروپایی نخست ایستا یا ابتداء به ساکن، پاره ای به روش تازیان و برخی به روش اروپاییان خوانده می شود ولی ایرانیان، مانند مردم اروپا، زبان را به پشت دندان نمی چسبانند و آهنگ واژه را دچار خفگی نمی کنند.

۳- پاره ای از واژه های با حرف های فارسی به گونه زیر به تازی برمی گردد:
الف: به «ع» برمی گردد، چون: اراهه عربیه، اراده عراده، اوگ عوج -
پ: به «ب» و «ف» برمی گردد، چون: پادزهر بادزهر، پنجره بنجره،

برنگار برکار و فرکار، پسته فستق، پور فور.

ت: به «ث»، «د»، «ش»، «ط» برمی گردد، چون: توت ثوث، تختدار دخدار، تهم شههم، ترخون طرخون.

ث: به «ت» برمی گردد، چون: ترید ثرید.

ج: به «ش» و «ق» برمی گردد، چون: جاروشاروف، ساروج ساروق.

چ: به «س»، «ج»، «ش» و «ص» برمی گردد، چون: چهار استار، چهار چهار، چاکر شاکر، چنار صنار.

خ: به «ح» و «ك» برمی گردد، چون: خورهای حرباء، خوره کوره.

ذ: به «ذ»، «ض» و «ط» برمی گردد، چون: سنباده سنباذج، ازی دهاك ضحاك، بادیه باطیه.

ز: به «ذ» برمی گردد، چون: برزن برذن.

ژ: به «ج» و «ز» برمی گردد، چون: ژنگویر زنجبیل، ارژن ارزن.

س: به «ز» و «ص» و «ط» برمی گردد، چون: رسته رزدق، سنوبر صنوبر، سرپوش طریوش.

ش: به «س» برمی گردد، چون: ابریشم ابریسیم، تشت طست.

ك: به «ج»، «خ» و «ق» برمی گردد، چون: كوشك جوسق، كندك خندق، دمك دمق.

گك: به «ج»، «ط»، «ق»، «ك» و «ی» برمی گردد، چون: گسراگان جرجان، گالش طالش، شاپورگان شاپورقان، گنج کتر، آذرگون آذریون.

ل: به «ا» و «ع» برمی گردد، چون: لشگر انجر، لشگر عسکر.

و: به «ب» و «ف» برمی گردد، چون: اوستا ابستاق، اوستا افستا، کاووس قابوس.

ه: به «ج»، «ق» و «ن» برمی گردد، چون: آوه آوج، رمه رمق، تابه طاجن.

دگر گونیهایی که در چهره واژه‌های فارسی روی می‌دهد گاه بادگر گونی
آوای نیز همراه است، چون بازرگان، بازرکان، سرگین سرقین، سنج
صنج.

۴ - برخی از واژگان فارسی، در زبان تازی، تشدید می‌گیرد و آهنگ
جایجا می‌کند، چون: بلور بتور، تنورتنور، سمور سمور و گاه به دگر گونی
آهنگ بسنده می‌گردد، چون سرسام سرسام، مخمل مخمل، سنجاب
سنجاب.

۵ - تازیان، در چم یا معنی واژه‌های فارسی، گاه دگر گونی پدید
می‌آورند و گاه از درستکاری در می‌گذرند، چون: برزن = در فارسی کوی
برذن = در تازی راه رفتن، پنج کشت = در فارسی گونه‌ای از یونجه، پنجکشت
= در تازی قرنفل، بارنامه و برنامه (فارسی) و بارنامج و برنامهج (تازی) =
ریزه‌زینه باربری و آمار کارهایی که باید انجام پذیرد.

۶ - «الف» میان برخی از واژگان فارسی نمودار آوای کشیده است،
مانند: باز (پرندۀ شکارگر مانند شاهین)، پاس (نگهداری، پشتیبانی)، کاس
(خمیدگی، فرورفتگی، کوس، آسیب)، این الف در زبان تازی به همزه
برمی‌گردد مانند: باز، باس، کاس.

در این واژگان، باز دار (کسی که بازها را به شکارگاه می‌برد)،
کووس (جمع کاس و تازی شده کوس) به زبان تازی رفته و به ریخت آن
زبان درآمده است.

۷ - پاره‌ای از واژه‌های فارسی، در زبان تازی، بنیاد و پایه ساخت
کارواژه‌های تازه می‌شود، مانند: باس از بوسیدن، برش از برش، جاش
از جوشیدن، خزن از خزان، دهش از دهش، دهقن از دهگان، کاش از
کوشیدن، کهرب از کهربا، مَرزَبه از مرزبان.

تازیان از واژه‌های بنیادی فارسی، نه تنها شاخه‌هایی برای روبه‌ها یا

وجوه افعال و کار واژه‌های گذشته (ماضی) آینده (مضارع) و دستوری (امر)
پدید می‌آورند بلکه چندین واژه «کناری» هم می‌سازند، برای نمونه: از
واژه‌های فارسی خزان (بایز) و خزانۀ (شاخه‌های کوچک گل و درخت که
در پاییز کاشته می‌شود که پس از ریشه دوآیندن در بهار از آن بهره‌وری
شود)، واژه‌های: خزانۀ خزینه، خزن، خزاین، خازن، خزنه، مخزان
خزنه، می‌آفرینند.

بدین گونه، «خزانۀ» فارسی به سرزمین تازیان می‌رود و «خزانۀ» می‌شود
و در کنار واژه‌های تازی می‌نشیند:

۸ - تازیان از آن نمی‌پرهیزند که جامه تازی برتن واژه فارسی کنند،
پرهیز آنان از آنست که واژه‌های فارسی را بی‌دستکاری بپذیرند، دستکاری
آنان نخست در چهره سپس در چم واژه انجام می‌گیرد، برای نمونه: «بخت»
را «ال» بر سرش می‌گذارند می‌شود «البخت = الحظ» و شاخه‌هایی برای آن
می‌تراشند (البخیت و المبخوت = المحظوظ) و (بختر، بختره، تبختر، التبختریه،
البختریه با ناز راه رفتن، با دوبروت داشتن) پدید می‌آید و بدین گونه از «بخت»
فارسی چند واژه برابر «شادی» و «ناز» می‌آفرینند.

از «بس»: «بسبس» و «بسابس» می‌سازند و به جای دروغ و ژاژ خابی
به کار می‌برند، «تیره» را «طیره» و «چهر» را «چهر» می‌کنند و به کار می‌گیرند
«بازور» «الباسور» می‌شود و «بواسیر» از آن پدید می‌آید زیرا بواسیر
همراه بازور و فشار است و از «ناسور» الناصور و نواصیر ساخته می‌گردد.

«دبیا» و «دبیاچه» را «الدبیا»، الدبیاج و «الدبیاچه» می‌کنند و واژه‌ای
برای «پرنیان» و «سراغاز نوشته» به دست می‌آورند و «دربان» را «الدربان»
می‌کنند و در کنار «بواب» می‌گذارند و «زور» را «الزور» می‌کنند و همراه
«قوت» می‌آورند... «بدره» را که همتای «راهنمایی» است «بدرقه» می‌کنند
و در کنار «مشایعت» می‌نهند و از کار واژه دستوری یا فعل امر «برید» «البرید»

می‌سازند و پهلوی «رسول» چاپار» می‌گذارند.

«بخار» و «بخور» و «پروهان» ریشه و شاخه‌ی بیش از پانزده واژه و «خشن» و «دمن» بنیاد و شاخه‌ی بیش از بیست و پنج واژه تازی می‌گردد و بر سر واژه‌هایی مانند: بخشش، جوشن، دوشك، سیخ... «ال» می‌گذارند و به گونه: بخشیش، الجوشن، الدوشك، السیخ به کار می‌برند... و از اینگونه است: بابونه، البابونج... پادزهر البادزهر... ترنج الترنج... دستورالدستان والدستور... راوند و روند الراوند والروند... روزنامه الروزنامه... رهنامه و راهنامه الرهنامج و الراهنامج... شاهتره الشاهترج... شاهین الشاهین... کاخ الكاخ... کمین الكمین...

۹- راه دیگر تازیان در بهره‌وری از واژه‌های فارسی - نگرش به چم يك یا چند واژه و بهره‌گیری از آنست، برای نمونه: «جمایزه» از دو واژه «جای + زه» پدید آمده است؛ در ایران باستان در آیین ویژه‌ای که همه ساله برپا می‌شد از کسانی که کاری شایسته و بایسته انجام می‌دادند سپاس بجای می‌آمد و فرمانروایان با گفتن «زه» یا «زه‌ازه» آنانرا می‌ستودند و پاداش می‌دادند. تازیان این دو واژه را سرهم کرده‌اند و برابر با «پاداش» به کار می‌برند و از آن: جائز، جواز، مجاز، اجازه، ایجاز، جوائز... و... می‌سازند.

«دار» در فارسی برابر با «درخت» است، تازیان که در بیابان خشك و سوزان می‌زیستند «درخت» را نشانه آبادی و آبادانی به شمار می‌آوردند و «دار» را برابر با «خانه» به کار می‌گیرند و از آن: داور، دیار، ادوار، دوار... و... می‌سازند.

«دبیر» را «الدبیر» می‌کنند و چون دبیران پشت سر پادشاهان جای داشته‌اند ازین واژه «دبیر»، «ادبار» و چندین واژه به‌چم «پشت»، «پشت کردن»، «روی برگرداندن» می‌سازند و بدانروی که «دبیری» یا «خرد و اندیشه» همراه است از این واژه «دبیر» و شاخه‌های آنرا پدید می‌آورند.

«زاید» برابر با «زندگی‌کناد» نخست در کنار «زید عمر» برابر با «زندگی‌دراز‌کناد» می‌نشیند، سپس ریشه واژه‌های بسیار می‌گردد و از آن: زیاده، مزید، تزاید، ازدیاد، زاید... و... فراهم می‌آید.

«طب» تازی از «تب» فارسی گرفته می‌شود زیرا، مردم کهن می‌پنداشتند که «تب» ما در همه بیماریهاست و همه رنج‌ها در پی «تب» آشکار می‌گردد، ازینروی درمان «تب» را برابر با درمان بیماریهای گوناگون و پایه پزشکی می‌دانستند و کسی را پزشك به شمار می‌آوردند که بتواند «تب» را از تن بیمار دور کند و بهبودی را بدو بازگرداند، تازیان با چنین برداشت، واژه «طب» را پدید می‌آورند و از آن: طبیب، طبابت، اطباء، طباشیر... و... می‌سازند، از این گروه است:

فارسی	تازی	فارسی	تازی
انگار	انکار	زاد	ذات
تراود	طراوت	سرآمد	سرمد
تهور	ظهور	شان	شان
تیره	ظیره	شهر	شهرت
جهش	جهش	فره	فرح
داه	داهی	مزه	مزاح
دریست	دریصه	نوا	ندا
دله	دلن	نورس	نورس
رها	رهاء	همش (همه‌اش)	همش
رویاء	رؤیاء	هیگان	هیجان

۱۰- برخی از واژه‌های هند و اروپایی به ویژه یونانی و لاتین، با دگرگونی در آهنگ و نگارش، تازی می‌شود، بدینگونه:

A : به «ا»، «آ»، «ع» برمی گردد، چون: Aelianus الیانوس، Autolykus
 اطولوقس، Ascolan عسقلان، Abbas عباس^{۱۶}
 C : به «ق» برمی گردد، چون: Ancyre انقره، Cos قوس
 Ch : به «خ» و «ك» برمی گردد، چون: Chion خیوس، Chrysisse
 کروسیفون
 D : اگر دروازه یونانی باشد به «ذ» و چنانکه دروازه لاتین باشد به «د»
 برمی گردد، چون: Olympiade الومفیدا، Medie مادی
 E : در آغاز واژه به «همزه» و در میان و پایان واژه به «الف» و در میان
 واژه «ی» و در پایان واژه «الف» یا «ه» نوشته می شود، چون: Empedocles
 انبذقلس، Messene مسانا، Cretes اقریطش، Cleopatre قلاوفطره، Europe
 اوروفا
 Eu : در نزد تازیان آوای «o» یا «همزه مضموم» می دهد و اگر در
 میان واژه باشد «و» می نویسند، چون: Eusthate اسطات، Enclide انقلیدس.
 Theuthron طوثرن
 G : به «ج» و «غ»، «ق» و «ك» برمی گردد، چون: Geographe جاو-
 جرافیا (جغرافیا)، Galatia گالاتیا، Gados قادس، Goudofroy کندفری
 H : در برگردان واژه های یونانی، گاه آوای خود را از دست می دهد،
 چون: Homere اومیرس، Hippocrate ابقراط، Hadrianus ادریانوس.....
 و گاه با آوای بنیادی به کار می رود، چون: Hercule هرقل، Herodote هرودت
 J : در پاره ای از واژه ها می افتد، چون: Jamblichut املیخوس و در
 برخی از واژه ها به «ی» برگردانده می شود، چون: Julianus جولیانس
 P : به نزدیکترین واژه برمی گردد و بیشتر بر جای «ب» می نشیند، چون:

Empedocles انبذقلس، Alpes الفس

Q : دروازه های یونانی آوای «Ku» و در واژه های لاتین آوایی مانند
 «C» دارد و در زبان تازی آوای «ق» می گیرد، چون: Quintus قنطوس،
 Cyziques قوزیقس
 S : گاه به آوای «ز»، «ش» و «ص» برمی گردد، چون: Mysie موزیا،
 Leptes لبطش، Sclave صقلاب.
 T : بیشتر آوای «ط» می دهد، چون: Beotic باوطیا، Galatie گالاتیا.
 Th : آوای «ث» می دهد، چون: Thales ثالس، Themistius تامسطیوس...
 و چنانکه «S» پیش از «Th» باشد آوای «ط» می دهد، چون: Eusthate اسطات،
 Borysthenes بورسطانس.
 U : در برگردان واژه، به چهره «و» نشان داده می شود، چون:
 Thapsus تافسوس، Lycus لوقوس.
 V : گاه خوانده نمی شود و دیگر گاه به چهره «ب» یا «و» در می آید،
 چون: Vesposianus اسفسیانوس، Novatus ناباطس، Valerianus والاریانوس.
 X : آوای «ا» یا «ا» می دهد، چون: Anaxagores انکساغورس،
 Dux دوقس.
 Y : مانند «u» و «ou» آوای «o» می دهد و در برگردان واژه به چهره
 «و» نشان داده می شود، چون: Lycie لوقیا، Sibylla سیبولا.
 تازیان در برگرداندن واژه های یونانی و لاتین، برای سادگی در گویش
 و تلفظ، در آغاز و پایان واژه دستکاری می کنند و واژ یا حرف نخست را می-
 اندازند و «um» را به آوای «on» در می آورند و می خوانند، چون: Apomia
 فامیه، Episcopus اسقف، که در واژه نخست «A» و دروازه دوم «Epi» افتاده

است Helenium الانیون، Cirsium قرسیون، که در نوشتن و خواندن، دو واژ «um» به «on» برگشته است.

زبان تازی بدین روش، پرورش و گسترش می‌یابد و از دشت و بیابان به شهر و سامان می‌آید و زبان دین و دانش می‌شود و بدین گونه زبانی که واژه‌های بنیادی آن پیش از پیدایش اسلام از دو هزار فزونی نمی‌گیرد در اندک‌گاه رو به افزایش می‌گذارد و از نیمه دوم سده یکم اسلامی، شتابانه، راه پیشرفت پیش می‌گیرد و انبوهی واژه‌های فارسی، یونانی، سریانی، رومی و هندی را در خود جای می‌دهد.

خلیل‌بن احمد فراهیدی نویسنده «العین» که در سال ۱۷۰ اسلامی در می‌گذرد واژه‌های بنیادی تازی را ۵۶۲۰ به‌شمار می‌آورد ولی، بی‌گمان، او بسیاری از واژگان فارسی و یونانی را به‌جای واژه‌های تازی می‌گیرد و به‌شمار واژه‌های بنیادی می‌آورد.

فراهیدی واژگان زبان تازی را که، بیشتر، از زبان مردم «حجاز» و «نجد» و گویش تیره‌های «قریش»، «اسد»، «تمیم» و «هذیل» گرفته شده است و به‌نام واژه «عرب مستعربه» خوانده می‌شود از بکاره و بیکاره یا مستعمل و مهمل چنین پنداشته است:

گونه واژه	بکاره	بیکاره	همگی
دو واژی (ثنائی)	۴۸۹	۲۶۱	۷۵۰
سه‌واژی (ثلاثی)	۴۲۶۹	۱۵۳۸۱	۱۹۶۵۰
چهار واژی (رباعی)	۸۲۰	۳۰۲۵۸۰	۳۰۳۴۰۰
پنج‌واژی (خماسی)	۴۲	۶۳۷۵۵۵۸	۶۳۷۵۶۰۰
روپم	۵۶۲۰	۶۶۹۳۷۸۰	۶۶۹۹۴۰۰

اگر واژه‌هایی که پس از «سیبویه» و «فراهیدی» به زبان تازی راه یافته است به‌شمار واژه‌های بنیادی بیاید شماره این گونه‌واژگان به‌هشتم‌هزار می‌رسد و ناگفته پیداست که این شماره نمی‌تواند واژه‌های بنیادی زبانی باشد که برای یک زندگی ساده بیابانی به‌کار می‌آید، از نیروی باید پذیرفت که نزدیک به شش‌هزار واژه، زادگاهی دور از سرزمین تازیان دارد.

پانوشتها :

۱- «... و پسران نوح که از کشتی بیرون آمدند «سام»، «حام» و «یافت» بودند و حام پدر کنعان است، اینانند سه پسر نوح و از ایشان تمامی جهان منشعب شد، اینست پیدایش پسران نوح «سام» و «حام» و «یافت» و از ایشان بعد از توفان پسران متولد شدند...»

تورات: سفر پیدایش بخش ۹، ۱۰

۲- تورات: سفر پیدایش بخش ۱۱ Anthropology, Humanism - ۳

۴- در هزاره دوم پیش از پیدایش مسیح، مردم بین النهرین و شام به گویش‌های گوناگون آرامی سخن می‌گفتند، در سده هشتم پیش از پیدایش مسیح، گویش آرامی که در آشور به کار می‌رفت جانشین دیگر گویش‌ها می‌گردد و چهره جهانی می‌گیرد، هنگامی که شاهنشاهی هخامنشی پدید می‌آید، داریوش این گویش را به نام زبان دربار یا زبان رسمی می‌پذیرد و رفته رفته دبیره میخی به دبیره آرامی برمی‌گردد... از زبان آرامی در پارس یادگارهایی به جای مانده است.

پس از آزمایش رفتن هخامنشیان زبان آرامی از نیرو و توان می‌افتد و گویش‌های گوناگون ایرانی جای آن را می‌گیرد ولی واژه‌های فارسی به دبیره آرامی نوشته می‌شود و گروهی واژه آرامی نیز به گونه «هزوارش» به جای می‌ماند.

همگاه با پیدایش مسیح، آرامی به دو شاخه بخش می‌گردد: شاخه باختری یا آرامی نوین، شاخه خاوری یا آرامی کهن... از زبان آرامی گویشی در سرزمین‌های سوریه، بین النهرین و ارمنستان به یادگار مانده است.

۵ - آنچه «جوالبقی» درس آغاز «المعرب» می‌گوید: واژه‌های بیگانه که به زبان تازی راه یافته است همگی «غیرمنصرف» است درست نیست و گروهی از کارواژه‌ها یا افعال تازی، ریشه فارسی دارد.

۶- نازش و بالاش تازیان به رسایی سخن یا مفاخره قبائل عرب به بلاغت و فصاحت.

۷- کتاب الاساس فی الامم السامیه و لغاتها و قواعد اللغة العبرية و آدابها، نوشته علی العنانی لیون محرز، محمد عطیة الابراشی... چاپ قاهره ۱۹۳۵ مسیحی

۸- در دوران اموی و عباسی «سیاست» از «دین» و «دانش» جدا نبود و فرمانروایان این دو دودمان که امیرالمومنین یا پیشوای مسلمانان نامیده می‌شدند بر این سه کارنگرش می‌کردند.

۹- پیشوایان زبان یا ائمة اللغة به «زبان‌شناسان تازی» گفته می‌شود، «لغت» نزد تازیان برابر با «زبان» و پیش ایرانیان برابر با «واژه» است... در دوره‌های نخستین اسلامی زبان‌شناسان تازی، برای آنکه، واژه‌های بیگانه را به زبان تازی بیاورند مهر برادر خواندگی بدان می‌زدند و به گونه‌ای واژه تازه را بازبان تازی وابسته می‌نمودند.

۱۰- واژه‌های نخست ایستا یا ابتداء بساکن در فارسی کهن و فارسی میانه، کم و بیش به کار می‌رفته است ولی، رفته رفته، بانهادن «ا» بر سرپاره‌ای از آنان، از سنگینی آوای واژه کاسته می‌شود، مانند: سپرغم اسپرغم، سپری اسپری، سترون استرون، ستهیدن استهیدن... و... ۱۱- Platon - ۱۲- Smith

۱۳- پاره‌ای از واژه‌هایی که، پس از دستکاری تازیان، به ایران رسیده است چنین است:

افلاطون	Platon	پلاتن
انپذقلس	Empedocles	امپدکلس
بقراط	Hippocrate	هیپوکرات
دیوجانس	Diogene	دیوژن
طرابلس	Tripolis	تریپولی
هرقل	Heracles	هراکلس

۱۴- پاره‌ای از واژه‌های فارسی که جامه تازی برتن کرده است و بدان ریخت در زبان فارسی به کار می‌رود چنین است:

ایوذرجمهر، بزرجمهر، بوذرجمهر (بزرگمهر)، درب (در)، جاماسب (گاماسب)، جوهر (گوهر)، طنبور (تنبور)، طنطنه (تنتنه)، طنین (تنین)، قابوس (کاووس)، نجام (نگام).

در میان این گونه واژه‌ها، واژه‌ها و نام شهرهایی یافت می‌شود که در آغاز با پسوند «گان»، «گرد»، «گین» بوده است و در دوران تازیگرایی به «جان»، «قان»، «چرد»، «قین» برگشته است، برخی از این واژه‌ها و نام‌ها در سده‌های گذشته به ریخت پیشین برگردانده‌اند، مانند: جرجان گرگان، سمنقان سمنگان، دستجرد دستگرد، مهرجان مهرگان، هشتجرد هشتگرد و بسیاری از آنان به همان سیما به جای مانده است، مانند: آذربایجان، برازجان،

رفسنجان، زنجان، سیرجان، فلاورجان، قهدریجان، لاهیجان، هندیجان، بیلقان، دامغان، دهقان، دیلمقان، خرقان، زالقان، زرقان، سملقان، طالقان، مزلقان، سقان، بروجرد، دارابجرد، راهجرد، جوزقین

۱۵- زبان یونانی ولاتین یکی از شاخه‌های زبان «هند و اروپایی» است، هم‌اکنون، لاتین زبان کلیسای کاتولیک، یونانی کهن زبان کلیسای ارتودکس، هند و اروپایی ریشه زبان‌های فارسی، هندی و برخی از زبان‌های اروپایی است.

۱۶- Abbas در زبان یونانی ولاتین به‌چم «پیشوای رهبانان» و «پدر بزرگ» است، این واژه در آرامی Abba و در انگلوساکسن Abbot است، «اب» تازی به‌چم «پدر» از این واژه گرفته شده است.

واژه «عباس» نخست در تیره «بنی‌اسد» به کار می‌رود سپس در گویش گروه‌های دیگر تازی چون «قریش» می‌آید و رفته رفته همگانی می‌شود، انگیزه آنکه «عباس» برابر «اخموی» و «ترشروی» می‌گردد اینست که «پیشوای رهبانان» و «رهبران دیرها» هنگامی که در میان مردم آشکار می‌شدند خود را می‌گرفتند و گره بر پیشانی و اخم برابرو می‌انداختند و روی ترش می‌کردند ازین روی این واژه یونانی به جای «بسیار ترشروی» به کار می‌رود و چندین واژه از آن ساخته می‌شود و یکی از سوره‌های قرآن نام «عبس» می‌گیرد... عبس و توای.

۱۷- گرایش به سادگی در گویش یا تلفظ، درباره واژه‌های تازی هم انجام می‌گیرد، مانند «اناس» که همزه آن می‌افتد و «ناس» نوشته و خوانده می‌شود.

همگنی و ناهمگنی

زبان فارسی و تازی ، با آنکه بیش از پیدایش اسلام، در کنار یگدیگر بوده است و پاره‌ای از واژه‌های فارسی برای شکوفایی اندیشه‌ها به کمک تازیان می‌رود ولی در بنیان‌های سه‌گانه:

آوای . . . واژه . . . دستور

همانندی زیادی با یکدیگر ندارد ، همگونی‌ها و ناهمگونی‌های این دوزبان چنین است :

الفبای کنونی زبان فارسی ، چنانکه بر آوای این زبان استوار گردد، در بیست و سه واژ نمودار و نمایان می‌گردد، بدین گونه:

ا. ب. پ. ت. ج. چ. خ. د. ر. ز. ژ. س. ش. غ. ف. ک. گ. ل.
م. ن. و. ه. ی.

در زبان فارسی کنونی واژه‌های «ث. ص. از آوای «س»، ح از آوای «ه»، ذ، ض و ظ از آوای «ز»، ط از آوای «ت»، ع از آوای «الف»، ق از آوای «غ» برخوردار است و این واژه‌ها بیشتر برای نوشتن واژه‌های تازی و ترکی که در زبان فارسی به کار گرفته شده است به کار می‌رود.

سروده خواجه نصیر طوسی درباره «د» و «ذ» که می‌گوید:

آنانکه به فارسی سخن می‌رانند در معرض دال ، ذال را بنشانند

ماقبل وی ارساکن جز «وای» بود دال است، وگر نه ذال معجم خوانند
باآوای واژهای الفبایی فارسی سازش ندارد و واژه هاداد، شاد؛
بود، نمود، دید؛ شنید را به همان گونه که می نویسند می خوانند نه داد، شاد،
بوذ، نمود، دید، شنید.

تاسده هشتم هجری رای پیشوایان «معانی و بیان» بر آن بود که اگر پیش از
«ده» یکی از واژهای «و»، «ه»، «ی» که به نام «حرف عله» خوانده می شد
باشد «ذ» است وگر نه «د»... ولی این رای، با گفته واژه شناسان که
می گویند:

«هرواژ فارسی دارای يك آهنگ و آواست»

همساز نیست.^۱

در زبان پهلوی واژهای:

ث، خ، ذ، ص، ض، ط، ظ، ع، ق، به کار نمی رفته است.

در زبان پهلوی آوایی آمیخته از آوای «ت» و «س» که با آوای «tθ» انگلیسی
برابر می شود یافته می شده است که تازیان آنرا به آوای «ث» بازگردانده اند،
مانند کیومرث (گیه مرتن)... «ذ» در الفبای پهلوی به کار نمی رفته است و در زبان
اوستایی در میان واژه به کار می آمد، مانند: آذر، نوذر... بدینروی است
که بود اسپ (بود+اسب=اسب جاودانه) را «بوذ اسپ» می نویسند و تازیان
آنرا «بوذاسف» می کنند، همچنین است واژه هایی مانند: آذر میندخت
آذر میندخت، بادافره باذافره، پادیر پاذیر... و...

در پاره ای از گویش های ایرانی آوای «ذ» نزدیک به «ده» و در برخی دیگر
آوای «ذ» همانند «ز» است، مانند: کاغد، فرخنده.

«ق» در زبان پهلوی و اوستایی نیست و «غ» نمودار آوای «ق» است ولی
در گویش کردی که با «آرامی» و «ایلامی» نزدیکی داشته است «غ» با آوای
سخت مانند آوای «ق» بر زبان می آید، مانند: غلتیدن، غنچه.

الفبای تازی بیست و هشت واژ است که نیمی «قمری» و نیمی «شمسی»
است،^۲ بدین گونه:

ا. ب. ت. ث. ج. ح. خ. د. ذ. ر. ز. س. ش. ص. ض. ط. ظ. ع.
غ. ف. ق. ک. ل. م. ن. ه. و. ی.

در الفبای تازی، واژهای پ، چ، ژ، گ یافته نمی شود.

در زبان تازی واژهای الفبایی، در چگونگی بیرون آمدن از دهان، به
اسلی، جوفیه، زلقی، شفوی، غنوی، لثوی، نطمی، هواثیه... قلقله، مستعلیه،
منفحه بخش می شود و بر ۱۷ و به گفته ای بر ۱۶ پایه آوایی یا مخرج استوار است.
بیست و هشت واژ تازی را به سه گونه بخش می کنند: نخست، مسروری
که ۱۲ واژ است و چنین می خوانند:

باء، تاء، ثاء، حاء، خاء، راء، زاء، طاء، ظاء، فاء، هاء، یا... دوم، ملفوظی
که ۱۳ واژ است و چنین می خوانند: الف، جیم، دال، ذال، سین، شین، صاد؛
ضاد، عین، غین، قاف، کاف، لام... سوم ملبوبی که ۳ واژ است و چنین
می خوانند: میم، نون، واو.

* آوای بسیاری از واژهای الفبای تازی با الفبای عبری همانند است
و به نام واژهای ابجدی خوانده می شود، بدین گونه:

ابجد. هوز. حطی. کلنن. سعفص. قرشت. ثخذ. ضنظغ

الفبای عبری بیست و هفت واژ است که برخی نشانه آواهای گوناگون
می باشد.

هریک از واژهای ابجد دارای شماره است که بر رده بندی یکان، دهگان و
سدگان یا احاد، عشرات و مئات استوار می باشد و برای چپستانها یا معماها،
سالمه رویدادها یا تاریخ وقایع به کار می رود، بیست و هشت واژ ابجد با شماره
آن چنین است:

۱=ا	ح=۸	س=۶۰	ت=۴۰۰
۲=ب	ط=۹	ع=۷۰	ث=۵۰۰
۳=ج	ی=۱۰	ف=۸۰	خ=۶۰۰
۴=د	ک=۲۰	ص=۹۰	ذ=۷۰۰
۵=ه	ل=۳۰	ق=۱۰۰	ض=۸۰۰
۶=و	م=۴۰	ر=۲۰۰	ظ=۹۰۰
۷=ز	ن=۵۰	ش=۳۰۰	غ=۱۰۰۰

نوشته‌های تازیان و فارسیان، بیشتر، بارده‌بندی و اژه‌های ابجدی (ا. ب. ج. د. ه. و. ز...) بخش‌بندی می‌شود ولی، بتازگی، پاره‌ای از نویسندگان ایران در نوشته‌های خود از رده‌بندی الفبای فارسی (ا. ب. پ. ت. ث. ج. ح...) بهره‌وری می‌کنند.

در ایران، از واژه‌های ابجد برای شماره‌گذاری آزمون‌های دانشگاهی نیز بهره‌ور می‌شود.^۱

پیش از پیدایش اسلام، پاره‌ای از تیره‌های تازی دارای دبیره بودند، چون مردم «حمیر» که از «خط‌مسند» و مردم «انباط» که از «خط‌نبطی» بهره‌وری می‌کردند.

مردم حجاز خواندن و نوشتن نمی‌دانستند و بیشتر به کاروانداری و شتربانی می‌گذرانند از نیروی در پی آمد و شده‌ایی که با مردم فلسطین، شام و عراق می‌نمودند «خط‌عبری» را از فلسطینیان، «خط‌نبطی» را از عراقی‌ها و «خط‌کوفی» را از شامی‌ها می‌آموزند و از پیوند آوا، رده و ریخت این سه دبیره، الفبایی تازه پدید می‌آورند.

الفبای تازی حجازی، در آستانه پیدایش اسلام، با بهره‌وری از آهنگ و آوای واژه‌های عبری و نبطی ورده و ریخت واژه‌های سریانی پدید می‌آید و

در اندک گاه «خط‌نبطی» را کنار می‌گذارد و به نام «خط‌کوفی» یا «خط‌حیری» راه گسترش پیش می‌گیرد.

«خط‌کوفی» یا «خط‌حیری» در دوران فرمانروایی خلفای راشدین و اموی، پس از دستکاری بسیار ابزاری برای نگارش قرار می‌گیرد و بنیاد پیدایش چند دبیره دیگر می‌شود.

«الف» در زبان تازی نماینده دو آواست، یکی آوای کشیده، چون: قال... و دیگری آوای بیخ‌گلو، چون، آمر که دومی را «همزه» می‌نامند.

در نزد تازیان همزه بردو گونه است: پیوسته و گسسته... همزه پیوسته یا همزه وصل آنست که اگر در آغاز سخن و فراز باشد بر زبان می‌آید و اگر در میان سخن و فراز باشد بر زبان نمی‌آید، چون: اجلس، یا رجل اجلس. همزه گسسته یا همزه قطع آنست که در همه جا خوانده می‌شود، چون اکرم، یا رجل اکرم.

تازیان بر آن رایند که «الف» نمودار «آوای» و «همزه» نمایانگر «واژه» است و بدین‌روی همزه نخست را به گونه «الف» و همزه میانه را، درستگی یا واژه‌های پیش از آن، به گونه‌های گوناگون می‌نویسند، چون: ابدأ، باس، بشس، بقاء، بقاعی، سؤال، فؤاد، شیء، ظمیء، فثة، لثامه، قراة مروءة.

در زبان فارسی کنونی «الف» چون دیگر واژها، از هشت آوای «آ. ا. ا. آ. او. ای. او. ا.» بهره‌مندی گردد، از نیروی نیاید نام «همزه» بدان داد... در فارسی اوستایی واژی همتای «همزه» بوده است که از میان رفته است.

زبان فارسی دارای هشت آوای همگانی و سه آوای ویژه است، آوای همگانی آوایی است که فارسی زبانان به کار می‌برند و چنین است: زبر،

زیر، پیش، کشیده الفی، کشیده واوی، کشیده یایی، ایستا، سخت گسسته، چون: ت. ت. تا. تو. تی. تو. ت.

آوای ویژه آوایی است که مردم پاره‌ای از شهرهای خاوری و باختری ایران، افغانان و فارسی زبانان شوروی به کار می‌برند و به نام آوای واو معدوله، واو مجهول و یای مجهول خوانده می‌شود، چون: خواهر، خواهش، زود، شور، دلیر، دیر.

زبان تازی دارای شش آوای ساده و سه آوای نونی و یک آوای ایستا و یک آوای سخت است، چون: ت. ت. تا. تو. تی. تو. ت. ت. ت.

برای نشان دادن آوای نونی یا متون و آوای سخت یا مشدّد از نشانه‌های بهره‌وری می‌شود، چون: ابدأ (ابدن)، اولاً (اولن)، مسّاح (مساح) مقدّم (مقدم).

تازبان در گفتن و خواندن واژه، پای بند آوای آشکار و نهان یا «الحن جلی و خفی» هستند ولی ایرانیان در بند چنین آوایی نیستند ولی واژه‌های پرششی یا استفهامی، دستوری یا امری در هر دو زبان از آوای ویژه بر خوردار است، چون: اتخذوا... گرفتند، اکتسبوا... بدست آوردند (با آوای پرششی)، اکتب بنویس، اعلم بدان (با آوای دستوری).

دو زبان فارسی «الف» و «ع»... «ت» و «ط»... «ث» و «س» و «ص»... «ح» و «ه»... «ذ» و «ز» و «ض» و «ظ»... «غ» و «ق» از یک آوای بر-خوردار است، از نیروی «ثم، سم، صم»، «حزم، هزم، هضم»، «ذلیل، زلیل، ضلیل»، «ظلیل» یک آهنگ خوانده می‌شود که برابر لاتین آن Som, Hazm, Zalil است. ولی تازبان که پای بند «تجوید» و درگیر آوای نایی، دهانی، دندانی، و دستخوش آهنگ آشکار و نهان یا الحن جلی و خفی هستند «ذ، ز، ض، ظ» و «ث»

س، ص، و «ح»، «ه» را در هر یک از واژه‌ها به آهنگی می‌خوانند که، با آنکه نگارش آن به الفبای لاتین نه آسان است و نه درست، نزدیک بدین چهره است: Soum, Som, Thom, Ha,azm, Hazm, Haz,em,Zoelil, Thalil, Zalil

زبان تازی دارای شناساوی یا حرف تعریف «ال» است که بر سرواژه می‌آید و اگر پس از «ال» واژ از آوای سخت یا مشدّد برخوردار باشد «شمسی» و اگر آوای واژ سخت نباشد «قمری» گویند، چون: الشمس، القمر.

زبان فارسی «شناساوی» یا «حرف تعریف» و واژه‌های شمسی و قمری ندارد.

واژگان تازی دارای: نرینه و مادینه یا مذکر و مؤنث، نرینه و مادینه‌نا راستین یا مذکر و مؤنث مجازی، نرینه و مادینه راستین یا مذکر و مؤنث حقیقی، مادینه چمی یا مؤنث معنوی است، چون: اب، ام، نفس، ارض، زینب... و بر این بنیاد کار واژه یا فعل، فروزه یا صفت بانام واژه، و شماره و شماره شده یا عدد و معدود هماهنگ می‌گردد و بگفته تازبان «مطابقت فعل و فاعل، صفت و موصوف، عدد و معدود» انجام می‌پذیرد... در زبان فارسی، واژه‌ها چنین سرشتی و آرایش فرازا چنین آیینی ندارد.

در زبان تازی نام واژه یا اسم بر سه گونه است: تکی، دوتایی، گروهی یا مفرد، مثنی، جمع، چون: رجل، رجلان یا رجلین، رجال... در زبان فارسی نام واژه دوتایی یا مثنی یافته نمی‌شود و «نام واژه تکی» را با «ی» یا «باشماره» و بیش از آنرا با شماره یا بان نشانه‌های «ها» و «ان» جمع به کار می‌برند، چون: مردی، یک مرد، دومرد، مردها، مردان.

نشانه جمع در زبان فارسی «ها» و «ان» است، چون: درخت درخت‌ها، شیر شیران ولی تازبان دارای جمع مذکر سالم، جمع مؤنث سالم و جمع مکسر می‌باشند که نخستین با افزودن «ون» یا «بن» به پایان «نام واژه»، چون مسلم مسلمون، مسلمین و دومی با افزودن «ات» به پایان «نام واژه»، چون: مومنه مومنات

و منومی بادگرگونی در چهره واژه پدید می آید ، چون : رسول رسل . . .
جمع مکسر بیش از صد وزن دارد که بیست و سه انگاره آن برجسته تر از دیگران
است .

✽ کارواژه یا فعل در زبان فارسی بر چهار گونه : گذشته ، اکنون ،
آینده ، دستوری و در زبان تازی بر سه گونه : ماضی ، مضارع و امر است ،
کارواژه گذشته و آینده یا فعل ماضی و مضارع در فارسی ۶ و در تازی ۱۴ رویه
یا صیغه و کارواژه دستوری یا امر در فارسی ۲ و در تازی ۶ رویه یا صیغه دارد و این
بدان تروی است که تازیان دارای مذکر ، مونث و مثنی می باشند و برای هر یک
واژه های ویژه دارند ولی این سه در زبان فارسی يك واژه دارد . . . «ماضی»
در زبان تازی يك گونه بیش نیست که «مطلق» گفته می شود ولی در فارسی بر
چند گونه است :

گذشته ساده (ماضی مطلق) ، گذشته دور (ماضی بعید) ، گذشته نزدیک
(ماضی قریب) ، گذشته پیاپی (ماضی استمراری) ، گذشته گمانی (ماضی التزامی) . . .
«مضارع» در زبان تازی ، از دید زمانی ، میان اکنون (حال) و آینده (مستقبل)
جای گرفته است و برای آینده در تازی «س» و «سوف» و در فارسی «خواستن»
بر سر و پیش کارواژه یا فعل می نهند .

✽ در فرازهای تازی نخست فعل سپس فاعل و مفعول می آید ، چون :
قره علی درسه . . . و در فارسی نخست فاعل سپس مفعول و فعل می آید ،
چون : هوشنگ درسش را خواند . . . در فرازهای تازی فعل بر فاعل پیشی
می گیرد ، چون : جلس علی . . . و در فارسی ، بیشتر ، فاعل پیش از فعل می نشیند ،
چون : هوشنگ نشست . . . واژ یا حرف پایان فعل ، فاعل و مفعول تازی دارای
آوای و آهنگ است و در فارسی ایستا یا ساکن است .

✽ در زبان تازی بیشتر واژه های نرینه و مادینه از يك ریشه است و

با نهادن نشانه تانیث به پایان واژه مذکر ، آنرا مونث می کند ، نشانه تانیث در
تازی «ة» است که در فارسی برای آسانی «ه» گفته می شود ، چون : مؤمن
مؤمنة ، والد والدة . . . در زبان فارسی واژه های نرینه و مادینه از يك ریشه
نیست و با افزودن «مرد» و «زن» به «نام واژه» آنرا مذکر و مونث می کنند ،
چون : مرد پارسای ، زن پارسای . . . این آیین درباره واژه هایی هم که با
پسوند «من» به چم «مرد» و «منش» پیوند پذیرفته است انجام می گیرد ، چون :
مرد چلمن زن چلمن ، مرد ترکمن زن ترکمن . . . واژه هایی که دارای چم نرینگی
و مادینگی است از برخوردار این آیین برکنار است ، چون : پدر ، مادر ،
خواهر ، پسر ، دختر ، مرد ، زن ، در زبان تازی هم واژه های «مونث معنوی»
نشانه تانیث نمی گیرد ، چون : زینب ، شمس .

✽ در زبان فارسی دارای سه واژه نموداری یا اسم اشاره است ، «این» برای
نزدیک و «آن» برای دور و «ایشان» برای گروهی از مردم ، «این» و «آن» با
«ها» و «ان» جمع بسته می شود این ها ، آن ها . . . اینان ، آنان .

تازیان برای واژه های نرینه و مادینه ، تکی و دوتایی و گروهی نام واژه -
های نموداری یا اسماء اشاره بسیار دارند ، چون :
اولاد (با افزودن های تنبیه ، هولاء) ، اولك ، تلك ، تلکها ، ذا ، ذاك (هذا ،
هذاك ، برای نزدیک) ذاکها ، ذه ، ذه (های تنبیه بر سر این دو می نشیند و هذ
و هذه می شود) . . . و . . .

✽ در زبان فارسی واژ پیوندی یا حرف وصل «که» و «چه» است . . . «که»
برای مردمان . . . «چه» برای چیزها .

تازیان برای هرواژه تکی ، دوتایی و گروهی یا مفرد ، مثنی و جمع و نرینه
و مادینه و خرد واژه یا مذکر و مونث و مصغر ، «اسم موصول» ویژه به کار می
برند ، چون : الذی (مذکر) ، اللذان (مثنی) ، الذین والذون (جمع) ، اللذبا و

اللذیان واللذیون (مصغر) :.. التي (مونث)، اللواتی واللات واللاءى (جمع)، اللتان، واللتان (ثنیه)، اللتیا واللتیا (مصغر) ... و...

❖ در زبان فارسی «ی» وابسته یا نسبت با آوای ساده در پایان واژه می نشیند و بستگی واژه را با خاندان و خانواده، زادگاه و میهن، پیشه و هنر، دین و آیین روشن می کند، چون: خسرو خسروی، شیراز شیرازی؛ زرتشت زرتشتی... «ی» وابسته، در پیوستن به واژه های الفبایی دگرگونی پدید نمی آورد مگر در واژه هایی که به واژه های زیر پایان می پذیرد، بدین گونه:

واژه هایی که به «ا» و «و» پایان می پذیرد دو «ی» می گیرد، چون: آریا آریایی، روستا روستایی، هوا هوایی... آبشو آبشویی، زانو زانویی، ماکو ماکویی... لهاسا لهاسایی، لیما لیمایی، هیمالیاهیمالیایی... الپاسو الپاسویی، پرو پرویی، کاتماندو کاتماندویی... و...

واژه هایی که به «ه» پایان می یابد «ه» به «و» برمی گردد، چون: ایده ایدوی، فرانسه فرانسوی، کره کروی... یا آنکه «ای» یا «یی» به واژه افزوده می شود، چون: ایده ایده ای ایدهی، فرانسه فرانسه ای فرانسه ای، کره کره ای کره ای... و...

واژه هایی که به «ی» پایان می گیرد، «ی» به «و» برمی گردد، چون: دهلی دهلوی، ساری ساروی، شاهی شاهوی.

در پیوستن «ی» وابسته به واژه های بیگانه، انگاره استواری در میان نیست؛ گاه به واژه هایی که دارای «ایک» که نشانه وابستگی یا علامت نسبت در زبان هند و اروپایی و زبان پهلوی است «ی» افزوده می شود، چون: الکتریک الکتریکی، فابریک فابریکی، متافیزیک متافیزیکی... و گاه به همان گونه به کار می رود، چون: اتمیک، دموکراتیک، متدیک... و...

درباره واژه های تازی نیز چنین است، چون: تحقیق تحقیقاتی تحقیقی، تزین تزیناتی تزینی، تفتیش تفتیشاتی تفتیشی... مخابره مخابراتی، مطالعه

مطالعاتی، معامله معاملاتی... تصرف تصرفی، تعارف تعارفی، تفنن تفننی... رضارضایی رضوی، مرتضی مرتضایی مرتضوی، یحیایحیایی یحیوی... امانت امانتی امانی، تجارت تجارتي تجاری، زراعت زراعتی زراعی... و... در زبان تازی «ی» وابسته با آوای سخت یا مشدد به کار می رود و مانند زبان فارسی بستگی واژه را با خاندان، زادگاه، پیشه و آیین می رساند، چون: تهامة تهامی؛ لبنان لبنانی، قراء قرائی، مسیح مسیحی.

«ی» وابسته به گونه های گوناگون، گاه در انگاره های دستوری و گاه بیرون از انگاره، به واژه می پیوندد، چون: عصا عصوی، فتی فتوی، معنی معنوی... طی طائی؛ فراهید فراهودی، مرو مروزی... بادیه بدوی، حضرموت حضرمی، عبدالله عبدلی... رب ربانی، ری رازی، یمن یمان... مصطفی مصطفوی، معنی معنی معنوی... دنیا دنیاوی دنیی، رداء ردائی، رداوی، سماء سمائی سماوی... اخ اخوی اخی... و...

❖ در زبان فارسی با دگرگونی آوای واژه، چم واژه و پیوستگی آن با واژه های همانند از میان می رود، چون: کرد (نام گروهی از مردم ایران) کرد (انجام داد) کرد (کالا را گران فروختن؛ کالایی که بازار گیراست) که هیچک از این سه واژه در چم یا معنی با یکدیگر همانندی ندارد.

در زبان تازی واژه های خویشاوند با دگرگونی در آوای، چم خود را از دست می دهد ولی پیوند درونی یا رابطه معنوی آن از میان نمی رود، چون: کتَب (نوشت)، کتیب (نوشته شد)، کتَب (نوشته ها)

❖ گروهی از واژه های آوایی یا واژه هایی که ریشه آوایی دارد و آنرا «اسم صوت» یا «Phonetic» می گویند در زبان فارسی و تازی با یکدیگر انبازی بسیار دارد، چون:

آه: آهنگ برای نشان دادن درد و شگفتی
 اهه: آهنگ برای نشان دادن شگفتی
 بابا: آهنگی که کودکان بدان پدر خود را می خوانند

بع بع: آوای گوسفندان

تپ تپ: آهنگ برخورد دو چیز

تنب: آهنگ زیر چون آوای تنبک

جیر جیر: آهنگ سوسک و گنجشگ

دغدغ: آهنگ سخت برخورد دو چیز

زعزع: آهنگ گله و خرده گیری

غرغره: آهنگ آب در گلو

قشقه: آهنگ خنده

لف لف: آهنگ ناهنجار خوردن

نقق: آهنگ خرده گیرانه زیر لب

هشش: آهنگ برای ایستادن

چار پایان

چار پایان

هلهله: آهنگ شادی

هی هی: آهنگ برای دروغ، افسوس

و آندوه

آه: آوای برای نشان دادن درد

اهه: آوای برای نشان دادن درد

بابا: آوایی که کودکان بدان پدر خود را می خوانند

بع بع: آوای برای شکوفایی شگفتی

طبطب: آوای سبک سیل

طنب: آوای زیر چون آوای تنبور

جر جر: آوای گلوی شتر

دغدغ: آوای غرغر

زعزع: آوای گله و خرده گیری

غرغره: آوای آب در گلو

قشقه: آوای گوشت روی آتش

لف لف: آوای ناهنجار خوردن

نقق: آوای خرده گیرانه زیر لب

هشش: آوای برای راه انداختن

چار پایان

چار پایان

هلهله: آوای شادی

هی هی: آوای برای خواندن شتر به

خوراک خوردن

خوراک خوردن

خوراک خوردن

خوراک خوردن

خوراک خوردن

خوراک خوردن

خوراک خوردن

همچنانکه در بیشتر زبان‌های گیتی، ساخت واژه‌های بنیادی بر آواهای

آدمیان، جانوران، گیاهان، آبشارها، آبریزها و برخورد دو یا چند چیز با

یکدیگر نهاده شده است، در زبان فارسی و تازی هم چنین است، برای نمونه:

«جر» در زبان فارسی نمودار و نمایانگر آوایی است که از پاره شدن پارچه و

کاغذ پدید می آید، از این واژه: جرزدن = سرپیچی از آیین بازی ... جردادن

= پاره کردن پارچه و کاغذ... جروا جر کردن = پاره و پوره کردن... جرننگ =

آوای برخورد دو چیز... جرنگیدن = آوا در آوردن... جریدن = پاره کردن

جریده = پاره... جرواسک = جانور کوچکی که آوای بلند دارد... جروند

چراغ و چلچراغ.

چراغ و چلچراغ.

درست می گردد، همگونه «جر» آوای «جیر» است که درباره آواهای

زیر و نازک گفته می شود، از این واژه:

جیر جیر کردن = آوای نرم و نازک در آوردن... جیر جیر = آهنگی

که گونه‌ای از سوسک‌های بیرون می دهند و بدین روی جیر جیرک خوانده می شوند...

جیر جیر = آوای گنجشگ... جیره = خوراک روزانه.

ساخته می گردد.

تازیان نیز از «جر جر» مصدر «تجر جر» برابر با «آوا از گلو در آوردن

در هنگام آب خوردن» را می سازند و واژه‌هایی مانند: الجرجر، الجرجاره،

الجرجیر می آفرینند.

فارسیان بر پایان واژه‌های آوایی «ه» و تازیان «ه» می افزایند، مانند:

دغدغه دغدغه، زمزمه زمزمه، وسوسه وسوسه

و واژه‌هایی که فارسیان با آوای سبک «زیر» می خوانند تازیان با آوای

سنگین «زیر» می خوانند، مانند

زَلزِلِه، زَلزَلَكَة، كَبْكَبِه كَبْكَبَة، مَهْمَه مَهْمَة

زَلزِلِه، زَلزَلَكَة، كَبْكَبِه كَبْكَبَة، مَهْمَه مَهْمَة

اسم آلت، مصدر، جمع مکسر خوانده می‌شود از ۱۵۵ فزون است.
 واژه‌های تازی هم، چون واژه‌های فارسی، از آواهای گوناگون
 برخوردار است ولی واژه‌های «سنگین آوا» و واژه‌های سه و چهار آوایی در
 در این زبان بیش از زبان فارسی است، مانند: خاص، عام، فال...
 اجراء، ارضاء، امضاء، استدراك، استعجاب، استعمال... مبرهن، مطمئن،
 مندرس... متشابه، متمایل، متنافر... متزلزل، متفرعن، متملق...

✦ در زبان فارسی واژه نخست ایستا یا ابتداء به ساکن یافته می‌شود،
 مانند: سپند، سپه، ستهیدن ولی تازیان این گونه واژه‌ها را با افزایش «ا» به
 کار می‌برند، مانند: اسفند، اسمیث، افلاطون

✦ در واژه‌هایی که تبار تازی دارد، «ج» با «ق»... «ص» با «ج»...
 «ط» با «ج» با هم نمی‌آید، «ن» پس از «ز»... «ز» پس از «د» و «ب» و «س» و
 «ت» نهاده نمی‌شود، دو واژه همگونه کنار یکدیگر نمی‌نشینند، «د» پس از «ذ»
 کمتر می‌آید، «ج» و «ت» مگر در واژه‌های «زلقی» در پی هم نمی‌آید.
 در واژه‌های آوایی که نژاد و تباریگانه دارد این آیین شکسته می‌گردد
 و بسیاری از واژه‌ها که در واژه‌های تازی کنار هم نمی‌آید در واژه‌های تازی
 شده یا معرب پهلوی هم می‌نشینند.

* همچنانکه، در زبان فارسی، سرایندگی پایگاه والاتری از نویسندگی
 دارد و شماره سرایندگان به چندین برابر نویسندگان می‌رسد، در زبان تازی
 هم، چنین است.
 در هر دوزبان، تا پایان سده ۱۹، از نویسندگی برای نموداری رویدادهای
 تاریخی، شکوفایی اندیشه‌های فلسفی و عرفانی و رهنمویی‌های آموزشی و
 دینی بهره‌وری می‌شد و به تازگی پویایی ویژه‌ای در زمینه داستان‌رایی،
 نمایشنامه‌نویسی، گزاره‌نویسی و شوخ‌نویسی پدید آمده است.

پانویسها:

۱- بسیاری از زبان‌شناسان و دانشمندان تازی بر این رایند که واژه‌های فارسی بنیانگر
 گروهی از واژه‌های بنیادی زبان تازی و مایه گسترش و شکوفایی زبان عرب است.
 «ادی شیر» رهبر کلیسای کلدانی در پیشگفتار «الفاظ الفارسیة المعربة» می‌نویسد:
 با آنکه سریانیان، رومیان، قبطیان، حبشیان در همسایگی تازیان بوده‌اند ولی واژگان
 فارسی بیش از هر زبان به زبان تازی راه یافته است
 هر چند آمیزش تازیان با همسایگان خاور و باختر، شمال و جنوب بیش از ایرانیان
 بوده است و میان تازیان و برخی از این همسایگان نزدیکی نژادی برپا بوده است ولی
 واژه فراوانی از آنان به وام گرفته نشده است.
 «جرجی زیدان» در «آداب اللغة العربیة» و «تاریخ تمدن اسلامی» رسایی گفتار
 و پاک‌ی زبان سرایندگان «شام» را برتر از «عراق» می‌داند و می‌گوید: «زبان عراقیان در
 پی نزدیکی با ایرانیان به واژه‌های فارسی آمیخته شده است و رسایی تازی را از دست
 داده است...»

«احمد بك عیسی» در «التهدیب فی اصول التعریب» می‌گوید: در زبان تازی
 گروه زیادی واژه فارسی، یونانی، سریانی، حبشی، عبرانی و هندی یافته می‌شود.
 دیگر نویسندگان تازی نیز در این باره نوشته‌هایی دارند، مانند:
 ۱- جلال‌الدین سیوطی در «المزهر فی علوم اللغة وانواعها»
 ۲- ابومنصور موهوب بن احمد جوالیقی در «المعرب من الکلام الاعجمی»
 ۳- شهاب‌الدین احمد خفاجی در «شفاء الغلیل فیما فی کلام العرب من الدخیل»
 ۴- کمال‌پاشا در «تعریب الالفاظ الفارسیة»
 ۵- عبدالقادر بن مصطفی مغربی در «الاشتقاق والتعریب»
 ۶- رودلف دووراک در «واژه‌های دخیل قرآن»

۲- شمس قیس رازی در «المعجم فی معاییر اشعارالعجم» چنین می گوید:

و بدانك در صحیح لغت دری ما قبل دال مهمله الا «راء ساكن» جنانك «دردومرد» یا «زاء ساكن» جنانك «دزد ومزد»، یا «نون ساكن» جنانك «كمند وكزند» نباشد و هر دال كه ما قبل آن یکی از حروف مدولین است جنانك یا ذ و شاذ و سوز و شنوذ و دیدو کلیذ یا یکی از حروف صحیح متحرکست جنانك نمذ و سبذ و دذ و آمد همه ذال معجمه اند و در زبان اهل غزنین و بلخ و ماوراء النهر ذال معجمه نیست و جمله دالات مهمله در لفظ آرند.

۳- نویسنده «صحاح الفرس» از گفته اسدی طوسی گواهی می آورد که، زیر واژه «ارژنگ» چنین می نویسد: «در لغت دری این کتاب راهمین يك نام دیدم، و بدان که در لغت دری حرف «ثاء» جز در ارژنگ نیست... در فرهنگ «رشیدی» و «برهان قاطع» هم همین اندیشه بازگو می گردد. ارژنگ یا ارژنگ نگار نامه مانی را می گویند و این واژه در زبان پهلوی به گونه «ارژنگ» است و در زبان دری هم باید بهمین گونه باشد، زیرا «ث» اوستایی که آوایی میان «ت» و «ث» بوده است در زبان پهلوی به «ت» و در زبان دری، بیشتر به «د» و «ه» بر می گردد. مانند: کیومرث، کیومرث، کی مرد = مرد بزرگ و مرد نخستین.

واژه هایی که دارای «ت» بوده است، در آغاز، در زبان دری بهمان گونه گفته و نوشته می شود ولی سپس به «د» و «ه» بر می گردد، مانند: مرث مرت مرد - چیتر، چیتر، مهر، میتر، میترا، مهر... در زبان فرانسوی «متر» و «مترس» maitre و maitresse از همین ریشه است، متر = مهر و دوستی و دوست مرد، مترس = دوست زن یا میثوقه

۴- واژه های شمسی: ت. ث. د. ذ. ر. ز. س. ش. ص. ض. ط. ظ. ل. ن.

واژه های قمری: ا. ب. ج. ح. خ. ع. غ. ف. ق. ك. م. و. ه. ی.

پس از «ال»، واژه های شمسی تشدید می گیرند و واژه های قمری تشدید نمی گیرند، مانند: الثمر، الظافر، اللوح... الحليم، الكتاب، الهادی.

۵- به کاربردن شماره واژه های ابجد، برای نشان دادن تاریخ رویدادها، از پایان سده هشتم هجری روبه افزایش می گذارد و بهره وری از آن از دوره انجام می گیرد،

به گونه ساده، چون سروده «سید عبدالقادر هروی» درباره ساختمان «مدرسه سلطان حسین بایقرا» در هرات:

این عمارت که خیره گشت ازو
چشم صورتگران چین و ختا
اسم بانی و سال تاریخش
«شاه سلطان حسین بایقرا»
که «شاه سلطان حسین بایقرا» برابر با ۸۹۸ است.

و آنچه «میرزا اسدالله قاضی» سراینده سلما س آذربایجان درباره ناشویی فرزندش «یوسف» با دختری به نام «سلطنت» گفته است:

«یوسف من به سلطنت پیوست»

که برابر با «۱۲۷۵» است.

گونه دیگر، از هنر «جمع و خرج» برخوردار است و آن چنانست که شماره ابجدی واژه ای از واژه های دیگر کم می شود، مانند سروده «شیخ بهایی» درباره ساختمان گرمابه نامی اصفهان:

چون «یکی» از درون برون آید
«صحت و عاقبت» بود تاریخ
«یکی» که برابر با «۴۰» است از «صحت و عاقبت» که برابر با ۱۰۶۵ است کم می شود، و ۱۰۲۵ ساله و تاریخ ساختمان گرمابه است.

و سروده «مشتاق اصفهانی» درباره درگذشت «خادم» شاعر دوره نادرشاه:

مشتاق خسته دل پی تاریخ رحلتش
گفتا ز بوستان سخن رفت بلبلی
«بلبلی» برابر با ۷۴ و «بوستان سخن» برابر با ۱۲۲۹ است و از هم کم می شود ۱۱۵۵ می ماند که ساله و تاریخ درگذشت «خادم» است.

چیستان یا معما، مانند: نام بت من ز غایت حسن
سیبی است نهاده بر سر سرو.
که «سی بیست» برابر با ۶۰ و ۶۰ در واژه های ابجدی برابر با «خ» است که بر سر «سرو» می نشیند و «خسرو» می شود.

۶- برابری واژه های ابجد که برای شماره آزمون در دانشگاه های ایران به کار می رود چنین است:

الف = ۱۰۰ تا ۸۰ ب = ۸۰ تا ۷۰ ج = ۷۰ تا ۶۰

د = ۶۰ تا ۵۰ ه = ۵۰ به پایین

ا. ب. ج. د. شماره های پذیرا یا قبول و «ه» شماره ناپذیرا یا مردود است.

۷- پاره ای از زبان های اروپایی، چون انگلیسی، که برای هر يك از بخش های سه گانه زبان: بخش پیشین (Tongue Front)، بخش میانه (Tongue Center) و بخش پسین (Tongue Back) آواهای بلند، کوتاه و میانه دارد بهتر از زبان فارسی که از این گونه آواها تهی است می تواند واژه های تازی را به الفبای لاتین برگرداند و بر زبان آورد.

تازيگرایي

تازيگرایي (Tazigrahi) به معنای نگارش و بیان است. این واژه در ادبیات فارسی به معنای بیان و نگارش است. در این بخش، به بررسی اهمیت و کاربرد تازيگرایي در ادبیات فارسی می‌پردازیم. تازيگرایي یکی از مهم‌ترین مهارت‌های نوشتاری است که به افراد کمک می‌کند تا افکار و احساسات خود را به روشی واضح و جذاب بیان کنند. این مهارت در زمینه‌های مختلف از جمله نوشتن مقاله، گزارش، نامه و حتی گفتار روزمره کاربرد دارد. تازيگرایي خوب می‌تواند به بهبود ارتباطات و افزایش تأثیرگذاری نوشته‌ها منجر شود. در ادامه، به بررسی روش‌ها و تکنیک‌های تازيگرایي خواهیم پرداخت.

زبان فارسی در دوران سه گانه باستان، میانه و نوین همواره دستخوش
ناخت و تاز و اژه‌های بیگانه بوده است ولی هیچیک، چون واژه‌های تازی
در این زبان جای نگرفته است.

گروهی بر آنند که واژه‌های تازی به زبان فارسی گسترش و پهنآوری
بخشیده است و این زبان را برای شکوفایی دانش‌های گوناگون آماده
نموده است.

گروهی دیگر می‌گویند تازی‌گرایی دانشمندان، نویسندگان و سراینندگان
ایران مایه راهیابی واژه‌های تازی در زبان فارسی شده است و گرنه واژه‌های
فارسی، برای شکوفایی اندیشه‌های گوناگون، هیچگونه کمبود و نارسایی
نداشته است.

رای گروه سوم، که به تازگی رو به سستی نهاده است، چنین است :
«چون قرآن به زبان تازی است از نیروی زبان تازی پایه اسلام است و چنانکه
واژه‌های تازی از زبان فارسی دور شود سستی و ناتوانی برپیکر اسلام چیره
می‌گردد...»

پاسخ این گروه بسیار ساده است، عیسی، پیامبر مسیحیان، به زبان عبری

سخن می گفت، دوستان و شاگردان او، گفتار وی را به زبان عبری می نوشتند، این نوشته ها، در نیمه نخست سده دوم مسیحی، به زبان یونانی و لاتین برمی گردد و در دسترس مسیحیان گذاشته می شود... هنوز هم زبان لاتین «زبان کلیسا» است ولی بیش از دو میلیارد مردم دنیا که از زبان لاتین چیزی سر در نمی آورند مسیحی اند.

بیشتر مردم سرزمین های افریقای میانه و افریقای باختری و خاوری و جنوبی، افغانستان، اندونزی، پاکستان، ترکیه، مالزی و پاره ای از مردم امریکا، چین، روسیه، سری لانکا، فیلیپین، هند مسلمانند ولی از زبان تازی آگاهی ندارند.

ازین روی نمی توان «آیین» و «زبان» را بیکدیگر آمیخت و چنین بهره وری نمود که: هر کس زبان لاتین نداند مسیحی، و زبان تازی نداند مسلمان نیست ...

اسلام، آیین جهانی است ولی زبان تازی زبان مردم بخش کوچکی از جهان است... زبان مردمی که گروهی از آن نیز مسلمان نیستند و یهودی و مسیحی اند. آنچه روشن است پس از تاخت و تاز تازیان به ایران، گرایش سرآمدان ایران به زبان تازی، مایه راهیابی واژه های تازی به زبان فارسی می شود.

نمی توان گفت چون ایرانیان، برای شکوفایی اندیشه های خود واژه فارسی نداشته اند دست به دامن واژه های تازی زده و به درپوزگی نزد تازیان رفته اند زیرا هم اکنون که یک هزار و سیصد و اندی سال از تاخت و تاز تازیان می گذرد و بسیاری از واژه های فارسی، در پی آنکه به کار گرفته نشده است از میان رفته است، واژه های کنونی برای شکوفایی اندیشه ها کم و کاست ندارد و به آسانی می تواند رای ها و اندیشه هارا به انگاره سخن آورد و گنجینه مغز فارسیان را بگشاید و بشکند.

پیش از آنکه انگیزه گرایش سرآمدان ایران به زبان تازی گفته شود باید دید چه هنگام زبانی از زبان دیگر و وام می گیرد و چه اندازه در این «وام گیری» نیاز دارد.

وام گیری واژه هنگامی انجام می گیرد که:

الف- جای واژه ای در زبان «وام گیرنده» تهی باشد و برای شکوفایی اندیشه ناگزیر از به کار بردن آن گردد، چون بسیاری از واژه های اروپایی که به دنبال دانش ها و هنرهای نوین به سراسر جهان راه می یابد، مانند: تلفن، تلگراف، تلویزیون، رادیو ... و ...

ب- «وام دهنده» از زندگی بهتر و برتر برخوردار باشد و در پی آموزش ها و رفت و آمدها، نوگرایی هایی در میان مردم «وام گیرنده» روی دهد و همراه آن نوآوریها، گروهی واژه سرزبان بیفتند، مانند: انستیتو، تاتر، تراموا، سینما

پ- پیوندهای بازرگانی، ورزشی، دانشی و گردش مایه آن شود که انبوهی واژه از سرزمینی به سرزمین دیگر برود، مانند: سیف، فوب، یارداوت، بک، فول- امیک، الکترونیک، الکترونیک- اتوبان، پیک نیک، هتل

ت- همکاری دانشمندان سرزمین های گوناگون برای دستیابی به دانش های نوین، خواه ناخواه، به داد و ستد گروهی واژه می انجامد، مانند واژه های فرانسوی در زمینه پزشکی و واژه های روسی و انگلیسی در زمینه هوایی که جای خود را نخست در امریکا و اروپا سپس در دیگر سرزمین های جهان باز کرده است.

هیچیک از این ویژگی ها نه در تازیان بودند نه در زبان تازی؛ تازیان اگرچه باوارستگی و آزادگی زندگی می کردند ولی از زندگی نخستین پافرا تر نداشتند در چادرهای مویی، در دل بیابان و مستمندانه، روزگار بسر می بردند و از کاروان های بازرگانی ایران و روم که میان دو سرزمین رفت و شد می کرد باج می گرفتند گاه با مردم ایران به سود رومیان و دیگر گاه با رومیان به سود مردم ایران

می‌جنگیدند و بدین گونه به خون‌آشامی سیمای دلیری و جنگ‌آوری می‌دادند. پیامبر اسلام می‌خواست خوی اهرمنی را از تازیان برگرد و زندگی نوینی به آنان ارزانی دارد ولی مرگ او نگذاشت و ستیز جانشینان وی برای بدست گرفتن نیرو، نیز، اسلام را از راه راستین محمدی بیرون برد و زندگی تازیان آنچنانکه محمد آرزو می‌کرد، دگرگونه نشد.

از نیروی، هنگامی که ایرانیان اسلام آوردند زندگی تازیان همانند گذشته زندگی بیابانی بود و نمی‌توانست زندگی نمونه باشد که ایرانیان از آن پیروی کنند و بدنبال آن به «وام‌گیری» چیزهای تازه و واژه‌های نوین پردازند. نه تنها تازیان چیزی نداشتند که به ایرانیان بدهند که همراه آن واژه‌های تازی به سرزمین ایران بیاید بلکه بسیاری از واژه‌های فارسی را هم از ایرانیان گرفتند و با دستکاری فراوان، گروهی را به نام «دخیل» و انبوهی را بنام «اصیل» به‌شمار آوردند و به کار بردند.

شاید گفته شود، جدا از چهار انگیزه بالا، انگیزه دیگری در راهیابی واژه از زبانی به زبان دیگر هست و آن چیرگی مردمی بر مردم دیگر است، و چون تازیان بر ایرانیان چیره شده‌اند از نیروی واژه‌های تازی به زبان فارسی راه یافته است... پاسخ این گفته چنین است:

تازیان تاخت و تاز بر باختر و خاور را بر بنیاد دین و آیین استوار نموده بودند نه زبان، هر کس نماز می‌گذاشت و اذان می‌گفت به‌شمار مسلمانان می‌آمد، بدین روی مردم کشورهای کشوده شده با ساختمان پرستشگاه یا مسجد و برپایی اذان و نماز؛ گواهی راستین بر مسلمانی خویش می‌آوردند و زبان تازیان را می‌بستند و از پرداخت گزیه می‌رستند.

بدین روی است که اکنون در بسیاری از سرزمین‌های جهان پرستشگاههای اسلامی کهن به چشم می‌خورد ولی واژه‌های تازی به گوش نمی‌رسد و تنها یادگاری که از دوران نیرومندی تازیان به جای مانده است «ال» شناساوازیاتعریف

است که بر سر نام پاره‌ای از شهرها و واژه‌ها نشسته است و آنهم به تازگی راه جدایی پیش گرفته است، مانند: السالوادر، الفیوم، المر، المیرا داستانی که بسیار ساز می‌شود اینست که چون واژه‌های تازی خوش آهنگ‌تر و دل‌آوا تر از واژه‌های فارسی است جای خود را در زبان فارسی باز کرده است.

اگر دآوری «آهنگ‌واژه» به مردم واگذار شود و در این راه کمی کند و کاو گردد دیده می‌شود که روستاییان نه آن‌گاه که زیر فرماندهی تازیان می‌زیستند و نه این‌گاه که آزاد می‌زیند از «الم و علم» «ثواب و صواب» «مآثر معاصر» که هم‌آوایند چیزی سردر نمی‌آورند و شهریان هم دست کمی از آنان نداشتند و بدین روی بود که «تثنی» را به جای «جمع» «واسم فاعل» را بجای «اسم مفعول» می‌گرفتند و زیرها را زیر و زبرها را زیر می‌خواندند و هنوز هم می‌خوانند...، مانند: آخوان (دو برادر به جای اخوان برادران)، مستخدم (به کار گیرنده، بجای مستخدم به کار گرفته شده)، بساط (زمین وسیع، بجای بساط سفره)، ثبات (در درس، بجای ثبات‌پایداری) متهم (بهتان زننده، بجای متهم بهتان زده شده) ... و ...

از سوی دیگر کجای «استعجاب» و «استغناء» «از شگفتی» و «بی‌نیازی» خوش آهنگ‌تر و «متعلم» و «متلمذ» از «شاگرد» و «دانشجو» خوش‌آوا تر است.

داستانسرایان این داستان، تنها به يك واژه «آخشیج» پرداخته‌اند و بر آن می‌نازند و می‌گویند «عنصر» خوش‌آوا تر از آنست ولی هزاران واژه فارسی که خوش‌نوا تر از واژه تازی است ناشنیده و نادیده می‌گیرند.

هیچیک از آنچه گفته شد نمی‌تواند رهنمون آن باشد که مردم ایران با سرآمدان این سرزمین در پذیرش واژه‌های تازی همساز و همنبازی داشته است گفته‌ام ازین، اگر مردم کوی و بازار به ویژگی زبان فارسی آشنایی نداشت، سرآمدان دانش و هنر و بلند پایگان سرایندگی و نویسندگی بخوبی می‌دانستند که زبان فارسی یکی از نیرومندترین زبانهای پیوندی جهان است و از پیوند

دوواژه، چندین واژه تازه به دست می آید و برای چنین زبانی به در یوزگی رفتن گناهی نابخشودنی و لغزشی فراموش نشدنی است، برای نمونه از پیشوند اردو ارت « در فرس باستان برابر بازیبا، خوش، فریبا» و پسوند اسب و اسب «در فرس باستان برابر با نام چارپای گر انمایه اسب» چند واژه ساخته شده است. ارتش- ارداد- اردبیل- اردستان- اردشیر- اردکان- اردوان- ارده- اردهال- اردک- اردم- اردی بهشت- آذرگشسب- ارجاسب- ارشاسب- بوداسب- تهماسب- زراسب- گاماسب (به گفته تازیان جاماسب)- گرشاسب لهراسب- مهراسب- ورجاسب- وشتاسب و... و...

در بهبودگی به کار گرفتن واژه های تازی همین بس که هرگز سیمای همه پذیر « نداشته است، پذیرش همگانی آنست که يك واژه در نوشتار و گفتار و میان مردم شهر و روستا به کار آید، مانند واژه های آپاندیس، پسانسمان، تلفن، رادیو و... و... ولی بیشتر واژه های تازی چنین نبوده است و يك درسد آنچه نویسندگان و سرایندگان در نوشته ها و سروده ها به کار می بردند شهریان و روستاییان در گفتار به کار نمی گرفتند و برتر آنکه همان واژه هایی هم که در نوشتار سرآمدان می آمد در گفتار آنان به کار نمی رفت و هیچ نویسنده و سراینده و دانشمند و دانشپژوه به جای «به یاری خدا» «به نستین» نمی گفت.

از آنچه گفته شد چنین بهره وری می شود که گفتار پاره ای از کسان که می گویند: «چون واژه های فارسی برای گویایی و شکوفایی اندیشه هانار سا بوده است ناگزیر واژه های تازی به کار گرفته شده است» بهتانی بیش نیست و گواه بر نادرست بودن این گفته آنست که همگی واژه های تازی که اکنون بر سر زبان است برابر فارسی دارد.

بی هیچ دودلی باید پذیرفت که گروه سرایندگان و نویسندگان و توده دانشوران و هنروران بوده است که بابه کار بردن واژه های تازی راه را برای چیرگی این زبان هموار کرده است و در این راه مردم شهرو روستا و کوی و بازار، هیچ،

همگامی نداشته است تا گناهمکار به شمار آید و بر جای بزه کاران نشیند. تازیگرایی سرآمدان دانش و سیاست ایران را در دوره های نخستین اسلامی در چند انگیزه آشکار و نهان می توان جستجو نمود:

۱- کینه توزی باروش فرمانروایان و رهبران پیشین و از میان بردن یادگار- های دوران باستان.

۲- نزدیکی با رهبران تازی یا خلفای اسلامی و راهیابی در سازمان فرماندهی تازی یا دارالخلافة بغداد.

۳- همسنگی و همترازی با دانشمندان تازی زبان.

۴- بارور کردن فرهنگ اسلامی در راه ژرفایی دین اسلام.

بی گمان بر این بنیاد بوده است که از سدها کتاب که ایرانیان در زمینه- های گوناگون دانش نوشته اند، يك درسد، به زبان فارسی نبوده است، اگر برای زبان فارسی «دستور» می نوشتند نام آنرا تازی می گذاشتند، اگر از شهرهای ایران دیدن می کردند گردشنامه خود را به تازی نامگذاری می نمودند، اگر برای ایران تاریخ و جغرافیا می نوشتند بدان نام تازی می دادند، اگر از ستارگان گفتگو می کردند نام گفتار خویش را به تازی می خواندند، اگر برای فرزندان ایران زمین «روش زندگی» می نگاشتند نامی تازی بر روی آن می نهادند.

اگر نام کسی را بر زبان می آوردند به انبوهی واژه تازی پناه می بردند و در خور کار و بار و جایگاه و پایگاه او و ازگانی چون: ابوالفضائل، افضل الدین، افضل الزمان، اقصی القضاة، امام الشارح، جمال الانام، حجة الاسلام، خلاصة العلماء، رئیس المحققین، غیاث الاسلام، قبة المحصلین، قدوة المحققین، قدوة الواصلین، كهف الفقراء، مربی الفضلاء، محب الاتقیاء، مفخر الاسلام، ملاذ القرباء، ملك الحكماء، وحید الدین، حجة الاسلام والمسلمین، ذوالمجد و الاكرام، عمدة التجار والاعیان، نخبة الملوك و السلاطین، نصیر الملة و الدین

و... و... حور می کردند و در پی نام و نشان، نیایشی چون: ادام الله بقائه، ادام بطول عمره، ادام الله دولته و حرس قدرته، اسعد الله فی الدارين، اطال الله عمره، ابد الله تعالی، دام اقباله، دامت بركاته، زیده عمره العالی، کثر الله امثاله، مدظله العالی و... و... سرهم می نمودند و فرازهای دیگری چون: اجل قدره، شرح صدره، ضاعف اجره، جزاك اله، حماك اله، عفاك الله... و... هم چاشنی سخن می کردند.

گاه گاه، نیز، از خود و دیگران مایه می رفتند و دست بگشاده دستی می زدند و جهانی را به رایگان می بخشیدند و فرازهایی چون: ارواح العالمین له الفداء، ارواحنا فداء، روحی لك الفداء... و... بخش و بار می نمودند و اگر برای رفتگان آمرزش می خواستند، باز، دست به دامن واژه های تازی می شدند و با فرازهای: انار الله برهانه، رضی الله عنه، قدس الله سره، قدس سره، کرم الله وجهه، نور الله مضجعه... و... اندیشه خویش را شکوفان می نمودند و پایان نامه را به: بعون الملك الوهاب... من الله التوفیق و علیه - التکلان... والسلام والاکرام، وقفه الله وسدده للصواب... والسلام علی اهل السلام... والسلام علی من اتبع الهدی... و بالله التوفیق... و بالله العصمة و التوفیق...

در نوشته هایی که بدین گونه آغاز و پایان می یافت، در سازگاری با سخن، انبوهی واژه پیوندی، چون: آخر الامر، العیاذ بالله، انشاء اله، باریک الله، بالاحض، بعبارة اخرى، بنحو اتم، بنحو احسن، بیت الحکمه، بیت الخلاء، تجاهل المعارف، تحت الحفظ، تحت الحمايه، جامع الاطراف، جميع الحسنات، حتی الامکان، حتمی الوقوع، حسب الحال، حسب المعمول، حسب الوعد، حفظ الصحة، خارق العاده، خلق الساعه، دائم الخمر، دار الحکومه، دار الشفاء، دار الشوری، دار المجاین، دفع الوقت، ذات الجنب، ذو حیاتین، راس المال، رای المین، رب النوع، سریع الانتقال، سریع السیر، سهل الحصول، سهل -

المأونه، سهل المعيشه، شارب الخمر، شريك المال، شق القمر، صبغة الله، ضعيف البنيه، ضعيف النفس، ضيق النفس، طبقات الارض، عاقبت الامر، عروة الوثقى، عديم البديل، عديم المثيل، عديم النظير، علت العلل، علی السويه، علی الطلوع عند الاقتضاء، عند المطالبه، عوام الناس، فائحة الكتاب، فارغ البال، فارغ التحصيل، فلك الافلاك، فوق الطاقه، فوق العاده، فی الحقیقه، فی الواقع، فی المثل، فی نفسه، قابض الارواح، قسى القلب، قصير القامه، قليل المده، لا ابالی، لا يزال، لا يعقل، لا ينقطع، لدى الاقتضاء، لدى الورود، لقمة الصباح، لوازم التحرير، مادام العمر، ما فی الضمير، مال الاجاره، مال التجاره، متفق الراي، متفق القول، متلون المزاج، مجهول الهويه، مجهول المكان، محقق الوقوع، مختلف الاضلاع، مسلوب المنفعه، مظهر العجائب، مفقود الاثر، مقطوع النسل، ملوك الطوائفی، ممنوع الورود، من حيث المجموع منور الفکر، موزون القامه، ميزان الحراره، واجب الرعايه، واجب العرض واجب النفقه، ولی النعم و... و... به کار می رفت.

از سوی دیگر چون، به گفته پیشینیان، بهره وری از واژه های همتا، ناهمتا و همگونه یا مترادف، متضاد و متشابه مایه شیرینی و دلپذیری سخن می گردید از نیروی گروهی از این گونه واژه ها در لابلای فراز می آمد تا سخن بی چاشنی نماند و گفتا راز نمک نیفتد، از گروه همتایان واژه هایی چون:

آلات و ادوات، آلام و مصائب، ابتکار و ابداع، اتحاد و اتفاق، بذال و خراج، بلوغ و کمال، تاسف و تائر، تحريك و تهيج، ترغيب و تشويق، ثغور و حدود، ثمين و نفيس، جد و جهد، جرح و ضرب، حجب و حياء، حشمت و جاه، خضوع و خشوع، خلل و فرج، دقت و توجه، دليل و برهان، ذکاوت و فطانت، ذوق و شوق، رجاء و وثوق، رشادت و شجاعت، زیارت و سیاحت، سکون و سکوت، شدائد و مصائب، شرارت و شیطنت، شعار و دثار، صحت و سلامت، صدق و صفا، ضد و نقیض، ضرب و شتم، عارف و عالم، عاطل -

و باطل، غیرت و حمیت، فتح و ظفر، فصاحت و بلاغت، قدس و تقوی، قساوت و شقاوت، کرامت و سخاوت، کسالت و نقاوت، لطافت و ظرافت، لهور و لعب، مباین و مغایر، مجرب و محتاط، نجاح و فلاح، نفاق و شقاق، وجد و طرب، وقفه و رکود، هزم و هدم، هیبت و وحشت، باغی و طاغی، یمن و یسر... و... و...

از گروه ناهمتایان واژه‌هایی چون:

آجل و عاجل، آمر و مامور، احياء و امحاء، اهمال و اهتمام، بایرو دایر، برودت و حرارت، تاسی و تحاشی، تحمیل و تحمل، ثروت و فقر، ثواب و عقاب، جایز و مانع، جذب و دفع، حضور و غیاب، حلال و حرام، خاص و عام، خلف و سلف، درایت و بلاغت، دنی و منیع، ذلیل و عزیز، ذمیمه و حمیده، رذالت و شرافت، رغبت و نفرت، زائد و لازم، زحمت و رحمت، سعد و نحس، سیادت و اسارت، شفقت و شقاوت، شناعت و شرافت، صادق و کاذب، صحت و علت، ضلالت و هدایت، ضیاء و ظلمت، طراوت و کسالت، طلوع و افول، ظرافت و ضخامت، ظهور و غیبت، عارف و عامی، عداوت و مودت، غریب و قریب، غیب و شهود، فورت و فترت، قساوت و ترحم، قفا و قدام، کثیر و قلیل، کهولت و شباب، لذت و ذلت، لکنت و فصاحت، متاثر و متبسم، محبوب و منفور، نحوست و میمنت، نظافت و کثافت، وحدت و کثرت، وصال و فراق، هجر و وصل، هدایت و ضلالت، یسر و عسر، یمن و یسر... و... و...

واژه‌های «همگونه آوای» واژه‌هایی چون:

آثم و عاصم، آمر و عامر، الغاء و القاء، الم و علم، بازل و باذل، باغی و باقی، تابع و طایع، تلوع و طلوع، ثبور و صبور، ثناء و سناء، جحد و جهد، جدم و جزم، حائل و هائل، حلیم و هلیم، خاتم و خاطم، خالس و خالص، دائی و داعی، دغل و دقل، ذرع و زرع، ذلیل و ضلیل، ربت و ربط، رضاء و رضاع، زلت و ذلت، زلیل و ظلیل، سریر و صریر، سم و صم، شافت و شخت، شحیم و شهیم، صریع و سریع، صقیل و ثقیل، ضرع و زرع،

ضلت و زلت، طبع و تبع، تلف و تلف، ظافر و زافر، ظهر و زهر، عاصف و آصف، عبث و عبس، غازی و قاضی، غریب و قریب، فترت و فطرت، فساحت و فصاحت، قدیر و غدیر، قضا و غزا، کثرت و کسرت، کحل و کهل، لغاء و لقاء، لوث و لوس، مآثر و معاصر، مامول و معمول، نضارت و نظارت، نغز و نقض، وثیق و وسیق، وحل و وهل، هزم و حزم، هول و حول... و...

از گروه «همگونه دبیره» یا «مصدر وجع» واژه‌هایی چون:

ابدال و ابدال، ابطال و ابطال، ابکار و ابکار، اتباع و اتباع، اثمار و اثمار، احرام و احرام، احقاد و احقاد، احکام و احکام، اخلاف و اخلاف، احياء و احياء، اخبار و اخبار، اخطار و اخطار، اخلاف و اخلاف، ادبار و ادبار، ادناء و ادناء، اسمار و اسمار، اسناد و اسناد، اسواط و اسواط، اشباه و اشباه، اشراف و اشراف، اشعار و اشعار، اصدار و اصدار، اضرار و اضرار، اضعاف و اضعاف، اعمال و اعمال، اغلاط و اغلاط، اقساط و اقساط، اقصاء و اقصاء، اقطاع و اقطاع، الطاف و الطاف، املاک و املاک، انعام و انعام... و... و...

و برای آنکه واژه‌های همگونه (همگونه آوای و همگونه دبیره) (یا) مشابه. الصوت و مشابه الرسم) در فراز جور آید و سخن به «جناس لفظی و هندسی» زیور پذیرد و از واژه‌های همتا و ناهمتا فراز خوش آهنگ یا «سخن مسجع» پدید آید آوای زیر و زیر بسیاری از واژه‌ها را جابجا و دستکاری می‌کردند و واژه‌هایی چون امارت (نشانه) رجاء (امید) عیان (روشن) لغاء (از میان برداشتن) وداع (بدرود) هلال (هاله) ... و... را با اعمار، رضاء، بیان، لقاء، وصال، حلال ... و... هم آوای می‌نمودند.

بیشتر نویسندگان و سرایندگان ایران برای جور کردن واژه‌های همتا، ناهمتا و همگونه به دراز بردازی یا فشرده‌گویی روی می‌آوردند و سخن را دچار «اظناب ممل و ایجاز مخل» می‌نمودند و «معنی را فدای لفظ» یا «لفظ

را فدای معنی می کردند.

این گروه برای آنکه خویشان را دانشمند و تازیدان شناسانند «اندیشه» را در لابلای انبوهی از واژه های همتا، نامتا و همگونه می پیچیدند و در این راه فزون بر در یوزگی به واژه سازی نیز می پرداختند . . . بی آنکه نیازی به واژه در یوزی و واژه سازی باشد.

گرفتاری بزرگی که کار این گروه به بار می آورد، برتر از آلودگی زبان فارسی، کژی درخوی و رفتار همگانی و گسترش چاپلوسی و دروغ پردازی بود. . . خامه آلوده، راستی ها را کژ و کژی ها را راست می نماید و مردم را از درست پنداری و درست کرداری باز می دارد.

این نمونه ای از واژه بازی و سخن پردازی پیشینیان است:

بخشی از پیش گفتار تاریخ اولجایتو:

« اما بعد، چون از سیاق اتمام جامع التواریخ که مضمون آن مشتمل است بر صادرات اعمال و نادرآت آثار و اخبار پادشاهی و جهانگیری و عالم گشایی و وضع احکام سیاسات شاه شاهان و خان خانان چنگیز خان و اسلاف بزرگوار و اخلاف نامدار و اوراق و اعقاب جهاندار او که هر یک خانی است و اقلیمی از ممالک مسالك مقصوره معموره زمین از کوه هامون و اصقاع بقاع ربع مسکون مسخر کرده و از نقطه مشرق و خسی ختم (?) که مبدأ طول عمارت عالم است تا اقصای شام و مصر که طول و عرض بسیط محیط آن از يك ساله راه افزون است، در قبضه قدرت و کف کفایت اورغ جهاندار سرافراز او. و امروز هریکی از ایشان مملکتی طویل بسیط با لشکرهای عمرم و ابراخته معظم در قبضه تصرف و حوزه تمک خود آورده، که چریک و چهار پایان ایشان در جوف سطح زمین نمی گنجند و جمله سلاطین عصر و پادشاهان و ملوک عهد محکوم حکم ایشانند و

عقود سلسله نظم ایشان که تا انقراض ملك عالم و انقضای اصل و نسل بنی آدم منسلل و منعقد باد.»

« از خاتون المانقوا تا تموجین که آباء و اجداد بزرگواروی اند، از چنگیز خان تا غازان خان سعید مغفور انار الله برهانه «ذریه بعضها من بعض بطناً بعد بطن» یکی بعد از یکی در سلك كلك تألیف و سمط عقد سیاق ترتیب آورده شد تا نام این پادشاه دولتیار که غره طره دولت، و اول نوبت سلطنت، و خلاصه واسطه خانان، و زبده بقاوه پادشاهان مغول است و در این عهد پادشاهان ایران زمین، که بیضه و واسطه اقالیم و خلاصه روی زمین است، از آن اصل صمیم و نسل عظیم و ازهار شاخسار طیبه و شکوفه دوحه آن طاهره است و به عقل و رای و دانش و بینش و شجاعت و سماحت و علم و حکمت از اکفاه و اقران خاتان گوی مسافت به چوگان مطابقت ربوده، و مربی دین اسلام و ایمان بوده، و از جامه خانه رحمت، خلعت خانیست بر قامت استقامت او راست آمده، و تاج کرامت نامزد فرق فرقدسای او گشته، و افسر و سریر سلطنت ایران از بحر تا بحر و از نهر تا نهر در این عهد و زمان و حین و اوان مبارک به حکم بارگاه الهی، و مسند و دیهیم شاهی، تبارک مبارک را به قدم میمون خدایگان بنده پرور، و شهریار فرشته سیر، و خسرو دادگر، دارای بحر و بر، پادشاه شرق و غرب، مایه امن و امان، فیض رحمت رحمان، ظل ظلیل بزدان، شهنشاه اعظم، سلطان سلاطین عالم، فرمانفرمای خواقین بنی آدم، نمرشجر چنگیز خانی، با کوره بهار تولی خانی، نوباه باغ هلاگو خانی، زبده اولاد ابقاخانی، در دری صدف ارغون خانی، مربی دین مسلمانی، خدیو زمین و زمان، فرمانده مکین و مکان، در دریای جود، نقطه وسط محیط وجود، در درج خسروی، ماحی مآثر

کسروی و قیصری، ظل ظلیل عدل گستری، شهبوار میادین دین پروری،
 سیمرخ قاف سعادت، سایه های اقبال و دولت، مرکز محیط
 جهانبانی، منظور نظر ربیانی، المخصوص به تأیید عنایت یزدانی،
 محیی مراسم ملت مصطفوی، مربی شعار سنت نبوی، پادشاه دین پناه،
 سایه لطف الله، آدم دم، نوح فتوح، خلیل خلت، موسی کف،
 عیسی نفس، محمد دم، علی علم، خضر الهام، سلیمان فرمان، سکندر
 رای، چنگیز خان سیاست، تولوی صلابت، قآن بسطت، قوبلا
 عظمت، هولگو مهابت، اباقا سماحت، ارغون هدایت، غازان
 عدالت، جم جاه عادل، مؤیدید، مظفر فر، سیاوش وش، کیخسرو رو،
 دارارای، خاقان الاعظم، مالک رقاب الامم، سلطان سلاطین الترتک
 والعجم، ظل الله فی العالمین، باسط العدل فی الارضین، المخصوص
 بغایة رب العالمین، المظفر من السماء، المویذ علی الاعداء، محرز ممالک
 الدنیا، مظهر کلمة الله العلیا، امان الله فی خلقه، ملاذسکان العالم فی غربه
 و شرقه، القايم بامر الله، الداعی فی الله، سلطان ارض الله، معز اولیاء
 الله، مدل اعداء الله، حافظ بلاد الله، ناصر عباد الله، النور الساطع و
 البرق اللامع، غیاث الحق و الدوله و الدین اولجایتو سلطان محمد
 خدا بنده خلد الله دونه و جعل بسیط الارض مملکت مزین و مجلی
 گردانیده و به فرّ بهی و طلعت شهی این پادشاه فضا صولت قدر قدرت
 آراسته؛ پادشاه قدر قدر، بادعزم، زمین حزم، کوه شکوه، فایض امر،
 شامل عدل، سحاب بذل، کیوان رفعت، مشتری طلعت، بهرام
 سطوت، ناهید بهجت، عطارد فطنت، رعد مراکب، برق مواکب، دقیق
 نظر، عمیق فکر، رقیق دل، دانش پژوه، عالمی برتخت، و سپاهی در
 قبا و لشکری درزین.

«حق تعالی و تقدس ایام همایون و روزگار میمون این سایه آفریدگار

که چون نوروز عالم افروز مبارک و مسعود است به جمال عدل و داد
 آراسته دارد، و تشنگان امید را از جام عاطفت و راحت او سیراب
 و شاداب و برخورداری دهد...»

اینهمه واژه تازی و ترکی سرهم نمودن و گزافه و دروغ گل هم کردن و
 کج و موج گفتن برای آنست که نویسنده تاریخ بگوید:

«اولجایتو نوه چنگیز و زادورود هلاگو که پدران و نزدیکان او ایران را
 به خاک و خون کشیدند و یادگارهای فرهنگی این سرزمین را با خاک
 یکسان کردند مردی پاک نهاد و پاکیزه سرشت است و چون او سرآمدی
 به جهان و یگانه ای به دوران نیامده است.»

ناگفته نماند که اولجایتو «فرز نه ارغون» همان کسی است که نخست
 مسیحی بود سپس اسلام آورد و به گروه حنفی پیوست، پس از چندی به پیروی
 از خواجه رشیدالدین فضل اله شافعی شد و دیرگاهی هم دین را رها نمود و
 در پایان عمر به تشیع روی آورد و در چهل سالگی در پی پر خوری مرد.
 «اولجایتو» را دوروبری ها «خدا بنده» و مردم کوی و بازار «خر بنده»
 یا «چارپادار» و «خر کچی» می خواندند و مایه شگفتی است که اینهمه ستایش
 و نیایش درباره مردی سرهم می شود که مردم او را به «نادانی» می شناختند و
 از سنگدلی و سخت دلی وی به ستوه آمده بودند.

این تیره دل همان کسی است که گروهی سگ گرسنه داشت و هر کس که
 دم از ناسازگاری می زد نزد سگان می انداخت... چند تن از دانشمندان ایران
 به دستور این درنده خوی خوراک سگان درنده شدند.

هر چند دوسه برگ نیایش و ستایش، گزافه گویی و درازه پردازی درباره
 خوی و سرشت کسی که به نادانی و سنگدلی نامور است خود هنر است ولی افسوس که
 بازتابی از کژپنداری نویسنده و آلودگی خامه است و خوی اهرمنی و بدنهادی را

در مردم گسترش می دهد و بازار دروغ و نیرنگ را گرم می سازد و فرهنگ و دانش را به تپاهی می کشاند... فرهنگی که باید از دادوستد دور و از اندیشه پلید بر کنار باشد و بر بنیادی راستین بنیان گیرد.

واژه های همتا، ناهمتا و همگونه زمینه را برای راهیابی بیشتر واژه های تازی فراهم می آورد زیرا هرواژه، واژه دیگری را بدنبال می کشد و بدین گونه به جای يك واژه، چند واژه به زبان راه می یابد.

پذیرش این گونه واژه ها که زشتترین گونه تازیگرایی است مایه راهیابی انبوهی واژه تازی می شود و واژه های فارسی برابر را از میدان سخنوری دور می کند و جانشین آنان می گردد.

نویسندگان و سرایندگان ایران، نخست، همراه واژه های تازی واژه های فارسی به کار می بردند، چون:

اقتراح و پیشنهاد، بدیهی و روشن، تخلف و سرپیچی، ثابت و استوار، جذاب و گیرا، حظ و بهره، خفت و خواری، داهی و خردمند، ذمیمه و نکوهیده، رأفت و مهربانی، زوال و نابودی، سخاوت و بخشش، شجاعت و دلیری، صیانت و نگهداری، ضرورت و نیاز، طراوت و شادابی، ظلمت و تاریکی، عدل و داد، غفلت و نادانی، فخر و سرفرازی، قضا و داوری، کثیف و پلید، لجاجت و گستاخی، مبرز و برجسته، ندامت و پشیمانی، و جاهت و زیبایی، هدایت و راهنمایی، یمن و شگون ... و ... و ...

ولی از ترس آنکه مبدا بدامن دانش آنان گردد بی دانشی بنشیند، نیمه راه باز می گردند، و به جای واژه های فارسی، واژه های تازی را به کار می گیرند از این راه نیز گروهی دیگر واژه بیگانه را سرازیر زبان فارسی می کنند چون:

اقتراح و طرح، بدیهی و مسلم، تخلف و تجاوز، ثابت و محکم، جذاب و فتان، حظ و لذت، خفت و ذلت، داهی و فطن، ذمیمه و رذیله، رأفت و شفقت، زوال و فنا، سخاوت و عطاء، شجاعت و شهامت، صیانت و حراست، ضرورت و

احتیاج، طراوت و نزهت، ظلمت و ضلالت، عدل و انصاف، غفلت و جهالت، فخر و مباهات، قدرت و ضعف، کثیف و عفن، لجاجت و سماجت، مبرز و معظم ندامت و حسرت، و جاهت و صباحت، هدایت و ارشاد، یمن و یسر... و ... و ...

کاروان تازیگرایی، تابدانجا، پیش می رود که برخی از ایرانیان روی دست تازیان بر می خیزند و از واژه های تازی مصدر، اسم فاعل، صیغه مبالغه، صفت مشبیه، اسم مفعول می سازند و ارمغانی تازه، نه به زبان تازی، بلکه، به زبان فارسی پیشکش می کنند، واژه های زیر از این گروه است:

دخالت، رضایت، قضاوت، مسری، مغرض، مکفی، اخاذ، حراف، سیاس، جبون، خجول، فکور، مظنون، مفلوك، مکروم ... و ... و ...

بیشتر دستکاریها در چم و چهره واژه های تازی و به کار گرفتن واژه های همتا، ناهمتا، و همگونه برای آن بوده است که بتوانند نوشته خوش آوای بانثر مسجع پدید آورند و سروده را با «هنرهای گفتاری» یا «صنایع لفظی» چون «جناس» و تضاد آزين نمایند.

روشن است هنگامی که نویسنده ای بخواهد برای «فقاقت» واژه همتراز بیاورد ناگزیر است «قضا» را «قضاوت» کند تا «سکته» در فراز راه نیابد و چنانکه بر آن باشد که برای «فخامت» واژه «ناهمتا» بیاورد ناچار است واژه من در آوردی «فلاکت» را به کار بندد و برای پیروزی در این راه گریزی نیست که از واژه هایی چون تعطیل، تکمیل، سلامت... و ... به جای عاطل، کامل، سالم... و ... بهره وری کند و در چم واژه هایی چون تحکیم، تعمیر، تقدیر... و ... دگرگونی پدید آورد.

واژه هایی که بدین گونه به زبان فارسی راه می یابد واژه هایی نبوده است که همانند و همگونه نداشته باشد بلکه گرایش های ناپسند به زبان تازی زمینه ساز چنین تاخت ناهنجار و تازیبیداد گرانه بوده است... تاخت و تازی که توانست در اندک گاه زبان فارسی را به بند واژه های تازی در آورد و زبان دری را از چهره بیندازد... واژه هایی که بیشتر مردم زمانه از آن سررشته و آگاهی نداشتند و برای همرنگی با سر آمدان و بزرگان، به نشانه همراهی، سر می جنبانند و دم در

این گونه واژه‌ها را می‌توان به سه گروه بخش نمود:

نخست واژه‌هایی که ریشه آن به کار می‌رود، مانند: تعبیه، تعزیر، ثروت، زخوت، شحنه، نخوت، نکبت، نکبت... و...

دوم، واژه‌هایی که ریشه آنها به زبان فارسی نیامده است ولی شاخه یا شاخه‌هایی از آن به کار گرفته می‌شود، مانند: جبهه، حماسه، حیف، خیر، ترعه، دغل، زفاف، سنان، شمائل، هذیان، حیض و حائض، کنف و اکناف نخل و نخاله....

سوم، واژه‌هایی که هم ریشه و هم شاخه‌های آن به کار می‌رود، مانند: اداره؛ دائر، مدار، مدیر- عادت، عود، عادی، معاد، میعاد، اعاده، اعتیاد، معاودت، معتاد ارسال، ترسل، رسول، رسالت، رساله، مترسل، مراسله، مرسل، مرسله، مرسل.

در پذیرش واژه‌های تازی، راه مردم از راه سرآمدان جدا بوده است سرآمدان، واژگان تازی را برای زنده کردن و زنده نگاه داشتن دانش‌های گوناگون و گسترش و پرورش فرهنگ اسلامی به کار می‌گرفتند و مردم برای نمازگذاری...

در سده‌های نخستین پیدایش اسلام، تازیان، «اسلام‌پذیری» را در «نماز- گذاری» می‌دانستند و هر کس یا هر گروه که نماز می‌گذاشت به مسلمین می‌پیوست و از پرداخت گزیه‌هایی می‌یافت.

از نیروی درس‌زمین‌های گرفته شده، درخاور و باختر، آنچه بنیاد کار و برنامه نخستین به شمار می‌آمد برگذاری «اذان» و برپایی «نماز» بوده است... اذان آوای اسلام و نماز ستون دین بوده است.

بدین روی بیشتر مردم با واژه‌های گلبانک و اذان از راه گوش و نماز از راه آموزش آشنا می‌شدند و آشنایی آنان، در آغاز، بهمین دو پایان می‌پذیرفت.

بدین گونه، توده مردم نمی‌توانستند راه ناخت و تاز و واژه‌های تازی را

همواره کنند، فزون بر این چون بیشتر ایرانیان:

در روستاها دور از هم و بگونه پراکنده زندگی می‌کردند.

خواندن و نوشتن نمی‌دانستند.

به پیشه برزگری و دهگانی سرگرم بودند.

توش و توان آن نداشتند که از جهان خویش بدر آیند و به جهان بزرگان گام نهند.

بی‌گمان انگیزه آنکه چاه‌ها و چکامه‌ها، ترانه‌ها و سروده‌های فارسی، در شهر و روستا، به دو گونه است، یکی با واژه‌های تازی و دیگری بی‌واژه‌های تازی، آنست که روستاییان در فراگیری واژه‌های تازی به واژه‌های «اذان» و «نماز» بسنده می‌کردند ولی سرآمدان شهری تاجایی پیش می‌رفتند که برای تازیان «دستور زبان» می‌نوشتند، «فرهنگ» می‌ساختند و «دانش» می‌پرداختند و در این کار از آنان پیشی می‌گرفتند.

بیشتر مردم ایران، در هیچ دوره و زمانه، به نوشته‌ها و سروده‌هایی که در زیر پوشش واژه‌های تازی جای گرفته است گرایش نشان نمی‌دهند ولی گفتارها و ترانه‌های فارسی را به آسانی، دهان به دهان می‌گردانند و از آن برای استواری و شکوفایی بیشتر سخن و آرامش جان و روان بهره می‌گیرند، برای نمونه:

«المعجم فی معایر اشعار العجم» نوشته‌ای است به زبان فارسی در «آیین سرایندگی و دستور زبان فارسی»، پیش گفتار آن چنین است.

الحمد لله المنعوت بنعوت الجلال، الموصوف بصفات الكمال،
المتزه عن التغير والزوال، المتعالي عن الاشباه والامثال، والصلوة و
السلام علی خیر خلقه محمد منقاد الخلق من الضلال، و شفیع الامة يوم
عرض الاعمال، و علی آله واصحابه اکرم صحب و خیر آل.

سپاس و ستایش مرخدای را جل جلاله و هم نواله که از واح مارا بزینت
 تعلیم و تعلم بیاراست و اشباح ما را به طینت احسن تقویم پبیراست،
 عقل راهنمای را قاید خیر و راید سعادت ما گردانید و نطق دلگشای را
 ترجمان خاطر و سفیر ضمیر ماساخت و چندین هزار جواهر زواهر
 معنی در درج طبع ما درج کرد و انوار و ازهار علم و معرفت بر نهال
 دل ما بشکفانید و درود و صلوات بی پایان و تحیات زاکیات فراوان
 بر ذات مطهر و روان مقدس خلاصه موجودات و برگزیده مکونات
 رسول ثقلین و خواجه کونین خاتم انبیاء شفیع روز جزاء محمد مصطفی
 باد که مستعدان قبول دعوت را از غرقاب گمراهی و غوایت به ساحل
 نجات و هدایت آورد و مستعدان حصول معرفت را از تیه حیرت و
 بیدای جهالت به مرتع عرفان و مامن ایمان او راه نمود و بعد از
 برآل و اهل بیت او باد که نثار منصب نبوت و حق المنشور ولایت
 رسالت او به نص قران مجید جز اخلاص محبت و امحاض مودت
 ایشان نتواند بود ...»

«صحاح الفرس» واژه نامه فارسی است، در پیش گفتار این فرهنگ
 چنین آمده است:

«بر ارباب فهم و اصحاب عقل پوشیده نماند که چون حضرت صمدیت
 آثار عنایت به وضوح رسانید و ابواب عاطفت بر انسان مفتوح
 گردانید زمام مهم ایشان بدست حاکمی متصف به صفات نصف
 در مکارم اخلاق، و وزیری داد صاحب رای باندیر تا هر ثلمه ای
 که از تعدی ولای و طغایه به ارکان وجود او راه یافته سمو نصفت و
 کمال معدلت او متدارک شود و هر کسری که از رعاة عیث به
 ایشان رسد به حسن اتمام و وفور اعتنای او مستجبر گردد و نص

حدیث نبوی: «اذا ارباد الله بامة خیرا جعل العلم فی ملوکها و الملك
 فی علمائها» درین به تحقیق پیوندد .
 و هر آینه بر ذمت همت کافه امم از عرب و عجم او را به اوتاد خلود
 مستحکم و قوایم عظمت و سعادت او را به اطناب طناب دعای
 مستجاب بر ذروه افلاک بستن واجب و لازم آمد بل فریضه ...»

بی گمان هیچ دانش آموخته دانشگاه و هیچ ایرانی فارسی زبان نمی تواند
 به آسانی و بی کمک واژه نامه «تازی به فارسی» از این دو پیش گفتار، که
 دیباچه دو نوشته فارسی است سردر آورد.

نباید چنین انگاشت که چون اکنون زبان تازی از توش و توان هزار
 سال پیش بر خوردار نیست مردم ایران از دریافت آن ناتوان است، در همان
 هنگام هم که فرماندهی بغداد و فرمانروایی عباسیان از نیرویی گستران بهره مند
 بود و از خاور، آسیا و از باختر، اروپا را در چنگ داشت، توده ایران نه
 بدان زبان گرایش داشت و نه از آن زبان دریافت.

بدین روی بود که از سده چهارم هجری برخی از نوشته های تاریخی که
 زنده کننده گذشته ایران بوده است به فارسی برگردانده می شود، هر چند در
 این برگردان ها پاره ای از آیین ها و دستورهای زبان تازی به زبان فارسی راه
 می یابد ولی ژرفایی سخن فارسی از میان نمی رود و در لابلای «صرف و نحو
 عربی» گم نمی شود، برای نمونه:

«تاریخ بخارا» در آغاز سده چهارم هجری به زبان تازی نگارش
 می یابد و در آغاز سده ششم هجری به فارسی برگردانده می شود، سادگی
 آن شگفت انگیز است ... پاره زیر درباره «بازار ماخ» از آن نوشته است:

«بخارا را بازاری بوده است که آنرا بازار «ماخ روز» خوانده اند،
 سالی دوبار، هر باری يك روز بازار کردند و هر باری که بازار بود

در وی بستان فروختندی و به هر يك روز زيادت از پنجاه هزار درم
بازرگانی شدي ...»

«و محمد بن جعفر اندر كتاب آورده است كه اين بازار به روزگار
ما بوده است و من به غايت عجب داشتمى كه اين را از بهر چه
كرده اند ، پرسيدم از پيران و مشايخ بخارا كه سبب اين چه بوده
است ، گفتند اهل بخارا در قديم بت پرست بوده اند اين بازار مرسوم
شده بود و از آن تاريخ دروى بت فروختندى حالا نيز همچنان مانده
است ...»

سروده هاى ايرانى نيز تا جايى كه دور از واژه ها و فرازهاى تازى ،
اخبار و احاديث تاريخى ، آيات و اشارات دينى ، گفتارهاى صوفيانه و
عارفانه و اندیشه هاى حكيمانه و فيلسوفانه است گويان و روان است و به سادگى
و آسانى به مغز مى نشيند ولى همچنانكه رنگ تازى مى گيرد و جامه حكمت
و فلسفه ، تصوف و عرفان ، خبر و حديث مى پوشد دستخوش دشواري و دچار
كژ پندارى مى شود ، براى نمونه :

«سعدى»^۱ سروده هاى دارد به نام «لمعات» كه بندى تازى و بندى
فارسي است ، چون اين سروده ،

سل المصانع ركبا تهيم فى الفلوات
شبه به روى توروزست و ديده ام به توروشن
اگر چه دير بماندم اميد يرنگرفتم
من آدمى بجمالت نديدم و نه شنيدم
شيان تيره اميدم به صبح روى تو باشد
فكم تمرر عيشى وانت حامل شهد
تو قدر آب چه دانى كه در كنار فراتى
وان هجرت سواء عشتى و غداتى
مضى الزمان و قلبى يقول انك آت
اگر گلى به حقيقت عجيب آب حياتى
و قد تفتش عين الحيوه فى الظلمات
جواب تلخ بديعست از آن دهان نباتى

نه پنج روزه عمرست عشق روى تو ما را
وصفت كل ملىح كمانجب و ترضى
اخاف منك وار جوواستغيث و ادنو
ز چشم دوست فنادم به كاهه دل دشمن
فراقنامه سعدى عجب كه در تو نگیرد

وجدت رائحة الوردان شحمت رفاتى
محامد تو چگوييم كه ماوراي صفاتى
كه هم كمند بلايى و هم كليد نجاتى
اجبتى هجرونى كمانشاء عداتى
وان شكوت الى الطير نحن فى الوكنات
درين سروده بندهاى فارسي بى در دسر به مغز راه مى بايد ولى دريافت
آنچه تازى است نياز به آموزش «زبان و ادبيات عرب» دارد.

ترانه هاى باباطاهر^۷ و عمرخيام^۸ از آن روى سر زبانهاست كه چم
بيرونى و درونى يامعنى مجازى و حقيقى ندارد و از گفتارهاى پيچيده تازى و
واژه هاى دشوار عربى تهى است :

باباطاهر :

درخت غم به جانم كرده ريشه
عزيزان قدر يك ديگر بدانيد
به درگاه خدا نالم هميشه
اجل سنك است و آدم مثل شيشه

زدست ديده و دل هردو فرياد
به سازم خنجرى تيغش ز فولاد
هر آن چه ديده بيند دل كند ياد
زنم بر ديده تا دل گردد آزاد

عمرخيام :

بر خيز و بده باده چه جاى سخن است
ما را چورخ خويش مى گلگون ده
كاشب دهن تنگ توروزى من است
كين توبه من چو زلف تو پرشكن است

در هردشتى كه لاله زارى بوده است
هر شاخ بنفشه كز زمين مى رويد
از سرخى خون شهر يارى بوده است
خالى است كه بر رخ نگارى بوده است

ناچاو باید پذیرفت که تازیگری سرایندگان و نویسندگان ایران، اگر چه بیشتر برای همسنگی و همترازی با دانشمندی تازی بوده است ولی برای ایرانیان که از زبان تازی آگاهی و سررشته نداشته اند به «دانش نمایی» و «برتری فروشی» مانده تر بوده است تا «دانش آموزی» و «فرهنگ پروری»...

اگر رستاخیزی که فردوسی^۱ در به کار بردن واژه های دری برپا نموده بود، همچنان، دنبال می شد، و هریک از نویسندگان و سرایندگان، درخوز نیرو و توان واژگان فارسی را به کار می گرفتند زبان فارسی راه دیگر پیش می گرفت و سرنوشتی نیکوتر می یافت. ولی چنین نمی شود و در پی یک ایستایی کوتاه، تاخت و تاز واژه های تازی همراه بادستیازی به اخبار و احادیث آغاز می شود و در کوتاه گاه اندیشه های عرفانی و فلسفی نیز سرایش ها و نگارش ها را در بر می گیرد. سروده سرایندگان و نوشته نویسندگان این دو دوره به روشنی، نمایانگر دگرگونی در اندیشه و واژه است، پیش از فردوسی اندیشه های ساده و واژه های تازی کم است ولی پس از فردوسی اندیشه های رو به پیچیدگی و واژگان تازی رو به افزایش می رود.

سروده و نوشته گروهی از سرایندگان و نویسندگان، که پیش از فردوسی و پس از فردوسی می زیسته اند، این دگرگونی را، بخوبی، نمایان می کند:

رودکی:

ای آنکه غمگنی و سزاواری
رفت آنکه رفت، آمد آنک آمد
هموار خواهی کرد گیتی را؟
مستی مکن که ننگرد او مستی
شو تا قیامت آید زاری کنی
ای آنکه نهان سرشک همی باری
بود آنچه بود، خیره چه غم داری؟
گیتی است کی پذیرد همواری؟
زاری مکن که نشنود او زاری
کی رفته را به زاری باز آری

اندر بلای سخت پدید آید

خاقانی:

فلک کز رو تراست از خط ترسا
نه زوح الله در این دیراست چو شد
تنم چون رشته مریم دو تاییست
چرا سوزن چنین دجال چشم است
به من نامشققند آباء علوی
مرا اسلامیان چون داد ندهند
من و ناجرمکی و دیرمخران
مرا بیند اندر کنج غاری
به جای صدره خارا چو بطریق
دیرستان کنم در هیکل روم
بدل سازم به زنار و به برنس

پیش گفتار دو تاریخ چنین است:

تاریخ بلعمی:

«سپاس و آفرین مر خدای کامران و کامگار و آفریننده زمین و آسمان را، آنکش نه همتا و نه انبازونه دستور و نه زن و نه فرزند، همیشه بود و همیشه باشد و برهستی او نشان آفرینش پیداست، آسمان و زمین و شب و روز و آنچه بدو اندرست. و چون بخرد نگاه کنی بدانی که آفرینش او برهستی او گواست، و سپاس وی بر بندگان وی پیداست، و نعمتهای او بر بندگان وی گستریدست... سپاس داریم آن خدایرا برین نکویها که با بندگان خویش کرده است.»

فضل و بزرگ مردی و سالاری

مرا در بند دارد راهب آسا
چنین دجال فعل این دیرمینا
دلچون سوزن عیاست یکتا
که اندر جیب عیسی یافت ماوا
چو عیسی زان ابا کردم ز آبا
شوم برگردم از اسلام، حاشا
در بقراطیانم جا و ملجا
شده مولوزن و پوشیده چو خا
پلاسی پتوشم اندر حلق عمدا
کنم آیین مطران را مطرا
ردا و طیلسان چون پور سقا

«سپاس خدا را که دلایل واضح و براهین راجحه بر عزت و وحدانیت او امانت گواهی به حق و صدق می‌گذارند. و شناسندگان او به مفاتیح عرفان ابواب الباب هُزت و غرت ایمان در آفاق حسن اتفاق پرواز آرد، عارفان در طلب غایبات رضوان او طرائق جید و اجتهاد مسلوک می‌دارند، و کسانی را که نفحات کرم او را تعرض رسانند هر ساعت بل که هر لحظه هائف لطایف او ندای بشارت می‌شنواند، و عیون سرمکون و ابصار بصائر ایشان را به برود هدایت و کحل توفیق روشن می‌گرداند، مقاو دلسان و مقالید بیان به غایت استبراق در رشکر از اصداف لطائف او نرسند و آفاق از اجتناء بواکیر تفصیل حکمت او فرومانند و ان تعدوا نعمه الله لا تحصوها»

تازیگرایی، تنها، با بهره‌وری از واژه‌های تازی پایان نمی‌پذیرد، فراتر می‌رود تا بدانجا که برخی از آیین‌های زبان تازی در زبان فارسی به کار گرفته می‌شود، این آیین‌ها، در کوتاه سخن، چنین است:

الف - «ات» نشانه «جمع مونث سالم» زبان تازی پاره‌ای از واژه‌های فارسی را در برمی‌گیرد، مانند: ده دهات، فرمایش فرمایشات، گزارش گزارشات... از واژه‌های اروپایی، مانند: پاکت پاکات، تلگراف تلگرافات و از واژه‌های ترکی، مانند: ایل ایلات، قشلاق قشلاقات، بیلاق بیلاقات. نادرست‌تر آنکه واژه‌هایی که به «ه» پایان می‌یابد «ه» به «ج» برگردانده شود و برای جمع از «ات» بهره‌وری گردد، مانند: دسته دستجات، روزنامه روزنامجات: نوشته نوشتهجات.

داستان این «جمع» چنین است که پاره‌ای از واژه‌های فارسی که به

«ه» پایان می‌پذیرد، در بهره‌وری تازیان، «ه» به «ج» برمی‌گردد مانند: بار-نامه، برنامه، کلبه که در تازی البارنامج، البرنامج، الکریمج شده است، پاره‌ای از این واژه‌ها در زبان تازی با «ات» جمع بسته می‌شود ازینروی ایرانیان در پیروی از تازیان دچار کژ پنداری شده و واژه‌هایی هم که به «ه» پایان نمی‌پذیرد، به جای «ان» یا «ها»، با «جات» جمع بسته‌اند مانند: ترشی-جات، شیرینی‌جات، کاغذجات.

به کار گرفتن «جات» از نیمه دوم سده سیزدهم هجری رو به فزونی می‌نهد و پاره‌ای از واژه‌های تازی و پارسی را در برمی‌گیرد، مانند: اداره‌دار - جات، رقیمه رقیمجات، رقعہ رقعجات - روزنامه روزنامجات، کارخانه کارخانجات، میوه میوه‌جات.

شگفت آنکه در همان هنگام که واژه‌های فارسی را با «ات» تازی جمع می‌بندند واژه‌های تازی را هم با «ان» و «ها» نشانه‌های جمع فارسی به جمع می‌آورند، مانند: جدان، زاهدان، عابدان - اثرها، سلاح‌ها، غدرها - اخبارها، عجایب‌ها، نوادرها - خاصگان، شحنگان، نظارگان ... و ... ب - «جمع مکسر» ویژه زبان تازی است و به کار بستن آن در زبان فارسی نادرست است، مانند: بستان بساتین، دستور دساتیر، فرمان فرامین - ترک اترک، کرد اکرد، لر الوار - و از واژه‌های ترکی، مانند: خاتون‌خواتین، خاقان‌خواقین، خان‌خوانین ... و ...

پاره‌ای از واژه‌های فارسی به سرزمین تازیان رفته است و در انگاره «جمع مکسر» به جمع آمده است، مانند: بندر بنادر، رند رنود، لش‌لشوش پیروی از روش تازیان و به کار بردن واژه‌های فارسی که با نشانه و انگاره تازی جمع بسته می‌شود هم نادرست است و هم نازیبا و چنانست که در زبان فارسی، چون تازیان، به جای تنبل‌ها، تنورها، زنبورها، تنابیل تنابیر زنا بیر گفته و نوشته شود.^{۱۰}

ب - نهادن «ال» یا شناسواژ تازی بر سر واژه‌های فارسی و پیوند نمودن

و بهم آمیختن واژه‌های فارسی و تازی، مانند: افسرالملوک، باب‌الدشت، دائم‌الخروش، دائم‌الگسترش، قصرالدشت - بستان‌السیاحه، رستم‌التواریخ فردوس‌الحکمه - پروین‌السادات، پوران‌الدوله، دبیرالملوک، رستم‌الحکماء، سالارالدوله، نگارالملوک، هژبرالسلطان، همدم‌السلطنه - چراغ‌الله، وجه‌النیاز، یوم‌البدتر - دستورالادب، دستورالصحه، دستورالعمل - اصفهانی‌الاصل جلیل‌النیا، کریم‌التبار... و...

ت - «ت» و «ه» نشانه تانیث در زبان تازی است، واژه‌های فارسی نرینه و مادینه ندارند که نشانه تانیث پذیرند از نیروی نهادن «ه» و «ه» به پایان پاره‌ای از واژه‌های فارسی پیروی نادرستی از تازیان است، مانند: بهین بهینه، کمین کمینه، کهن کهنه^{۱۱}... و...

ث - «لا» نشانه نفی تازی است که در جلوی برخی از واژه‌های فارسی گذاشته می‌شود، مانند: لاجان (لاجون)، لاکردار، بلا بهره، بلا پشت، بلا درنگ... و...

ج - «دون» قید عربی است که با در آمیختن با «ب» بگونه نفی به کار برده می‌شود، مانند: بدون چون و چرا، بدون درنگ، بدون رودریایی

چ - «یه» و «یه» نشانه مصدری و نسبت در زبان تازی است که در زبان فارسی به کار می‌رود؛ مانند: برتریت، چندیت، خویت - ایرانیت، ترکیت، فارسیت - افسریه، افشاریه، بهاریه، پیغمبریه، خزانیه، زندیه - سالاریه، کامرانیه، فرمانیه^{۱۲}... و...

ح - هماهنگی فروزه و فروزیده یا مطابقت صفت و موصوف از ویژگی زبان تازی و پاره‌ای از زبانهای هندواروپایی است که گاه‌گاه به سراغ واژه‌های فارسی می‌آید، مانند: کارخانه معظمه، نامه‌صادره؛ هنرظریفه... و از واژه‌های اروپایی مانند: پاکت‌وارده، پست مبارکه، تلگراف واصله... و از واژه‌های جمع، مانند: راههای بعیده، گرفتاریهای عدیده، هنرهای اصیله... و...

خ - بردن واژه‌های فارسی به باب «مفعول» و ساخت «اسم مفعول» مانند: زلف مزلف، عینک معینک، کلاه مکلاه، لکه ملکوک، مهر مسهور... و از واژه‌های تازی قبض مقبض که به «مقبزه» برگردانده شده است برابر با «اخمو»... و از واژه‌های فارسی تازی شده دمگ یا دمق مدمق برابر با «نادان»....

واژه‌های فارسی بهرگونه که به انگاره‌های زبان تازی برده شود نادرست و نازیباست، مانند: «تخرخر» از «خر»، «تشرشر» از «شره»، «تمزمز» از «مزه»، «فیال» از «فیل»، «نرآد» از «نرد»، «نیاز» از «نیزه»... و...

د - پاره‌ای از واژه‌های فارسی به نادرست «تنوین» گرفته است، مانند: پیغاماً، جاناً، چهارماً، دوماً، رونداً، زیاناً، ژرفاً، سوماً، گاهماً، گزارشاً، گماناً، ناچاراً، ناگزیراً، نژاداً، نگاهماً... و...

همچنین است واژه‌های اروپایی، مانند: پرستیژاً، تلفوناً، تلگرافاً، فامیلا، متداً... و...

و بدین گونه است واژه‌های یونانی، مانند: قانوناً، قرطاساً، کابوساً؛ ناموساً... و... با آنکه این گونه واژه‌ها به انگاره تازی رفته است.

ذ - برخی از واژه‌های تازی با پساوند‌های فارسی پیوند یافته است، مانند: ادیبانه و اریبانه = فرهختانه، عاقلانه و فهمانه = بخردانه، عالمانه و فاضلانه = دانشمندانه، ماهرانه و حاذقانه = استادانه، مجلانه و محتشمانه = شکوهمندانه... فضلپرور و معارف‌پرور = دانش‌پرور و فرهنگ‌پرور، نفع‌پرست و وطن‌پرست = سودجو و میهن‌پرست... حاجتمند و قدرتمند = نیازمند و نیرومند، جفاکار و طلبکار = ستمکار و بستانکار، علمدار و غمدار = پرچمدار و آندوهدار، مفسده‌انگیز و الم‌انگیز = آشوبگر و آندوهگین، صبحگاه و ظهرگاه = پگاه و نیمروز... و...

ر - دوگروه از واژه‌ها را به شمار واژه‌های تازی نباید آورد: ۱ - واژه

واژه‌های همگونه دبیره واژه‌هایی است که در زبان فارسی و تازی یکسان نوشته می‌شود ولی در گویش و چم یا تلفظ و معنی بایکدیگر همگونگی ندارد، مانند:

واژه	چم در فارسی	چم در تازی
بلد	آشنا، راهنما	شهر
جهیز	آنچه همسر به خانه شوهر می‌برد	اسب چابک و تیزرو
تبار	دودمان	مرگ
رعنا	مردوزن زیبا و خوش اندام	زن خودپسند
زبل	زرنگ	سرگین
زخ	بدخوی	کینه، خشم
زکی	واژه آوایی برای شگفتی	مرد پاک و پاکیزه
زکیه	_____	زن پاک و پاکیزه
سایر	دیگر	گردان، گردش کننده
شعف	شادمانی	دیوانگی
غرور	خودپسندی	فریفتن
فتنه	آشوبگری	دلربایی
فقط	تنها، ویژه	همتای (لاغیر)
قالب	انگاره	گوسفندی که رنگش مانند مادرش نیست
کودن	تنبل، نادان	یابو، فیل
لقنا	چهره	دیدن
مخک	سنجه سیم وزر	ستیزه جویی
مزخرف	سخن نادرست	سیمینه گون
نخاله	زند، کودن	پوست و برگ درخت خرما که به زمین ریخته است

واله ناز، کرشمه شیفته، شیدا
 هوس هواپرستی، امید پوج دلهرگی، دیوانگی

واژه‌های دگرگونه، واژه‌هایی است که با دستکاری فراوان به زبان فارسی راه یافته است، مانند: بلکه = شاید (از «بل» تازی و «که» فارسی) «بله» و «بلی» = آری (از «بلی» تازی گرفته شده است و این واژه در آن زبان، تنها در پاسخ فرازهای پرسشی می‌آید و هرگز دنبال «نعم» گفته نمی‌شود)، تماشا = دیدن و نگاه کردن (در تازی تماشای = راه رفتن)، خیلی = فراوان و بسیار (از واژه «خیل» گرفته شده است و در تازی «خیل» برابر با گله اسب است)، عمو = برادر پدر (از «عم» تازی و «وو» فارسی)، برک = پارچه پشمین (از «بر» تازی و «ک» فارسی) قدک = کرباس، گونه‌ای از جامه کرباسین (از «قد» تازی و «ک» فارسی)، مجارا = ستیز کردن (در تازی مجاراة)، محابا = پرهیز کردن (در تازی محاباة)، مدارا = سازش (در تازی مداراة)، مداوا = درمان (در تازی مداواة)، ملا = آخوند و فرهیخته (از واژه «مولی» گرفته شده است و در تازی مولی برابر با سرور و بزرگوار است)، ولو = اگر چه (از «وو» فارسی و «لو» تازی)، یدک = دنبال، اسب دنباله‌رو (از «ید» تازی و «ک» فارسی).... و...
 ز - آوای بسیاری از واژه‌های تازی که در زبان فارسی به کار می‌رود دگرگونه شده است مانند:

فارسی	تازی	فارسی	تازی
مثبات	کَبَات	سلطه	مُسلطه
حجله	حَجَله	عذرا	مُعذرا
خلاف	خَلَاف	علاج	مُعلاج
مُخداعه	مُخداعه	عنان	مُعنان
زمام	زِمَام	عمامه	مُعمامه

فارسی	تازی	فارسی	تازی
لَعَب	لَعِب	مَغْلَطَه	مَغْلَطَه
مُحَال	مُحَال	مَلْعَبَه	مَلْعَبَه
مُحِبَّت	مُحِبَّت	مُزَهَّت	مُزَهَّت

و بیشتر واژه‌های «باب مفاعله» چون مزاجب، مصاحبت، معاشرت، معاملات خواه باوه، یاوه به کار رود به آوای زیر «ع» خوانده می‌شود، مانند: مزاجت، مصاحبت، مصاحبه، معاشرت، معاملات معامله، و همچنین است بیشتر واژه‌های ریشه «باب فعالة»، مانند ارادت اراده، رسالت رساله، زیادت زیاده، ژ - در به کار بردن برخی از واژه‌های تازی، میان تازیان و ایرانیان، همانگی فراوان یافته نمی‌شود، تازیان: ایضاح، بدایت، تصدیر، تفکیر، تنویع، توسیع، خاصه، رغم، طفولت، عامه، کل، مدنیت... و فارسیان: توضیح، ابتدا، صدور، تفکر، تنوع، توسعه، خصوصی، علی رغم، طفولیت، عمومی کلیه، تمدن به کار می‌برند.

این دوگانگی، مایه آن نیست که این گونه واژه‌ها از جرگه زبان تازی بیرون بیاید و رنگ فارسی گیرد.

س - برخی از واژه‌ها، با آنکه در زبان فارسی و تازی به دو گونه نوشته می‌شود ولی از یک چم و معنی برخوردار است، مانند: آینه، عاینه... ارایه عرابه... اوج، عوج... تراز طراز... توفان، طوفان... تومار، طومار... هوا، هوی... و...

در نوشتن این گونه واژه‌ها، اگر چه پاره‌ای نژاد فارسی دارد، و تازیان از پارسیان گرفته‌اند از به کار بردن نه واژ یا حرف که ویژه نگارش واژه‌های تازی و نمایانگر آواهای تجویدی عرب است پرهیز باید نمود

حروف و واژه‌های نهگانه که هم آوای آن در واژه‌های الفبایی فارسی یافته می‌شود چنین است: ث، ذ، ح، ص، ض، ط، ظ، ع، ق.

در نزد فارسی زبانان آوای این واژه‌ها از آوای «ز»، «ت»، «ع» جدا نیست ولی تازیان «ث» و «ص» را با آوای «س»... «ح» را به آهنگ «ه»... «ط» را به آوای «ت»... «ذ»، «ض» و «ظ» را به آهنگ «ز»... «ع» را به آوای «الف»... «ق» را به آهنگ «غ»... از گلوبیرون نمی‌دهند و واژه‌های «آتم و عاصم»، «آسیه و عاصیه»، «اثاث و اساس»، «غل و قل»... و... را به یک آوای نمی‌خوانند.

بزرگترین دشواری در نگارش واژه‌های ناسره فارسی آنست که باید از واژه‌ها یا حروف تازی بهره‌بری نمود.

این کار از دید «واژه‌نگاری» و «آواشناسی» درست نیست زیرا «واژه» از «آوای» پدید می‌آید و «دبیره» یا «خط» نگارگر آواست و بدین روی واژه‌های فارسی و تازی در دو گروه آوایی ناهمگونه جای دارند

فارسیان «زغ» که نمودار آهنگ برخوردار است و همانند «زغ»، «زاغ»، «زوغ» است به یک آوای می‌خوانند و به یک گونه می‌نویسند و بهره‌وری از پساوند های گوناگون چند واژه مانند: زغن (کلاغ کوچک)، زغند (غرش جانوران)، زغنگ (سکسکه) می‌سازند، ولی تازیان برشالوده آهنگ های گوناگونی که از گلو، پشت دندان، زبان چسبیده بر سق، به گونه های آرام، سخت، کوتاه و بلند بیرون می‌دهند «زغ» را به چند جور: زَغْ، زَغْ، ذَغْ، ذَغْ، ضَغْ، ضَغْ، ظَغْ، ظَغْ، زَقْ، زَقْ، ذَقْ، ذَقْ، ضَقْ، ضَقْ، طَقْ، طَقْ می‌نویسند و بهره‌یک از آن نامی دهند که پدید آورندگان آن آدمیان، جانوران، گیاهان هستند و از هر کدام یک یا چند واژه می‌سازند... انگیزه آنکه تازیان از نیروی واژه‌سازی بیشتری برخوردارند همین است.

ش - اگر در زبان فارسی، به بهره‌وری از نامهای یونانی، لاتین و اروپایی نیاز باشد گرفتن این گونه واژه‌ها از زبان بنیادی به چهره راستین واژه نزدیکتر است تا بهره‌مندی از واژگان تازی شده و معرب...

همچنانکه گفته شد، تازیان در واژه‌های بیگانه دست کاری بسیار می‌کنند

وواژه‌ها از ریخت می‌اندازند، برای نمونه:

«Thessalonique» بزرگترین شهر یونان در نزد ایرانیان «سالونیک» است و تازیان آنرا «صلونیقی» می‌گویند... جزیره «Crete» را ایرانیان «کرت» و تازیان «اقریطش» می‌نویسند و می‌خوانند...

«Cleopatre» شهبانوی مصر باستان را ایرانیان «کلوپاترا» و تازیان «قلاو فطره» می‌شناسند... «Periclea» سردار نامی یونان نزد ایرانیان «پریکلس» و پیش تازیان «اقرقلس» است... «Sicile» ایتالیا و «Norvege» اسکاندیناوی را ایرانیان «سیسیل» و «نروژ» و تازیان «صقلیه» و «نرباغه» می‌خوانند.

دستکاری دیگر تازیان در نگارش واژه‌های بیگانه است، آنان بر شیوه خویش آوای ت، س، ک را ط، ص، ق، می‌نویسند، مانند: اناطول، ایطالی، باطری بطرس، بطری، بلیط، صومالی، طایر، لاطاری، لاطین، مطر ولی ایرانیان که پای بند «تجوید» نیستند و واژه‌های ت و ط... س و ص و ث را به آوای «ت» و «س» می‌خوانند باید بدین گونه: اناتول، ایتالی، باتری، پترس، بتری، بلیت، سومالی، تایر، لاتاری، لاتین، متر بنویسند

فرجام این گونه تازیگرایی آن شده است که برخی از مردم یونان و روم، نزد ایرانیان دو نام دارند یکی نامی که از تازیان گرفته شده است و دیگری نامی که از راه یونان و روم به ایران رسیده است، مانند: انباذقلس (امپدکلس) (Empdoctes)... صقلاب (اسکلپیوس) (Asclepius)... هرقل (هراکلس) (Heracles)... و...

ازینروی درست نیست واژه‌هایی که تازیان از دیگران گرفته‌اند، بارنگ و ریخت و از گونه، در زبان فارسی به کار رود و به روش زبان تازی نگارش یابد.

این گونه واژه‌ها که برآستی، بیگانه‌تر از بیگانه است باید به چهره نخست باز گردد و نشانه و گرد تازیگرایی از رخسارشان زدوده شود.

همچنانکه به کار بردن واژه‌های تازی دور از پاکی و پالودگی زبان فارسی است نگارش واژه‌ها هم به شیوه تازیان درست نیست.

اگرچه ایرانیان در نگارش بسیاری از واژه‌های تازی دستکاری کرده‌اند ولی هنوز گروهی بدان را بندگان در نوشتن واژه‌های تازی باید با تازیان همسازی نمود و پا بر جای پای آنان گذارد. بی‌گمان رای این گروه همه پذیر نیست زیرا دگرگونی در نگارش واژه‌های فارسی روزافزون است و نوگرایی در این زمینه بیش از پیش، آنچه در نگارش دچار دگرگونی شده است چنین است:

۱- برخی از واژه‌های عبری را تازیان با آوای «کسیخته» و ایرانیان با آوای «کشیده» می‌خوانند ازینروی در زبان عربی «بی‌الف» و در زبان فارسی «باالف» نوشته می‌شود، مانند: ابرهیم، اسحق، اسمعیل، = ابراهیم، اسحاق، اسماعیل... بتازگی برخی از کشورهای تازی بدین شیوه دست یازیده‌اند.

۲- بسیاری از واژه‌های عبری و عربی که از آوای «الف کوتاه» و «الف بلند» برخوردار است، باالف نوشته می‌شود، مانند: زکوة، صلوة، مشکوة = زکات، صلات، مشکات، ... اعلی، تمنی، فتوی = اعلا، تمنا، فتوا... مبتلی، مقتدی، منتهی = مبتلا، مقتدا، منتها... عیسی، موسی، یحیی = عیسا، موسا، یحیا، صغری، عظمی، کبری = صغرا، عظما، کبرا... طه، پس = طاها و تاها، یاسین.

۳- «ت» را در بسیاری از واژه‌ها، تازیان گرد و ایرانیان دراز می‌نویسند، مانند: دقة، رحمة، زحمة = دقت، رحمت، زحمت... و... و چنانکه «ة» را «ه» بخوانند بدان گونه نویسند، مانند: اراده و ارادت، رساله و رسالت، شهره و شهرت، مصاحبه و مصاحبت... و...

در زبان فارسی، هريك از این واژه‌ها چم ویژه دارد، اراده = آهنگ

ارادت = دوستی ... رساله = نوشتار، رسالت = پیامبری ... شهره = نامور، شهرت = ناموری ... مصاحبه = گفت و شنود با رسانه‌های گروهی یا گفت و شنود دونفر، مصاحبت = هم‌نشینی ... و ...

۴- همزه را به گونه‌های گوناگون می‌نویسند گاه چون تازیان و گاه بادستکاری، مانند: جرات جرئت، هیات و هیئت، مساله و مسئله ... رأفت، شأن، مأمن ... براءة، بطء، قراءة = برائت، بطؤ، قرائت ... رؤوس، شؤون، مسؤول = رؤوس، شئون، مسئول ... مؤدب، مؤسس، مؤید ... رأس، بأس، یأس ... و ...

۵- همزه را در بسیاری از واژه‌های «جمع» و «اسم فاعل» به گونه «ی» می‌نویسند، مانند: سایل، قایل، نیل ... شمایل، فضایل، قبايل، ۶- همزه پایان بسیاری از واژه‌ها نه خوانده می‌شود و نه نوشته، مانند: ابتلاء، اجزاء، اقتداء، = ابتلا، اجزاء ... بقاء، شفاء، لقاء = بقاء، شفاء، لقاء ... ضعفاء، علماء، فضلاء = ضعفاء، علماء، فضلاء.

۷- برخی از واژه‌های پیوندی را تازیان جدا و ایرانیان سرهم می‌نویسند، مانند: ان شاء الله، علی حده، علی هذا، عن قریب = انشاء الله، علی حده، علی هذا، عن قریب.

۸- واژه‌های تنویندار را گاه به سیمای تازی و گاه بادستکاری می‌نویسند، مانند: ابدأ، عالماً، نسبتاً = ابدن، عالمن، نسبتن.

۹- «شده» بسیاری از واژه‌ها نه خوانده می‌شود و نه نوشته: مانند: محك، مصاف، هدیه، = محك، مصاف، هدیه.

بسیار روشن است که کنار گذاشتن و به کار نرفتن واژه‌های تازی هیچگونه

لرزشی بر نیاید زبان فارسی پدید نمی‌آورد همچنانکه پاره‌ای از واژه‌های پیوندی و ساده، تازی چون: آخر الامر، آناء الليل، ابد الدهر، الی یوم القیامة، بعید الحصول، بعید العهد، تعمیماً للفائدة، تیمناً و تبرکاً، حاش الله، حاضر - الذهن، جبل المتین، جبل الوریث، حسبة الله، خالی الذهن، ذنی الطبع، ذوی العقول ذوی القربی، رای العین، رطب اللسان، سبحه الله، ستار العیوب، سخی الطبع سهل الوصول، شدید اللحن، شمس الضحی، صائم الدهر، صعب الهضم، ضربان - الدهر، ضیق النفس، طابق النعل بالنعل، طرفه العین، طویل القامه، عروه - الوثقی، علی الاطلاق، علی رؤوس الاشتهار، علی سبیل الندره، علی السویه، علی العمیا، علی الفور، غراب البین، فصل الخطاب، فی الجملة، فی الحقیقه قاضی الحاجه، قاضی القضاة، قره العین، كحل البصر، کریم النفس، لا یرال، لم یزل، لوحش الله، لین العریکه، لین المزاج، مالایطاق، متحد الشکل، متحد المال، متوکلاً علی الله، محموده الخصائل، مرضیه السجایا، نادر - الوجود، نرف الدم، نصب العین، وجیه المله، وکیل الرعایا، هادم اللذات، یوم البعث، یوم الجمع، یوم العقاب ... و ...

آثم، آجل، آمل، آمن، احوط، احصاء، اخطاء، اصطفاء، بأس، بائث، بارقه، بیص، تربص، تعاتب، تعسف، تغشی، تخین، ثقافت، ثقبه، ثمین، جائع، جبایت، جحف، جهول، حائط، حتف، حزیم، حموضت، خاطف، ختل، خطوة، خصیبت، داو، دراعه، دمع، دیت، ذاهب، ذراع، ذریعه، ذهول، راتبه، ربقه، رهیق، ربعان، زاهل، زعاف، زواج، زهوق، سائقه، سحق، سلیله، سیمّا، شارق، شراع، شقاء، شنت، صائز، صرامت، صمات، صیاغت، ضارح، ضجه، ضجرت، ضیاع، طاعن، طرفه، طمأنینه، طیش ظافر، ظلام، ظلم، ظهارت، عاصم، عقار، عنود، عیاذ، غاذی غین، غشاوت، غیاث، فائز، فحل، فصد، فوز، قابض، قتل، قرحه، قلق، کافه، کحل، کد، کمون، لائم، لمح، لمعان، لهیف، مالح، مثاله، مشمتر

ملطفه، نائره، نجاح، نشاة، نهوض، وازع، ورع، وغا، ویت، هائل، هجاه
هلم، هیمنه، یائس، یسار، یم، یمین ... و ...
که تا پنجاه سال پیش به کار می رفت و اکنون همگی با گروهی از آنان،
کنار گذاشته شده است. نتوانسته است لغزشی در بنیان زبان فارسی فراهم
آورد.^{۱۲}

پانوشت ها :

- ۱- نخستین برگه که از انجیل بدست آمده است در سال ۱۴۰ مسیحی نگارش یافته است
- ۲- تاریخ البجایتو، نوشته ابوالقاسم عبدالله بن علی محمد کاشانی، در سده هشتم اسلامی
- ۳- المعجم فی معاییر اشعار العجم، نوشته شمس الدین محمد قیس رازی، در سده هفتم اسلامی.
- ۴- صحاح الفرس، نوشته محمد بن هندوشاه نخجوانی، در سده هشتم اسلامی.
- ۵- تاریخ بخارا، نوشته ابوبکر بن محمد بن جعفر نرشخی، برگردان ابونصر احمد بن محمد بن نصر قباوی، کوتاه کرده: محمد بن زفر بن عمر... در سده چهارم و پنجم اسلامی نگارش یافته و برگردان شده است.
- ۶- سعدی، شیخ مصلح الدین سخنور نامی ایران، سراینده بوستان و نویسنده گلستان و گوینده گونه های گوناگون سرایش (تازی و فارسی، ترانه، چامه، چکامه، داستان) در سده هفتم اسلامی می زیسته است.
- ۷- بابا طاهر عریان از مردم همدان و از سرایندگان سده چهارم ایران است. بابا طاهر عریان، پس از کمال الدین پندار رازی (در گذشته سال ۴۰۶ اسلامی) که به گویش دیلمی ترانه می سروده است، دومین سراینده ترانه به زبان محلی است. سروده های بابا طاهر به زبان فارسی و بیشتر ترانه های او به گویش رازی است، به گفته نویسنده «مجمع الفصحاء» بابا طاهر، فزون بر سرایندگی، به نویسندگی نیز می برداشته است و ازو یادگاری در «کتابخانه اکسفورد» به جای مانده است... بابا طاهر در سال ۴۱۰ اسلامی در می گذرد.
- ۸- خیام، ابوالفتح عمر بن ابراهیم، ترانه سرای نامی ایران، در نیمه دوم سده پنجم و نیمه نخست سده ششم اسلامی می زیسته است

- ۹- فردوسی، ابوالقاسم احمد بن اسحاق شرفشاه، داستان سرا و جامه سرای نامور ایران و سراینده شاهنامه، در سده چهارم اسلامی می زیسته است
- ۱۰- پاره ای از واژه های فارسی که به شیوه تازیان جمع و به کار بسته می شود چنین است: استاد اساتید، درویش درویش، دفتر دقاتر، دکان دکاکین، دهقان دهاتین، کفل اکفال، میدان میادین، نوه نواده... در بیان درآینده، مرزبان مرزابه!
- ۱۱- در روزگار پیشین، «ه» نشانه مادینگی تازی یا تانیث عربی، گاه بگناه، به کار گرفته می شد ولی کوتاه گاهی است که نویسندگان گرد این آیین نازیبا نمی گردند:
- «چون دید که بنده کمینه و چاکر کهنه به شکر نعمت رطب اللسان، و در محبت دولت ثابت الجنانم زبان فصیح به کلام ملیح بگشود و فرمود....»
- «مکاتبات رشیدی، نوشته خواجه رشید الدین فضل الله»
«سده هفتم اسلامی»
- ۱۲- با آنکه بتازگی «یت» مصدری از پایان پاره ای از واژه های فارسی اقتاده است ولی هنوز واژه هایی با این دنباله تازی به کار می رود، مانند: بدیت، خربت، دوئیت، زئیت سگیت، مردیت، مردمیت و از واژه های ترکی، مانند: خانیت، خانمیت، بیلاتیت
- ۱۳- بسیاری از واژه های پیوندی تازی که تا پنجاه سال پیش سر زبان و نوک خامه گروهی از بزرگان و سرآمدان بود این روزها دیگر به کار گرفته نمی شود و جای شان در زبان فارسی تهی است، مانند: دارالاماره، دارالامان، دارالانشاء، دارالایتام، دارالبدایع، دارالبقا، دارالبوار، دارالتحریر، دارالترجمه، دارالثواب، دارالحدث، دارالحرب، دارالجزن، دارالحکومه، دارالخلافت، دارالخلد، دارالرضاعه، دارالسعاده، دارالسلام، دارالسلطنه، دارالشفاء، دارالشوری، دارالصفاء، دارالضرب، دارالضیافه، دارالطباعه، دارالعباد، دارالعجزه، دارالعذاب، دارالعلوم، دارالغرار، دارالفناء، دارالفنون، دارالقرار، دارالقضاء، دارالقمامه، دارالکتاب، دارالمؤمنین، دارالمجانین، دارالمساکین، دارالمعلمین، دارالملک، دارالموز، دارالتدوه، دارالتعمیم.
- «دار» واژه فارسی وریشه اوستایی آن «داور» است برابر با «پایه»، «بنیاد»، «خواست» «چوب راست»، «درخت»، از آن واژه های: دارا، دارایی، داربست، دارکوب، دارن، (چوبی)، دارنا، دارنده، دارندگی، دازو، داروک، دازوربد (شکوه)، دارودرخت، دارودسته، داروندار، داره (هاله)، داریشن (نگاهداری)، داریوش، گیرودار ساخته شده است. و از پسوند «دار» بیش از سدها واژه پدید آمده است، مانند: دیندار، رازدار، سرمایه دار، نگه دار... و... تازیان این واژه را گرفته اند و برابر با «خانه» به کار می برند

ای زبان پارس در گریبان
رنگینی، روی لقمه پارس

پالایش زبان پارسا

تاختی از خاور

«شان - یوی» یا «هون» ها تیره‌ای از مردم چین بودند که در پی فشار فرمانروایان چین از آن سرزمین رانده و به بخش‌های جنوبی و باختری آسیا سرازیر می‌شوند، این گروه در سده ۴، ۵، ۶ مسیحی برای کشورهای هند، ایران و سرزمین‌های اروپا در دسرهای فراوان فراهم می‌آورند و تیره‌ای از آنان به فرماندهی «آتیلای» (Attila) تادل اروپا پیش می‌روند.

زبان نژادهون (Hun) شاخه‌ای از آلتایی (Altaic) بود که ترکی، مغولی، تونگوزی را در برداشت و زندگی آنان بازتابی بود از جنگ و خونریزی، کشت و کشتار، شکار و ویرانگری، میخواری و هرزگی ...

در کنار این تیره ویرانگر، گروه دیگری در میان کوه‌های آلتای و سیحون زندگی می‌کردند که به نام دورک (Dürk) یا ترک خوانده می‌شدند. ترکان شهرنشین بودند و اگرچه در زبان باهون‌ها نزدیکی داشتند ولی در دست‌اندازی به سرزمین‌های دیگران چون آنان، به کشت و کشتار نمی‌پرداختند.

دیگر از تیره‌های ترک، آلان‌ها، تاتارها، تنغوران، قباچاقاین، قراختاییان و مغولان بودند که در سرزمین پهناوری که دنیپرو بالخاش، مغولستان و چین باختری، سبیری خاوری و رود آمور، آسیای میانه و آمودریا را در برداشت به‌گونه پراکنده و دور از هم زندگی می‌کردند، و با جنگ و گریز و تاراج

وستیز روزگار را بسر می بردند.

پاره‌ای از تیره‌های ترك، بدانروی، که در همسایگی ایران، می زیستند مایه آزار ایرانیان می شدند و هرچندگاه یکبار، به مرزهای ایران تاخت و تاز می کردند و به کشت و کشتار و یغما و تاراج دست می زدند.

در نیمه دوم سده ششم مسیحی، در دوره پادشاهی انوشیروان ساسانی هون ها و ترك‌ها در گریه‌های فراوان برای ایران فراهم می آورند، به گونه‌ای که بیشتر کوشش ایرانیان به جلوگیری از تاخت و تاز آنان پایان می پذیرد.

هون‌ها و ترك‌ها، در سازش با سستیز با ایرانیان، گروهی واژه ترکی سرازیر زبان فارسی می کنند که، در درازای دوران، رنگ فارسی می گیرد و هم رنگ واژه‌های فارسی می شود... شناخت این گونه واژه‌ها بدشواری انجام پذیر است.

بی گمان واژه‌های تورانی که در پی دوران خموشی ایران و فرمانروایی اشکانیان به زبان فارسی راه می یابد در برابر واژگان ترکی که در دوره ساسانیان به این زبان می آید درخور نگرش و سنجش نیست و جایی برای گفتگو نمی گذارد.

فرمانروایی ترکان چون غزنویان و سلجوقیان، قراختاییان و خوارزمشاهیان و تاخت آوری تاتاران چون چنگیزیان، ایلخانان و تیموریان بر ایران، زمینه را برای راهیابی واژگان ترکی فراهم می کند.

گرایش خاندان صفوی، افشاری، قاجاری به زبان ترکی نیز مایه خود نمایی گروهی واژه ترکی در سخن فارسی می گردد.

با آنکه دوران فرمانروایی ترکان پیش از تازیان است ولی واژه‌های ترکی به فراوانی واژه‌های تازی به زبان فارسی راه نمی یابد و مایه آلودگی نمی شود.

انگیزه‌های راهیابی بیشتر واژه‌های تازی را می توان چنین کوتاه و فشرده کرد:

الف- تاخت و تاز تازیان بر «دین» استوار بود و دین اسلام بر پایی «برادری و برابری» را نوید می داد و این آرزویی بود که ایرانیان را بر آن می داشت زمینه چیرگی تازیان را هموار کنند و در کنار آنان برای برادری و برابری پی افکنی نمایند.

ب- تازیان، از خاور و باختر، در همسایگی ایران و روم می زیستند و این دو سرزمین از فرهنگی ژرف برخوردار و بهره‌مند بود، بدین روی تازیان می خواستند، به پیروی و برای برابری با فرهنگ ایران و روم، فرهنگی برای خود به سازند و بار «خواری» بی فرهنگی را از دوش فرو گذارند ناگزیر به ساخت یک « فرهنگ دینی » پرداختند از نیروی « به ساخت « فرهنگ اسلامی » کوشش نمودند و بدین گونه، هم، همه را به زبیر سایه یک فرهنگ در آوردند و، هم، از راه راست بیرون نرفتند.

پ- در ساخت « فرهنگ اسلامی » چون آرمانی اسلامی بود ایرانیان و رومیان هنبازی می نمودند، در این انبازی ایرانیان پیشاپیش دیگر مسلمانان بودند... روشن است که نه برای تازیان بلکه برای اسلام.

ت- زبان تازی، زبان رسمی و زبان نخستین مسلمانان بود و زبان فارسی زبان مردم ایران.

ث- فرمانروایان عباسی به سرزمین‌های اسلامی نگرش ژرف داشتند و بر کارهای کشورهای گشوده شده رسیدگی می کردند و در نگاهداری راه و روش تازیان پافشاری می نمودند.

دست اندازی ترکان و تاتاران به ایران بگونه‌ی جدا از تازیان بود زیرا:

۱- تاتاران و برخی از ترکان به «دین» استواری نداشتند و گروهی از آنان بی دین بودند و پس از رسیدن به فرمانروایی به پذیرش اسلام یا مسیحیت تن در می دادند.

۲- هرگز در اندیشه آن نبودند « فرهنگ ترکی » برای خود بسازند زیرا

خوبستن را دارای فرهنگی ژرف و نژادی کهن می‌دانستند و تنها به سروده سرایندگان و نوشته نویسندگان ایرانی که به نیایش و ستایش آنان می‌پرداختند بسنده می‌کردند.

۳- در تاخت و تاز تاتاران و ترکان یغماگری و خونریزی آرمان نخستین بود نه برپایی برادری و برابری، در این دوره «برادری و برابری» هوایی بود که به زور شمشیر از سر مردم ایران می‌پرید و «مرگ و نیستی» ارمغانی بود که مردم ایران را به جای خود می‌نشانید.

۴- آزار و شکنجه‌های فراوان و کشت و کشتار بسیار، مردم را از ترک و تاتار گریزان و از زبان آنان بیزار می‌کرد به ویژه آنکه هیچ انگیزه درونی و همگانی برای گرایش و پذیرش فرمانروایی تاتاران و ترکان یافته نمی‌شد... بدین روی گرایش به زبان تازی نیز بیشتر می‌شد.

۵- سلجوقیان دو کار نیکو کردند، نخست آنکه زبان فارسی را زبان رسمی و زبان درباری نمودند، دیگر آنکه به زنده نمودن فرهنگ دوره ساسانی پرداختند، و این هر دو به زبان فارسی جان تازه داد و جلوی سرازیری و به کار بردن بسیاری از واژگان ترکی را گرفت.

۶- فرمانروایان ترک، باژگونه و برعکس تازیان که از بغداد دستور می‌گرفتند، با ستاد فرماندهی مغولستان و قباچاق پیوند نداشتند و در کشورداری آزاد و خودرای بودند بدین روی آسانتر و زودتر با ایرانیان سازش می‌کردند و شبیه زندگی مردم ایران را می‌پذیرفتند و با فارسی‌زبانان کنار می‌آمدند، همچنانکه غزنویان و سلجوقیان، با آنکه از نژاد ترک بودند، به زبان فارسی گرایش فراوان داشتند و غوریان در افغان، قراختاییان در کرمان و سلغریان در فارس بدین زبان مهر می‌ورزیدند و نویسندگان و سرایندگان را گرامی می‌داشتند.

زبانی که هون‌ها، هیاطله، ترک‌ها، غزها، غزنویان، سلجوقیان، قراختاییان، خوارزمشاهیان، چنگیزیان، ایلخانان، تیموریان بدان سخن می‌گفتند شاخه‌هایی از زبان «آلتایی» بود که به گروه زبان‌های ترکی، مغولی، تونگوز (تنغوز) بخش می‌شود.

اگرچه زبان‌های ترکی، مغولی، تونگوز با یکدیگر ناهمگونگی فراوان دارد ولی از یک خانواده است، پاره‌ای از ویژگی‌های این زبان چنین است:

۱- واژه‌های ساده و گروهی یا مفرد و جمع بخوبی روشن نیست.

۲- دسته‌بندی واژه‌ها به نرینه، مادینه و کماسه یا مذکر، مونث و خنثی بگونه‌ای که در پاره‌ای از زبان‌های هند و اروپایی-مانند آلمانی یافته می‌شود در زبان آلتایی جایی ندارد.

۳- شنا سواژیا حرف تعریف ندارد.

۴- فروزه و فروزیده یا صفت و موصوف با یکدیگر هماهنگی ندارد.

۵- نام و فروزه یا اسم و صفت بروشنی شناخته نمی‌شود، مگر در

فرازاها....

۶- کار واژه پیوندی یا فعل ربط ندارد.

۷- ریشه کار واژه یا فعل همان رویه دستوری یا وجه امری است که مانند

نام یا اسم به کار گرفته می‌شود.

۸- برتر فروزه یا صفت عالی ندارد.

۹- پرسه واژ یا حرف استفهام در پایان فرازمی آید.

۱۰- فروزه پیش از نام و قید پیش از کار واژه می‌آید یا صفت مقدم بر اسم

و قید مقدم بر فعل می‌شود.

۱۱- نشنا کار واژه یا فعل مجهول ندارد.

۱۲- پسوندها، بیشتر، کار کار واژه یا فعل را انجام می‌دهد و فراز یا

جمله را پدید می‌آورد.

همچنانکه گفته شد راهیابی واژه‌های ترکی به زبان فارسی به‌کندی انجام می‌گیرد و به‌تندی نیز کنار گذاشته می‌شود و اگر گرایش برخی از شاهان قاجار نبود شماره این‌گونه واژه‌ها، در پایان سده سیزدهم اسلامی، به یک دهه سده‌های پیشین می‌رسید.

گروهی از واژه‌های ترکی پس از سده نهم اسلامی از زبان فارسی کنار گذاشته می‌شود زیرا انگیزه‌ای درونی برای به‌کار بردن این‌گونه واژه‌ها در نویسندگان و سرایندگان در میان نبوده است، فزون بر آن، کنار گذاشتن واژه‌ها ترکی آسانتر و بی‌دردسرتراز رها کردن واژه‌های تازی است.

واژه‌های تازی به‌گونه گروهی (اسم، فعل، حرف) به زبان فارسی آمده است ولی واژه‌های ترکی به‌گونه تکی، برای نمونه: برابر دروغ در ترکی «یالان» و در تازی «کذب» است، از زبان ترکی همین یک واژه به زبان فارسی آمده است: یالان پهلوان = پهلوان دروغین (به‌شیوه زبان ترکی فروزه پیش از فروزیده آمده است)...

از زبان تازی از ریشه «کذب» هشت واژه به زبان فارسی آمده است: کذب، کاذب، کاذبه، مکذب، مکذبه، تکذیب، کذاب، اکاذیب.

واژه‌های ترکی که به زبان فارسی راه یافته است و هم‌اکنون، در کنار واژگان فارسی جای دارد به چند گروه بخش می‌شود:

نام‌ها، این گروه از واژه‌های ترکی که پاره‌ای نام و بسیاری نام خانوادگی مردم ایران است بر سه دسته است.

دسته نخست نام‌هایی که ریشه ترکی دارد و بگونه ساده یا پیوندی به کار می‌رود، مانند:

اتسز، ارسلان، ارغون، اصلان، افراسیاب، بابر، بایدو، بقرا، بهادر،

بیوک، ترکان، توران، تیمور، جفتا، جلایر، چنگیز، خاقان، زانیج، سلجوق سلغر، سنجر، سنقر، طغا، طغرل، طوغان، غازان، قاور، قیدو، منکو، هلاگو، ... و ...

آتابای، اتابک، البتگین، التوتاش، ایلخان، ایلدگز، باتمانقلیچ، بایسنقر، بکتاش (بیک‌تاش)، تیمورتاش، خانلر، سبکتگین، قراتگین، قراگوز قلیچخان، نوشتگین ... و ...

دسته دوم نام‌هایی که از پیوند واژه‌های ترکی و تازی پدید آمده است، مانند:

ایبوردی، احمد بیک، اله قلی، اللهوردی، امامقلی، اماموردی، امیر اصلان، امیر تاش، امیر تیمور، جعفرقلی، حسنقلی، حسینقلی، حضرتقلی، حیاتقلی، حیدر بیک، حیدر قلی، رضاقلی، سلیمان بیک، عباسقلی، علیقلی، مراد بیک، محمد بیک، محمد قلی، مصطفی‌قلی، مهدیقلی، نجفقلی ... و ...

دسته سوم نام‌هایی که از پیوند واژه‌های ترکی و فارسی پدید آمده است، برخی از این واژه در ایران و پاره‌ای از آن در ترکیه به کار می‌رود، مانند:

شاهقلی، قلی پور، قلی‌زاده، قلی‌نژاد، قلی‌نیا، فرهاد بیک، فریدون بیک، کامران بیک.

پساوندها، گروهی از واژه‌های ترکی بگونه پسوند به کار می‌رود، در این بهره‌گیری، دستکاریهایی نیز می‌شود، برای نمونه:

«اغلی» به «غلی» یا «قلی» «باش» به «باشی» «بیگ» به «بیک» و «بک»، «تگین» به «تکین»، «جی» به «چی» (ترکان)، برای «ج» آوایی میان «ج» و «چ» دارند که ایرانیان آوای «چ» را برگزیده‌اند، «قیز» به «قر» برمی‌گردد، مانند:

اغلی = پسر: دای‌اغلی «دایقلی» = پسردایی ... خال‌اغلی «خالقلی» =

پسر خاله ... عم اغلی «عمقلى» = پسر عمو.

باجی = خواهر: شاباجی ... گلباجی ... ملاباجی.

باش = سرور، فرنشین یارئیس: آبدار ، آبدار باشی ... آشپز، آشپز باشی ... ده، دهباشی ... وبگونه پیشوند، مانند: باش وزیر = نخست وزیر بیک (سرور) : بهمن بیگ ، رستم بیک، گنده بك ... و در پیوند با «م» نشانه مادینگی ترکی می شود: بیگم = زن بزرگ، مانند: رخساره بیگم، گلنار بیگم، گوهر بیگم (رخسار بگم ، گلنار بگم ، گوهر بگم).
تاش = یار، دوست و همشهری : بهتاش ، فرتاش، مهرتاش.
چی = برابر با «گر» و «ی» سنجه یا نسبت: آهنچی ، ابریشمچی ، دستمالچی.

خان = سرور: اردشیر خان، مهران خان، هرمزخان ... و در پیوند با «م» نشانه مادینگی ترکی می شود: خانم = زن بزرگ مانند: پروین خانم، شهین خانم، مهین خانم.
قز = دختر : دایقزی = دختر دایی ... خالقزی = دختر خاله ... عمقزی = دختر عمه ...

لو = برابر با «ی» نسبت: اسکویلر، بیکلر، خویلر.

لو = برابر با «ی» نسبت : آریتلو ، شادلو، کنگرلو ... و این واژه برابر با واژه «ایل» ترکی هم هست، مانند: افشارلو، تکشلو، کهنلو = تیره افشار، تیره تکش، تیره کهن.

وردی = دهمش و بخشش: خداوردی، تاروردی، شاهوردی.

واژه ها واژه های ترکی را می توان به دو دسته بخش نمود ، یکدسته واژه هایی که رنگ و رخ آنان دگرگونه شده است و دسته دیگر واژه هایی که با چهره ترکی به کار می رود؛ از گروه نخست:

آبجی = کوتاه شده «آباجی» ... و «آباجی» دگرگونه «آغاباجی»

است، برابر با خواهر.

آجیل = برگردان «آجیل» است، «آجیل» و «آج» کارواژه دستوری یا فعل امر ترکی به چم «بگشای» است و چون پسته، تخمه، فندق که برای خوردن نیاز به گشودن دارد بدان نام «آجیل» داده شده است.

آذوقه = گرفته شده از «آزوق» برابر با توشه.

اباغ = در ترکی به چم «جام شراب» ... در فارسی برابر با دوستی و یگانگی. چاق = در ترکی به چم «گناه» و «زمان» ... در فارسی برابر با قربه و تنومند. چقر = کوتاه شده «چاقار»، برابر با سخت. چلو = کوتاه شده «چلاو» برابر با برنج پخته و دم کرده.

چول = در ترکی بیابان بی کشت و بی کاره ... در فارسی برابر با تنگدستی.

قاشق = کوتاه شده «قاشیق».

قالی = دگرگونه «قالین».

کمک = کوتاه شده کومک.

کوچک = کوتاه شده کوچوک.

لالا = در ترکی به چم «آله» ... در فارسی آوازی است که لاله ها برای خواباندن کودکان می خوانند.

لولو = نام تیره ای از مردم چین ... نام کسانی که از چین برای پرستاری کودکان و کارگری در خانه ها به ایران می آمدند و نامی که برای ترساندن کودکان به کار می رفت ... تازیان این واژه را «لؤلؤ» کرده اند.

یابو = در ترکی به چم «برو» ... در فارسی نام یکی از ستوران و چارپایان. یخه = دگرگونه «یقه».

بسیاری از این واژه ها با کمی دگرگونی در ترکی عثمانی اهم یافته می شود.

آبجی، آچار، آرخالق، آغل، آغاسی، آقا، اتاق^۲، اجاق، اردو، الاغ، الگو، اوغور، اباغ، ایل، باتلاق، باجنق، باسلق، بشقاب، بلدرچین، بلوک، بنچاق، بیگ، بیگم، پانوغ، تاتار، تبق، تخماق، ترخان، توتون (تن)، تومان، تیول، جار، جاجیم، چاپار، چاق، چاقو، چاقشور (چاقچور)، چپاول، چپق، چپو، چخماق، چکش، چکمه، چلتوک، چماق، چمباتمه، چول، خاتون، خاقان، خان، خانم، داداش، داروغه، دده، دکمه، دلمه، دوز^۲، ساج، ساچه، ساخلو، سقلمه، سورتمه، سوغات، سوگلی، سیوروسات، شپلاق، شلتاق، شلوغ، طغرا، غاز، غداره، غوج (فوج)، فشنک، قاب، قابلمه، قابو، قاتق، قاتمه، قاج (قاش)، قاجاق، قارج، قاز، قاش، قاشق، قاطر، قاق^۲، قال، قاوت، قایق، قیراغ، قراول، قرق، قرقاول، قرمز، قرمساق، قرمه، قروت، قزاق، قزلباش، قشلاق، قشو، قشون، قلقماق، قلدر، قنداق، قو، قوش، قوطی، قیچی، قیسی، قیطان، قیقاج، قیماق، قیمه، کرپی، کُرک، کُرکوک، کوک، گمرک، گبروانکه، لچک، لقانطه، لو^۲، مارس^۲، یالقوز، یراق (یراغ)، یرتمه (یورتمه)، یرغه (بورغه)، یرلیغ، بساول، یواش، یورش، یونجه، ییلاق... و...

پاره‌ای از واژه‌ها مانند: چار، قبان، قورباغه، قورخانه، نوکر را نباید به‌شمار واژه‌های ترکی گذاشت زیرا «چار» از واژه آوایی «جر» و «قبان» از «کبه» فارسی گرفته شده است... کبان... که ترازو...
«قور» یک واژه آوایی است که بنیادگر واژه‌هایی مانند «قورباغه»، «قورخانه»، «قوری» است. گونه دیگر این واژه در زبان فارسی، «غر» و «غرغر» است که غران، غرش، غرنده از آن گرفته شده است.

«نوکر» را پاره‌ای واژه ترکی مغولی به‌شمار می‌آورند و گروهی آنرا کوتاه شده «نوکار» می‌دانند، در جامع‌التواریخ رشیدالدین فضل‌الله و تاریخ

جهانگشای جوینی، به‌گونه، نوکار آمده است، برابر با دوست و کارگزار:

«تولوی‌خان اکثر اوقات ملازمت پدر می‌نمود و چنگیزخان در جمیع ابواب مشاورت مهمات و مصالح کلی و جزوی با اومی بود و او را نوکار می‌گفته...»

«جامع‌التواریخ»

«او را... پایزه سرشیرداد و نایمتهای و ترمتهای را به نوکاری او معین گردانید.»

«تاریخ جهانگشای»

بیشتر واژه‌های ترکی که از سده ۵ تا ۹ اسلامی به زبان فارسی راه می‌یابد، در کوتاه‌گاه، جای خویش را به واژه‌های فارسی می‌دهد و آنچه اکنون، تک و توك، بر سر زبان‌هاست واژه‌هایی نیست که برابر فارسی ندارند یا برابرگزینی آن به کوشش و جنبش فراوان نیاز دارد... واژه‌های بیکاره‌ای است که با کمی تلاش می‌توان به زندگی آنان پایان داد و زبان را از آلودگی‌های بیهوده رهایی بخشید.

روزی، برای فراهم آوردن يك نوشته دوپست برگ بیش از یک‌هزار و دوپست واژه تازی و نزدیک به هشتاد واژه ترکی به کار می‌رفت، ولی امروز هزار و دوپست واژه به هفتصد هشتصد واژه و هشتاد واژه به چهار پنج واژه کاهش یافته است زیرا مردم نه به واژه‌های ترکی و تازی گرایش نشان می‌دهند و نه از آن سردر می‌آورند، و برای نمونه از این فراز پر از واژه تازی و ترکی:

«بعد از تقدیم خدمات ایلخانی معروض رای قرولتای خسروانی گورکانی آنکه در این ولانامه یرلیغ ختامه، مصحوب ذوالمجد و

المعالی بوردق بهادر خلکانی زید قدره و رزقت سلامتہ، در بہترین ایام بدین محب مستہام در رسید...»

«منشات فریدون بیک»

کتر دانش آموخته‌ای چیزی درمی‌یابد.

همانند واژه‌های ترکی این فراز، در نوشته‌های سده هفت و هشت و نه، به‌ویژه نوشته‌های تاریخی که برای ایلخانان و فرمانروایان ترک نوشته شده است، کم و بیش دیده می‌شود، مانند:

آشاق، آغاجی، آلاچیق، اروغ (اروق)، الغ (اولوغ)، اوشاق، اولوس، ایپکچی، ایراخته، ایرماق، ایغاق، ایل، ایلچی، ایلغار، ایناق، باغی، بالیغ، باورچی، بخشی، بیتکچی، تپق، ترغو (طرقو)، تمغا، تمغاچی، تنسوق (تنگسوق)، چپاول، چپق، چوچق، چول، چوقا، سورامیشی، سیور غامیشی، سیوروسات، طورقاق، عمرم، غجرچی (قجرچی)، قام، قشلاق، قرغان، قوریلتای، قیزیق، کشیک، کشیکچی، گوزل، یارغو (یرغو)، یاسا، یالان، یام، یامچی، یرلیغ، ییسون، ییلاق.

این واژه‌ها، در پی آنکه نیروی فرمانروایی ترکان و تاتاران روبه‌نیستی و ناتوانی می‌نهد، یکی پس از دیگری از میان می‌رود و انگشت‌شماری از آن برجای می‌ماند.

از نیروی کنار گذاشتن این پیرایه‌های ناپیرا و زیورهای نازیبا نه تنها مایه زشتی و سستی‌زیان نمی‌شود بلکه به‌پاکی و شیرینی‌زیان هم کمک می‌کند، به‌ویژه آنکه این گونه واژه‌ها یادآور دورانی است دردناک و خاری است بر چشم ایرانیان، زیرا نمودارتاخت و تازی‌ستمگرانه و کشت و کشتاری ناجوانمردانه است و گرافه نیست اگر گفته شود جایگزینی هر یک از واژه‌های ترکی در زبان فارسی به‌بهای خون هزاران آریایی پاک سرشت و ایرانی نیکومنش انجام گرفته است.

پانوشت‌ها :

۱ - «ترکی عثمانی» هم اکنون زبان مردم ترکیه و یادگار دوران چیرگی تاتاران بر آن سرزمین است و با «ترکی مغولی» نامگونگی‌های کمی دارد مانند:

ترکی عثمانی	ترکی مغولی
آغاج	آغاج
بیل	جیل
گوموش	قوموش
صاج	چاش

۲ - اتاق، اوتاق، اوتاغ در نخست «وئاق» بوده است که امروز بگونه «اتاق» یا «اطاق» به کار می‌رود، در سده‌های ۷، ۸ اسلامی «اوتاغ» می‌نوشته‌اند.

وئاق نزد ترکان به چم چادر و خرگاه است و تازیان آنرا برابر «حجره» به چم جایگاه آرام و جای آرامش (محل اطمینان و وثوق) به کار می‌برند، ایرانیان چهره‌واژه‌ها از ترکان و چم آنرا از تازیان گرفته‌اند.

«چون به «وئاق» باز آمدم سرهنگی را دیدم با چهار پیاده که در وئاق من آمدند و گفتند بر خیز که ترا وزیر می‌خواهد....»

«سیاست نامه»
 آلوده منت کسان کم شو تايك شبه در «وئاق» توانست
 ای نفس برسته قناعت شو کانجا همه چیز نيك ارزانست
 «سعدی»

۳ - «دوز» گونه‌ای از بازی است

۴ - «قاق» زمین خشک و بی‌کاره.

۵ - «لو» گونه‌ای از بازی گنجه است.

۶ - «مارس» در فارسی نام «بهرام» در تازی نام «مریخ» و در یونانی نام «خداوند جنگ» است، ترکان این واژه را از یونانیان گرفته و بر روی «برنده بازی» گذاشته‌اند.

۷ - برواژه‌های ترکی، نام پاره‌ای از روستاها، رودها، کومه‌ها را باید افزود که تاکنون برای برگرداندن آن به فارسی کوششی انجام نگرفته است، مانند: قزلجه، یالقوز آغاج... آجی‌چای، قره‌سو... آلاداغ، قره‌داغ.

ای زبان پارسی در کتب باش
ره‌کنشی راه تاجم وار باش

پالایش زبان پارسی

ارمغان فرنگ

گروهی گمان می‌کنند چون زبان فارسی و بسیاری از زبان‌های اروپایی از ریشه «آریایی»^۱ یا «هند و اروپایی»^۲ است از نیروی دادوستد و اژه میان این گروه از زبان‌ها گرفتاری به بار نمی‌آورد.

پوشیده نیست که زبان نخستین «The proto Language» ایرانیان و بسیاری از اروپاییان «آریایی» است ولی این زبان پس از آنکه از زادگاه و پدیدگاه خود بیرون می‌آید و از راه ایران به قفقاز، روسیه و اروپا می‌رود دستخوش دگرگونی می‌گردد و با سرشت مردم سرزمین‌های گوناگون سازگار و در هر جا به نامی خوانده می‌شود: اسلاو، آلمانی، یونانی، لاتین... و...

از نیروی زبان «آریایی» را به «آسیایی» و «اروپایی» بخش می‌کنند و بخش آسیایی: هندی، ایرانی و ارمنی را در برمی‌گیرد و بخش اروپایی: سلت^۳، آلمانی^۴، آلبانی^۵، اسلاو^۶، یونانی^۷، و ایتالیایی^۸ را در بردارد، و از هر یک از دو گروه آسیایی و اروپایی شاخه‌های فراوان جوانه می‌زند، مانند: هندی: سانسکریت^۹، پراکریت^{۱۰}، پالی، هندی، هندوستانی (گوش-های هندوستانی: اردو، پنجابی، سندی، گجراتی، بنگالی، آسامی، اوری، پالی، کشمیری، دراویدی، کفری).

سلت: ایرلندی^{۱۱}، ولزی^{۱۲}، گالیک^{۱۳}، بروتن^{۱۴}.

ایتالیایی: لاتین^{۱۵}، فرانسه، ایتالیایی، اسپانیولی، پرتغالی، کاتالان^{۱۶}، رومانی.

از میان زبان‌های دهگانه گیتی زبان‌های آریایی، آینو^{۱۷}، آلتایی^{۱۸}، در پی دوری از سرزمین‌های نخستین، بیش از دیگر زبان‌ها، دچار گوناگونی شده‌است. شاخه‌های زبان آریایی، در پی پراکندگی در سرزمین‌های آسیا و اروپا به گونه‌ای از یکدیگر جدا افتاده‌اند که شناخت هم‌ریشگی و همخانوادگی آنان به آسانی انجام پذیر نیست.

در میان زبان‌های هند و اروپایی، آلمانی و انگلیسی، اسپانیایی و فرانسوی بیکدیگر نزدیک‌تر است ولی باز هم از ناهمگونگی فراوان برخوردار می‌باشد، یکی واژه نرینه، مادینه، کماسه یا مذکر، مونث و خنثی دارد، و درسازش با هر یک از این سه، شناساواژ یا حرف تعریف ویژه به کار می‌رود و دیگری نه شناساواژ دارد و نه واژه کماسه ...

بخش‌بندی واژه در یکی برهشت و در دیگری برنه استوار است.

در یکی «g» هم‌آوای «خ» و در دومی «g» هم‌آوای «خ» و در سومی «g» هم‌آوای «گ» است... در زبانی «خ» و در زبان دیگر «ج» و در سومی «ژ» آوایی ندارد... یکی «e» پایان واژه را در پاره‌ای از واژه‌ها نمی‌خواند و دیگری با آوای سخت بر زبان می‌آورد.

در نوشتن و خواندن بیشتر واژه‌ها هم همسازی نیست، در یکی ۳ واژ کنار هم می‌آید و خوانده نمی‌شود و در دیگری از چند واژ کنار هم، آوایی پدید می‌آید که ویژه همان زبان است.

واژی که در واژه یک زبان خوانده نمی‌شود در زبان دیگر با آوای سخت بر زبان می‌آید و پاره‌ای از واژه‌ها در زبانی با آوای «o» پایان می‌پذیرد. بهره‌وری از واژه‌های آوایی «Vowel» نیز در همه زبان‌ها یکسان نیست و در چگونگی جای گرفتن در واژه ناهم‌اند است و در دو واژه همگانه، «a»

که در زبانی آوایی بلند می‌سازد در زبان دیگر آوای کوتاه می‌آفریند و «oo» که در زبانی نمودار آهنگ کشیده است در زبان دیگر نمایانگر آوای گسسته است.

دو واژکنار هم، نیز در زبان‌های گوناگون آواهای ناهمگونه دارد، «Ch» در زبانی آوای «چ» و در زبان دیگر آوای «ش» می‌دهد و در زبان سوم «Sch» آوای «ش» پدید می‌آورد.

از این گونه ناهمگونگی در زبان‌های اروپایی فراوان دیده می‌شود، برای نمونه:

«Albert» را انگلیسی‌ها «البرت»، فرانسوی‌ها «البر»، ایتالیایی‌ها با افزودن «o» «البرتو» می‌خوانند. «Point» و «Saint» نزد انگلیسی‌ها «پوینت» و «سنت» و پیش فرانسوی‌ها «پوئن» و «سن» است ... و ...

آنکه نزد تازیان و فارسیان «میکائیل» است، عبری‌ها «میکایل»، ایتالیایی‌ها «میکل»، روسی‌ها، «میخائیل»، آلمانی‌ها «میشائل» انگلیسی‌ها و فرانسوی‌ها «میشل» بر زبان می‌آورند و آن پارسا مرد مسیحی که گروه فرانسوی زبان «سن لویی» می‌خوانند انگلیسی‌زبانان «سنت لوییز» می‌گویند ...

اسپانیایی‌ها و ایتالیایی‌ها به پایان بسیاری از نام‌ها «o» می‌افزایند مانند: آدلف آدلفو، آنتونی آنتونیو، ربرت ربرتو، فرانک فرانکو ... و فرانسوی‌ها از پایان بسیاری از نام‌ها «t» را می‌اندازند، مانند: آلبرت المبر، الیوت الیو، لامبرت لامبر، موزارت موزار ... و ...

با آنکه زبان انگلیسی و فرانسوی، انگلیسی و آلمانی با یکدیگر نزدیکی فراوان دارند ولی بسیاری از واژه‌های آنان، در گویش و گفتار با یکدیگر همسانی ندارند و آنچه فرانسویان: اسپسیالیتته، انفرماسیون، پسیکولوژی، سوسیالیسم می‌گویند، انگلیسیان: اسپشالیتی، اینفرمیشن، سایکولوجی، سشالیسم می‌خوانند و آنچه انگلیسی‌ها: آلسو، اسپورت، بتر، تنگ، چیز، واترمی گویند آلمانی‌ها

آلزو، اشیورت، بشر، دانک، کیز، وائر برزبان می آورند.
برتر آنکه در پاره‌ای از زبان‌های اسلاو ویژگی‌هایی یافته می‌شود که
در زبان‌های دیگر از همین گروه به چشم نمی‌خورد، برای نمونه :
زبان لهستانی، چون زبان روسی از الفبای لاتین بهره‌وری می‌کند ،
ولی شماره واژه‌های آوادار و بی آوای آن (۱۰ واژ آوادار و ۳۵ واژ بی-
آوای) با زبان روسی یکسان نیست، همچنین است زبان بلغاری و بوگسلاوی
و ... و ...

ناهمگونگی زبان‌های اسپانیایی و فرانسوی، آلمانی و انگلیسی خیلی
کمتر از نابرابری زبان فارسی با زبان انگلیسی، آلمانی و فرانسوی است و
اگر برخی واژه‌ها و پاره‌ای پیشاوندها و پساوندها که میان زبان فارسی و
زبان‌های آلمانی، انگلیسی، ایتالیایی و فرانسوی همباز و همسان است نبود
همریشگی زبان فارسی با گروهی از زبان‌های اروپایی به دشواری پذیرفته
می‌شد .

از سوی دیگر آنچه زبان کنونی بیشتر مردم اروپا را پدید آورده است
بیش از پانزده درسد ریشه آریایی ندارد و هشتاد و پنج درسد آن واژه‌های
بومی، سامی، افریقایی و واژه‌های پیوندی است که پس از کوچ آریاها به
اروپا، در درازای سه هزار تا سه هزاروپانصد سال، پا به هستی گذاشته است.
بدین روی ، بهانه آنکه چون زبان فارسی با بیشتر زبان‌های اروپایی
همریشه است وام‌گیری از آن زبان‌ها ناهنجاری و نازیبایی به بار نمی‌آورد
نادرست و نارواست.

سخن در آنستکه آنچه اکنون از فرنگ می‌آید واژه فرنگی است نه واژه
آریایی، وواژه فرنگی آلوده‌گر زبان فارسی است و باید پیش از آنکه زهر
خود را بریزد و سخن شیرین پارسی را رنجور و دردناک کند در اندیشه پادزهر

برای آن بود و به پیشگیری از ویرانگری وی برخاست.

زمینه‌آشنایی اروپاییان با ایران از سده سیزدهم مسیحی فراهم می‌گردد، در این هنگام چند تن بازرگان ونیزی برای بازاریابی و فروش کالا و شناساندن آیین عیسی، رهسپار آسیای شرقی شدند ولی مرگ نابهنگام یکی از آنان مایه بازگشت دیگران می‌گردد.

مارکوپولو Marco Polo (۱۲۵۴ - ۱۳۲۴ مسیحی)، جوان هفده ساله ونیزی، کار خویشاوندان خویش را دنبال می‌کند و از سرزمین‌های ایران، هند، چین و مغولستان دیدن می‌نماید و ۲۴ سال در میان مردم آسیای شرقی برد و در سال ۱۲۹۵ مسیحی باره آوردی گرانبها به ونیز بازمی‌گردد.

«پولو» در دیدار از ایران با «قوبلای» و «ارغون» فرمانروایان مغول دیدن می‌کند و نامه و پیام قوبلای را به پاپ گریگوری دهم و پادشاهان اسپانی انگلستان و فرانسه می‌رساند.

مارکوپولو سه سال پس از بازگشت به ایتالیا در سال ۱۲۹۸ مسیحی در پی جنگ خانگی و نیز زندانی می‌شود و به نوشتن راه‌آورد دیدار آسیای شرقی پردازد و در آنده گاه هشتاد و پنج دستنویس آماده می‌کند و در دسترس رهبران و بزرگان کشورهای کناره مدیترانه می‌گذارد و یکی را نیز در سال ۱۳۰۷ مسیحی به «کتابخانه ملی فرانسه» در پاریس می‌سپارد.

چون در آن هنگام زبان فرانسوی، زبان درباری و رسمی کشورهای مدیترانه‌ای بوده است مارکوپولو، نوشته خویش را به دو زبان ایتالیایی و فرانسوی فراهم می‌آورد و آنچه به زبان فرانسوی بوده است در دسترس برخی از شاهان و شاهزادگان اروپا می‌گذارد.

نوشته «پولو» پس از پیدایش چاپ، برای نخستین بار در سال ۱۵۵۹ مسیحی چاپ می‌شود و راه رخنه به آسیا را می‌شناساند و تاریکی‌ها را از سر

راه برمی‌دارد ... راهی هموار برای بدست آوردن کالاهای خام و فروش کالاهای ساخته شد و رخنه‌ای ژرف در راه پرورش آیین مسیح و کیش کاتولیک ...

پس از بازگشت مارکوپو، پیوند بازرگانی آسیا و اروپا روبه‌گسترش می‌گذارد و بهره‌وری از دو راه «ابریشم» و «هند و سند» رو به گرمی می‌نهد. «راه ابریشم» از چین آغاز می‌گردد و پس از گذشتن از ترکستان خاوری به سمرقند و بخارا می‌رسید و از سمرقند به دوشاخه بخش می‌شد، یکی به سوی مرو، گرگان، ری، قزوین، زنجان، میانه، تبریز و کناره‌های دریای سیاه می‌رفت و دیگری از سمرقند، خوارزم، هشرخان، بلغارمی گذشت و به دریای آرف می‌رسید.

«راه هند و سند» از پیشاور آغاز می‌گردد و پس از گذشت از کابل، بلخ، خوارزم به هشرخان می‌رسید. بدین‌گونه هر دو راه از سرزمین ایران می‌گذشت و اروپا را با آسیا پیوند می‌داد و زمینه آمد و شد کاروانان و بازرگانان اروپایی را به ایران هموار می‌نمود.

بی‌گمان این رفت و آمدها، پاره‌ای واژه تازه همراه می‌آورد که باید آنرا نخستین ارمغان فرنگ دانست و چون بازرگانان و نیز در بهره‌بری از «راه ابریشم» و «راه هند و سند» پیشگام بوده‌اند ازین روی واژگان زبان ایتالیایی در راهیابی به زبان فارسی از دیگر زبان‌های اروپایی پیشتر است.

از چاپ گردشنامه مارکوپولو، دیری نمی‌گذرد که در سال ۱۵۹۷ مسیحی برادران شرلی به نام آنتونی شرلی Anthony Shirley و روبرت شرلی Robert Shirley بایک گروه بیست و پنج نفری از انگلستان و در سال ۱۶۰۲ مسیحی انتونیو دوگوا Antonio de Gouvea بایک گروه پنجاه نفری از اسپانیا راهی ایران می‌شوند و به دربار شاه عباس صفوی راه می‌یابند.

براین گروه، باید سه تن از جهانگردان و نویسندگان فرانسوی و انگلیسی

را به نام‌های ، ژان تاورنیه Jean, Baptiste Tavernier (۱۶۰۵-۱۶۸۹) ، ژان شاردن Richard Steele (۱۶۹۹-۱۷۷۹) و ریچارد استل (۱۶۷۲-۱۷۲۹) را افزود که باگشت و گذار در ایران و نوشتن دیدنی‌های این سرزمین، ایران را به مردم اروپای سده هفدهم و هجدهم مسیحی می‌شناسانند و راههای دوستی و نزدیکی با ایران را می‌نمایانند.

در پی رستاخیز صنعتی اروپا، دست‌اندازی کشورهای بزرگ مانند: روسیه، انگلیس^{۱۹}، فرانسه، آلمان و ایتالیا به سرزمین‌های آسیا و آفریقا روبه گسترش و فزونی می‌نهد.

دست‌اندازهای سده نوزدهم مسیحی اروپاییان بدو روی انجام می‌گیرد:

۱- بدست آوردن کالاهای خام برای گردش کارخانه‌ها .

۲- فراهم نمودن بازار فروش برای کالاهای ساخته شده.

در آسیا، سرزمین‌های ایران، هند، چین، آتش آفرمانروایان روسیه، انگلیس و فرانسه را برمی‌انگیزد و آنان را بر آن می‌دارد با چنگ اندازی بر این سرزمین‌ها، آتش جهانگیری خود را فرو نشانند.

روسیه بر ایران می‌تازد و برابر با پیمان گلستان و ترکمن‌چای ، هفده شهر شمالی ایران را می‌رباید.

انگلیس و فرانسه، در آغاز، با همکاری یکدیگر سازمان‌های بازرگانی در هند برپا می‌کنند و در اندیشه دست‌اندازی می‌افتند ولی پس از چند سال پیمان دوستی می‌گسلند و سرانجام انگلیس بر هند چیره می‌گردد و فرانسه به سوی هند و چین سرازیر می‌شود.

فرانسه ، بدنبال جنگ و ستیزهایی که با مردم آنام و کامبوج و تونکن می‌کند، هند و چین را بدست می‌آورد و زمینه بازرگانی با چین را هموار می‌نماید، آن‌گاه به سوی ایران چشم می‌دوزد ...

همچنانکه گفته شد پیش از این ، نیز پاره‌ای از کشورهای اروپایی

با ایران آشنا بودند، روسیه در همسایگی ایران بود و ازسالیان دراز، پس از نیرویافتن دودمان رومانف، با این کشور پیوند دوستی و بازرگانی داشت، انگلیس و فرانسه هم از سده هفدهم مسیحی، در دوره فرمانروایی شاه عباس صفوی، با ایران و ایرانیان آشنا شده و به دربار صفوی راه یافته بودند ولی این شناسایی‌ها و وابستگی‌ها، مایه آن نبود که واژه‌های فرانسوی، انگلیسی و روسی به زبان فارسی، ژرفانه، رخنه کند... راه‌یابی واژه‌های فرنگی از سده نوزدهم مسیحی آغاز می‌گردد...

دست اندازی فرانسویان به بخشی از سرزمین‌های خاور دور مایه آن می‌شود که فرانسویان « ابریشم » ایران و چین را به اروپا ببرند و پس از آنکه در کارخانه های بافندگی، به گونه پارچه در آوردند در دسترس خریداران آسیایی بگذارند.

نخستین واژه‌های اروپایی که به زبان ایرانیان راه می‌یابد نام پارچه‌های ابریشمی است که فرانسویان و انگلیسیان به ایران می‌فرستند، مانند: کرپ^{۲۰} Crepe، کرپ دوشین^{۲۱} Crepe de Chine، کرپ ساتن^{۲۲} Crepe Satin، کرپ موس^{۲۳} Crepe mousse، کرپ ناز^{۲۴} Crepe naze، فایلدوشین^{۲۵} Fay de chine، ژورژت^{۲۶} Georgette، ژرسه^{۲۷} Jersey، شانتن^{۲۸} Shantung، ساتن، ساتن دوشس Satin Duchesse، سوازت^{۲۹} Soisette، لمه^{۳۰} Leame، کلوکه^{۳۱} Cloque، ارگانزا^{۳۲} Organza، روبان Ruban و از بافته‌ها و پارچه‌های پنبه‌ای، مانند: جوراب فیل دو قز^{۳۳} Fil d'Ecosse، پاتیس Batiste، وال^{۳۴} Voile، گارس^{۳۵} Garce، کرشه^{۳۶} Creche، گاز^{۳۷} Gaze، پیکه^{۳۸} Pique، شیفن Chiffon، کنتوار (پیوندی از Count^{۳۹}؛ فرانسوی و واژه فارسی «وار»، برابر «همانند یاد رخور کنت».) در این هنگام فرآورده‌های کارخانه‌های پارچه‌بافی انگلستان نیز سرازیر

آسیا می شود و گروهی واژه، همراه با کالاهای انگلیسی، به ایران می آید، مانند: فاستونی (کوتاه شده Fastening، پذیرش اینکه این واژه از زبان روسی یا فرانسوی گرفته شده است پس دشوار است)، گاباردین Gabardine، فلانل Flannel، پوپلین (Puplin)، ماهوت (Mahout).

«ماهوت» در زبان انگلیسی برابر با «فیلان» است ولی این واژه بر پارچه نمدی که روی فیل می انداختند و هنگام سرما فیلانان هندی آنرا بر تن می کردند نهاده شده است، پندار آنکه «ماهوت» واژه پرتغالی است درست نیست، نخستین کسی که ماهوت را به ایران می آورد سرریچارد استل نویسنده انگلیسی (۱۶۷۲ - ۱۷۲۹ مسیحی) بوده است.

پارچه های پنبه ای انگلیسی نیز از راه هند به ایران می رسد، مانند: چیت (دگرگونه واژه هندی چهبنت)، چلوار (پیوندی از واژه فارسی «چل» = «چهل»، و واژه هندی «وار» برابر با «یارد» = چهل یاردی ... انگیزه این نامگذاری آن بوده است که توپ های چیت ۴۰ یاردی بوده است)، کالیکو (نام نخستین شهر هندوستان است که به دست انگلیسی ها می افتد، در این شهر کارخانه پارچه بافی برپا می شود و کرباس و چلوار بافته و به کشور های آسیایی فرستاده می شود).

در پی روانه شدن پارچه های فرانسوی و انگلیسی، پوشیدنی ها و جامه های اروپایی هم رهسپار ایران می شود، مانند: کت، پالتو، مانتو، فکل، کراوات، گالش، کلوش، کپی، شاپو، ژبله، بلوز، ژاکت، روبند شامبر، پایون، فراك، گتر، اسمو کینگ، بره ... و ...

در آغاز سده ۱۹ مسیحی، پس از شکست ایران از روسیه تزاری، فتحعلی شاه قاجار (۱۲۱۲ - ۱۲۵۰ اسلامی) به اندیشه فراهم نمودن ارتش نوین و نوکردن ساز و برگ ارتش می افتد و چون در این هنگام ایران با فرانسه

دوستی و نزدیکی داشته است این کار به آن دولت واگذار می‌گردد و بدین گونه نیز گروهی واژه، در زمینه ارتش، به زبان فارسی راه می‌یابد، از این گروه است: اسکادران، اسکورت، افسر، تیپ، بریگاد، پارابلوم، دفیله، رولور، سالدات، فرنچ، کلنل، کماندان، کمیساریا، کمیسر، گارد، مارش مازور، مانور، موزر ... و ...

در همین هنگام نام پاره‌ای از کشورهای جهان نیز از فرانسویان گرفته می‌شود و چون گویش و تلفظ آنان بر زبان می‌آید، مانند:

آلمان (Allamagne) ، اتازونی (Etats-unis) ، اتریش (Autriche) ، برتانی (Bretagne) ، بلژیک (Belgique) ، ژاپن (Japon) ، هلند (Hollande) ، هنگری (Hongrie) ... و ...

بازارهایی واژه‌های فرانسوی و انگلیسی، واژه‌های روسی هم، رفته رفته به زبان فارسی راه می‌یابد و تک و توك واژه‌هایی از آن زبان در کنار واژه‌های فارسی می‌نشیند، مانند: آپارات، استکان، برزنت، بُرش، پاگُن جلیقه، چُنکه، چَتور، درشکه، زاپاس، سماور، کالباس، کانوا، لامپا، لتکا، واکس، واکسیل، وان، ورسات، ورشو، مازوت ... و ...

در پله‌پله پاره‌ای از واژه‌های اروپایی دستکاری‌هایی نیز انجام می‌گیرد و واژه از رنگ و ریخت نخستین درمی‌آید، برای نمونه: «اتو» که «اطو» نوشته می‌شود از «Auto»، «اسکناس» از «Assignatsia» روسی و «Assignatus» لاتین و «Assignat» فرانسوی (برگه‌ای که هنگام شورش فرانسویان چاپ و برای داد و ستد در دسترس همگان گذاشته می‌شود)، «باستیان» از «Bastion» «بامبول» از «Bamboozle» انگلیسی برابر با گول زدن و فریب و ریشخند، «بابو» از «Baboo» هندی برابر با ساده و نادان (این واژه نزد هندیان برابر با

بزرگ و سرور است) ، «بلیت» که «بلیط» نوشته می شود از «Billet» (روسی ها هم «بلیت» می گویند، شاید ایرانی ها این واژه را از روسی ها گرفته باشند) ، «پاتیس» از «Batiste» ، «پاکت» از «Packet» ، «پالتو» از «Paletot» ، «پرس خوراك» از «Portion» ، «پنچر» از «Puncher» ، «پوتین» از «Bottine» ، «دوجین» از «Dozen» ، «فزه»^{۲۲} از «Fezzes» ، «قراض» و «قراضه» از «Gross» ، «کپل» از «Couple» (تنومندی که مانند دوتن دریک کالبد باشد) ، «کلك» از «Kelek» ، «کیف» از «Kief» ، «لاستیک» از «Elastique» ، «لچر» از «Lecher» ، «لولا» از «La و Le» (شناساواژ نرینه و مادینه زبان فرانسوی) ، «لیچ» از «Leech» برابر با چرك ، «ورسات» از «Verstatka» روسی (ابزاری که کارگران چاپخانه برای چیدن واژ از آن بهره وری می کنند) ، «هردمیل» از «هردم» فارسی و «Bill» انگلیسی (دمدمی سرشت، کسی که هر دم رنگی در بیاورد و به رنگی درآید) «هشلف» از «I.Shall-have» ، «هکف» از «I-have-cough» ... و ...

در نوشتن و خواندن پاره ای از واژه ها نیز دستکاری می شود، مانند:

Cigarette, Passeport, Timbre که آنرا به چند گونه می نوشتند و می خواندند: سیگارت، جیگاره، سیگار (فرانسویان به لوله هایی هم که به اندازه سیگار است و مانند قوقره بر آن نخ می پیچند و در دوزندگی از آن بهره وری می کنند) سیگارت می گویند، ایرانیان این واژه را نیز، چون فرانسویان ، به کار می برند.) ... پاسپورت ، پاسپورت ، پاسپور... تمبر ، تمبر ، تمر ... و ...

پیشرفت شتابان اروپاییان و بپاخیزی ناگهانی مردم ژاپن، ایرانیان را از خواب خرگوشی و سستی و خموشی درمی آورد و آنان را به تکاپومی اندازد. در آن هنگام، گروهی از درباریان، جلوی تلاش و کوشش مردم را می گیرند و راه پیشرفت را به بن بست می کشانند ولی در پی جنبش و جوشش اروپاییان و گسترش نوای آزادی و پیشرفت، مردم نیمه جان ایران ، تکان می خورد و دیوانیان خواب آلود را بر آن می دارد که گامی، هر چند کونا،

در گریز از پس ماندگی و درماندگی بردارد.

گام‌هایی که در سده سیزدهم اسلامی برداشته می‌شود چنین است:

- ۱ - فرستادن دانشجویان به کشورهای فرانسه و انگلیس.
- ۲ - گسترش پیوند بازرگانی با کشورهای اروپایی.
- ۳ - آراستن ارتش با ساز و برگ اروپایی.
- ۴ - پیروی از روش‌های اداری و ارتشی فرانسویان در ساختمان سازمان‌های اداری و ارتشی.

۵ - آوردن دستگاه چاپ به ایران.

در پی برداشتن این پنج گام، دگرگونی‌های زیر روی می‌دهد:

الف - دانشجویان ایرانی با فراگیری دانش‌های نوین به ایران بازمی‌گردند و دانش‌های تازه و اندیشه‌های نو را در دسترس شیفتگان پیشرفت کشور می‌گذارند.

ب - برگردان و ترجمه نوشته‌های اروپایی به ویژه داستانهای فرانسوی آغاز می‌گردد.

پ - با به کار افتادن دستگاه چاپ در تبریز، تهران و اصفهان، چاپ و پخش نوشته‌های دینی، داستانی، سیاسی و تاریخی آغاز می‌گردد و کراسه و کتاب، که پیش از آن دستنویسی و در دسترس گروهی اندک گذاشته می‌شد، چاپی و همگانی می‌گردد و کتابخوانی از «گروه برجستگان» به «توده مردم» راه می‌یابد.

ت - هفته نامه‌ها و ماهنامه‌های فارسی درهند، انگلیس و عثمانی، سپس، در مصر و ایران آغاز درخشیدن می‌کنند.

ث - رفته رفته، آمد و شد اروپاییان به ایران رو به افزایش می‌نهد و گروهی به نام برپایی و استواری پیوند بازرگانی و دسته‌ای در جامه آموزش دین عیسی و شناساندن مسیح راهی ایران می‌شوند.

ج - کشیشان مسیحی نخست از استاد «آموزش مسیحیت بازل» از سویس، سپس، از «کمیسیونرهای امریکایی برای گروههای خارجی» از امریکا رهسپار می شوند و رضائیه، رشت، تهران، تبریز، اصفهان و همدان را ستادکوشش-های دینی، آموزشی و بهداشتی خود می نمایند.

در این رهگذر، زبان فارسی از آسیب و گزند برکنار نمی ماند و به گونه-های زیر آلوده می شود:

✽ همراه سازوبرگ ارتش و کالاهای بازرگانی انبوهی واژه اروپایی به ایران می آید.

✽ دانشجویان ایرانی، در بازگشت به کشور، برای شناساندن دانش-های تازه و برگرداندن نوشته های اروپایی به زبان فارسی، گروهی واژه اروپایی را درکنار واژگان فارسی می نهند.

✽ پیروی از روش اداری، آموزشی و ارتشی فرانسویان، واژه هایی در زمینه کارهای اداری، ارتشی و آموزشی به ارمغان می آورد.

از سوی دیگر:

✽ با پیدایش و پرورش «چاپ سنگی» و برپایی آموزشگاههای تازه، دانش از مرز برجستگان، درباریان و دیوانیان بیرون می زند و به توده مردم یا آحاد رعیت می رسد، از نیروی کراسه ها و کتاب های آموزشگاهی درخور مواد نوآموزان و دانش آموزان فراهم می آید.

✽ چون مردم زبان تازی را در نمی یابند ناچار، در نوشته های خود دست از سرزبان تازی برمی دارند و درخور دریافت توده مردم نوشتار آماده می کنند.

✽ آنسانکه به برگردان نوشته های اروپایی می پردازند چون برای پاره ای از واژه های فرانسوی و انگلیسی، برابر فارسی نمی یابند و نمی توانند یا نمی خواهند به واژه سازی دست بزنند از نیروی واژگان اروپایی را لابلای واژه های فارسی به کار می گیرند.

* دربرگرداندن نوشته‌های اروپایی به جای آنکه از واژه‌های فارسی بهره‌وری کنند و واژه‌های «تازه‌ساز تازی» را به کار می‌گیرند.

بدین روی، در این دوره، رفته رفته از شماره واژگان تازی کم و بر شماره واژه‌های اروپایی افزوده می‌گردد ولی در کنار این روند تازه دستکار-یهای ناروایی هم در واژه‌های فارسی روی می‌دهد، مانند:

* تنویندار کردن واژگان فارسی، چون: زبانا، گاهآ، نژادا.

* نهادن «یت» تازی در بن واژگان فارسی، چون: برتریت، دوئیت،

سروریت.

* مادینه بشمار آوردن واژه‌هایی که به «ه» یا «ت» پایان می‌یابد و هماهنگ نمودن فروزه و فروزیده، چون: پست مبارکه، کارخانه معظمه، یادداشت اعتراضیه.

* زبان فارسی را به بند نرینگی و مادینگی کشیدن، چون: «وزارت امور داخله» در برگرداندن «Ministry of Interior» ... «امور مربوطه» در برگرداندن «Relevant affairs» ... «ساکنه تهران» در برگرداندن فراز انگلیسی «Resident of Tehran» ...

* مصدرسازی نادرست از واژه‌های تازی، چون: اقلیت، اکثریت،

موقعیت ... دربرگرداندن ... Minority, Majority, Situation

* برگردان نادرست واژه‌ها، چون: شرایط، قضاوت، مشروطه

در برابر ... Constitution, Conception, Conditions

بدین گونه، در اندک زمان، انبوهی واژه اروپایی، که کمترین نشان از تبار و نژاد آریایی ندارد، سرازیر ایران می‌شود و زبان فارسی را که تا آن هنگام درگیر واژه‌های ترکی و تازی بود به‌گیر و واژگان اروپایی می‌اندازد.

همچنانکه گفته شد ، واژه‌های اروپایی ، در آغاز، از راه پارچه و پوشیدنی به ایران راه می‌یابد ولی در کوتاه‌گاه در پی نوسازی و نوآوری در زمینه‌های اداری، ارتشی، سیاسی، بازرگانی، آموزشی و همگانی ، نیز ، گروهی واژه راهی ایران می‌شود و در کنار واژگان فارسی می‌نشیند، برای نمونه ...

در رشته کارهای اداری واژه‌های: آرشیو، استاز، استامپ، افسیل، اندکس، اندیکاتور، بودجه، بیلان، پاراف، پارکه، پرسنل، پروژه، پست، پنس، تلگراف، تلگرام، تمبر، توریست، چک، دوسیه، راپرت، راندمان، رپرتوار، سانسور، سری، سکرِت، سکرتری، سوکمیسینون، شمیز، فاکتور، فرم، فرمالیته، فرمول، فیش، کابینه، کارت پستال، کارتن، کلاسه، کلاسمان، کلاسور، کلی پستال، کمیسیون، کمیته، کنترات، کنترل، متد، میلیارد، میلیون، مینوت ... و ...

در زمینه کارهای آموزشی واژه‌های: آکادمی، اتود، اشل، انستیتو، اونیورسیته، بارم، بورس، بورسیه، پروگرام، ترم، تز، تست، تیره، دیپارتمان، دکترا، دیپلم، دیپلمه، دیکته، دیکسیونر، رفوزه، ژوری، سرتیفیکا، سمینار، سیکل، فاکولته، فولکلور، کالج، کلاس، کنفرانس، کنکور، کنگره، کولتور، گرامر، لابراتوار، لیسانس، لیسانسیه، نمره ... و ...

در رشته هنری واژه‌های: آکتر، آکترس، آمفی تاتر، اتراکسیون، اپرا، اپرت، ارکستر، انتراکت، انتریکان، باله، بالرین، پیس، تاتر، تاترال، تراژدی، تراژیک، دانس، درام، دراماتیک، دکلمه، دکوراتر، دکوراسیون، رپتسیون، رژیسور، رل، رمانتیک، ریتم، ژست، ساکسوفن، سالن، سریال، سن، سفونی، سوفلر، سیرک، سینما، فانتزی، فستیوال، کمدی، کمیک،

کنسرت، گرام، گرامافون، گریم، لژ، ملودی، موزیسین، موزیک، موزیکال،
واریته، ویولن ... و ...

در زمینه کارهای لشگری و اژه‌های: آژان، آزودان، اردناس،
استراتژی، اسکادران، اسکورت، انفورم، ایروپلان، بالن، بمباردمان،
پلیس، تاکتیک، دیسپلین، مانژ، مانور، مدال ... و ...

در رشته پزشکی و اژه‌های: آپاندیس، آلرژی، آناتومی، اریگاتور
اسانس، اسپسیالته، استرلیزه، اسپستان، انرمان، انژکسیون، انفرمی،
انفکسیون، اورژانس، باند، برانکار، پارازیت، پانسمان، تراخم، تیروید،
تیفوس، تیفوید، تونیک، دکتر، دکترس، دیابت، دیسانتری، دیفتری،
رماتیسم، ژن، ژنتیک، سرنگ، سرویس، سلولز، سنکپ، سیفلیس، سینوزیت
شوک، کامفر، کلینیک، گاز، گال، گلبول، گلوکز، گواتر، لابراتور،
لوسیون، ماساژ، نرو، ویزیت، ویزیتور، هموژن، هیستری ... و ...

در زمینه کارهای ورزشی و اژه‌های: اسکی، اسکیتینگ رینگ، اوت،
بازفیکس، بسکت بال، بک وارد، بولینگ، بیس بال، پاتیناژ، پارالل، پاس
پنالتی، پینگ پنگ، تایم، تنیس، تیم، دمبل، راکت، رفری، رگبی، روند
ژیمناستیک، فوتبال، فوروارد، فول، گل، گلر، گلف، ناک اوت،
واترپولو، والیبال، هاکی، هالتر ... و ...

و از خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها، و اژه‌های: اسپاگتی، املت، اوردور،
برش، بیفنگ، بیسکویت، پانه، پناز، بودینگ، پوره، دسر، راگو، رولت،
ژامبن، ژله، ژینگو، سالاد، ساندویچ، سس، سوپ، سوفله، شاتوربریان،

شكلات ، شنتسل ، كافه ، كاكائو ، كالپاس ، كلت ، كرم ، كرم كارامل ،
كمپوت ، كيك ، مارمالاد ، مكاروني ، جين^{۴۰} ، شامپاني ، كنيك ، ليكور ،
ليموناد ، ويسكي ... و ...

و بسيار واژه‌های ديگر در زمينه‌های گوناگون ، مانند : آرم ، آژانس ،
آسانسور ، آگرمان ، آلبوم ، آنتيك ، آوانس ، اتوبان ، اشانتيون ، اكسيوزسيون
بالانس ، پاردن ، پارلمان ، پاساز ، پاندول ، پرستيژ ، پلاك ، پليتك ، تابلو
تونل ، دوش ، ديپلمات ، ديپلماتيك ، ديپلماسي ، رادياتور ، راكسيون ، رستوران
رژيم ، رفراندم ، رمان ، روتوش ، ژانتي ، ژورنال ، ژيگو ، سماور ، سنا ،
سناتور ، سنديكا ، سيگار ، سيلندر ، سيلو ، سيمان ، سوژه ، شارژ ، شارنلان ،
شانس ، شوسه ، شوفاز ، شوfer ، شيك ، فتودال ، فتوداليت ، كلكسيون ، فدراسيون
فيكس ، كارت ، كاتالك ، كمپاني ، كمپت ، كنترل ، كوران ، گاراژ ،
گارانتي ، گارسن ، گالري ، لاتاري ، لوكس ، لوستر ، ليست ، مادام ،
مادموازل ، ماشين ، مبل ، مبلمان ، متر ، مترائز ، مترس ، متل ، مرسى ، نرمال
والور ، هارمونيك ، هتل ... و ...

هرچند ، اين روزها ، از سوى زبان تازى تاخت و تازى به زبان فارسى
نمى‌شود زيرا اين زبان ، ديگر ، نه بردانش و هنر سوار است و نه بزنيرو و توان
استوار ، ولي جاي آنرا واژه‌های اروپايى گرفته است .

در ميان زبان‌های اروپايى ، از آلماني ، ايتاليايى و روسى واژه‌زىادى
فراه راه زبان فارسى نيست ولي شماره واژه‌های فرانسوى و انگليسى ، از
واژگان تازى دست كم ندارد .

از اين دو زبان ، شماره واژه‌های فرانسوى ، نيز ، بيشتر است زيرا
نزديك به هشتاد سال ، رهسپارى واژگان فرانسوى به ايران پيشاپيش واژه‌های

انگلیسی و برتر از آن زبان بوده است.

پس از پایان جنگ جهانگیر نخست و کنار گذاشتن سیاست کناره گیری و نمایان شدن امریکا در جهان سیاست و همکاری امریکا و انگلیس بایکدیگر در سراسر جهان، زبان انگلیسی بر زبان فرانسه پیشی می گیرد و برجای آن زبان می نشیند.

انگیزه های این برتری را می توان چنین انگاشت:

الف - بیشتر نیرومندان جهان به زبان انگلیسی سخن می رانند.

ب - دوسوم بازرگانی گیتی در دست انگلیسی زبانان است.

پ - دانش و هنر، در زمینه های گوناگون، بیشتر در گرو کشورهای انگلیسی زبان می باشد.

ت - بیستر پدیده های نوین صنعتی و هنری، فرآورده های کارخانه ای و کشاورزی، نیازهای زندگی همگانی از سرزمین انگلیسی زبانان یا همگروه های آنان پدید و فراهم می آید و در دسترس جهانیان گذاشته می شود.

ث - نیرومندی کشورهای بزرگ، پدید آورنده همبستگی های بسیاری در زمینه های سیاسی و ارتشی و بازرگانی می گردد.

افزون بر این انگیزه ها، که برای بیشتر کشورها، همانند و همگونه است وجدایی و دوری از آن، نه شدنی است و نه بخردانه، انگیزه های دیگری نیز در هموار کردن راه سرازیری واژه های اروپایی به ایران، در میان است:

۱- پیوند و پیوستگی ایران با کشورهای بیگانه، در زمینه های گوناگون، روز بروز، رو به گسترش است.

۲- گذشت از مرز و اماندگی و پس افتادگی، که یادگار دوران گذشته است، نیازهای فراوانی را در زمینه دانش و هنر، فن و صنعت فرا راه ایران می نهد.

۳- فزونی درآمد مردم، فراوانی ابزارهای رهسپاری به کشورهای دیگر،

کاهش دشواریهای آمدو شد به اروپا و امریکا و سرزمین‌های پیشرفته، رفت و آمد ایرانیان را به کشورهای بیگانه آسان نموده است.

۴- آمد و شد بیگانگان به ایران برای بازاریابی و بازرگانی یا کشت و گذار، پیاپی، رو به افزایش است.

۵- نوسازی کشور، بهره‌وری از کارشناسان بیگانه و بهره‌وری از دانش و فن ایشان را فزونی می‌بخشد.

بدین روی، پی در پی گروهی واژه بیگانه همراه با کالاها و دانش‌ها، که از سرزمین پیشرفتگان جهان به ارمغان می‌آید، رهسپار ایران می‌گردد و در کنار واژه‌های فارسی می‌نشیند و زبان را از ریخت و سخن را از شیرینی می‌اندازد... می‌توان کالاها و دانش‌های بیگانه را پذیرفت ولی نام آن‌ها را برگرفت و نام فارسی بر آن‌ها نهاد و زبان را آلوده نکرد.

آناتومی، بیولوژی، پسیکولوژی را، ایرانیان، زمانی به‌گونه فرانسویان بر زبان می‌آوردند، سپس آنرا علم التشریح، علم الحیوة، علم النفس (معرفت النفس) کردند و امروز برابرهای فارسی آن: کالبدشناسی، زیست‌شناسی، روانشناسی را به کار می‌برند... اگرمان، ایده‌آل، هارمونیک روزگاری به‌گونه فرانسوی بر زبان دانش‌آموختگان ایران روان بود و امروز برابرهای فارسی؛ پذیرش، آرزو، هماهنگی جای آن را گرفته است.

واژه‌های اروپایی، هم، مانند واژه‌های ترکی به‌گونه تکی به زبان فارسی راه می‌یابد و، هم، چون واژه‌های تازی گروهی در کنار واژگان فارسی می‌نشیند، برای نمونه: آلرژی، پارازیت، مدرن، بگونه‌تک واژه به کار گرفته می‌شود ولی از: «فیزیک» فیزیسین، فیزیوتراپی، فیزیولوژی... و از «میکانیک» میکانیسین، میکانیزه، میکانیزم... و از: «تکنیک» تکنیسین، «موزیک»

هرچند واژه های اروپایی به پرشاخ و برگگی واژگان تازی نیست ولی زیاد هم بی شاخ و برگ نمی باشد، برای نمونه، از پیشوند «تله»^۶ واژه های تله اکس (تلکس)، تله اسکپ (تلسکپ) تله پاتی، تله تایپ، تله فن (تلفن) تله گراف (تلگراف)، تله گرام (تلگرام)، تله مکانیک، تله ویزیون (تلویزیون)... وازیونده رادیو^۷؛ با واژه های دیگر واژه های: رادیواسکپی (رادیوسکپی) رادیواکتیو، رادیوترایی، رادیو فونیک، رادیوگرافی، رادیوگرام، رادیو لوژی رادیو لوژیست، رادیولگ به زبان فارسی راه می یابد و به کار گرفته می شود.

بهره وری از واژه های اروپایی، در این دوره، با آنچه، در چهل پنجاه سال پیش، انجام می گرفت در خور سنجش نیست، نه ده بار و سد بار بلکه هزار بار بیش از گذشته است و چنانکه، شتابانه، چاره جویی نشود بزودی در يك فراز سد واژه ای نزدیک به پنجاه واژه فرنگی خودنمایی می کند.

هم اکنون، در پی يك دوران کوتاه «چشم برهم نهی» و «دم فروبندی» انبوهی واژه فرنگی به زبان فارسی راه یافته است که شناخت و دریافت آن مگر برای کسانی که انگلیسی و فرانسه می دانند، دشوار است به ویژه آنکه واژه فرنگی به دبیره فارسی نوشته می شود، برای نونه، نود ونه ونیم درسد مردم ایران از چم واژه های زیر که برای دفترهای ساختمانی و بازرگانی و سازمانهای کشوری و لشگری برگزیده شده است آگاهی ندارند:

آل ورك، استریومجستیک، بن امی، تیلر فنتستیک، ثری لا و کمپانی لیمیتد دکور سانترال، ریپد توریست کار، سان شاین این، فرانس گرانول، کارچر سرویس ... و رلد هوس ایجنسی، میتتنس سائتر ... ایترنشنال دولوپمنت کرپوریشن... دبستریبیوشن کرپریشن... سینۀ فتوساپلایز، مدیکال ساپلایز^۸ ...

و ... و ...

اگر واژه‌های بیگانه شناسای فرآورده‌هایی چون: بتز، شورلت، ولو و یا کارخانه‌هایی مانند: جنرال موتورز، لیلاند، مان باشد بشمار نام‌های ویژه می‌آید و از بهره‌وری آن‌گزریر نیست زیرا نه تنها در زبان فارسی بلکه در هیچ زبانی نام‌های ویژه را به زبان دیگر بر نمی‌گردانند، برای نمونه نمی‌توان بخاری «ماژیک‌شف» را به «جادویی بزرگ» و بیخچال «جنرال‌الکترونیک» را به «روشنایی همگانی» برگرداند، ولی گزینش نام‌های پیوندی و همگانی بیگانه چون «آل‌ورک» و «بین‌امی» و... و... برای دفتر بازرگانی و ساختمانی که می‌توان از نام‌های فارسی بهره‌وری نمود نمونه‌ای از فرنگی‌گرایی و میهن‌جدایی است و بی‌مهری گرانباری به زبان فارسی و ویرانگری ژرفی به زبان نیاکان به‌شمار می‌آید.

درست است که پاره‌ای از واژه‌های اروپایی، در زبان فارسی برابری ندارد یا همتایی برای آن برگزیده نشده است، ولی این نارسایی، نباید دست‌آویزی برای به‌کار بردن واژه‌هایی شود که نه یک بلکه سه چهار واژه برابر در زبان فارسی دارد. برای نمونه، واژه‌های الکترونیک، آمونیاک، بمب، پوتز تراکتور، دیپازن، روتاتیو، ژن، سیمان (سمنت)، شوفاژ، فرسپس، کاریکاتور، گازولین، لیتز، مورفین، نوترن، واکسن، هاشور، یوگی.

برابر فارسی ندارد ولی برای هر یک از واژه‌های زیر چندین واژه فارسی هم‌تا، یافته می‌شود:

آژانس (خبرگزاری، کارگزاری، نمایندگی)، اشانتیون (نمودار، همگونه نمونه)، بالکن (ایوان، بالاخانه، مهتایی) پزسیون (اندام، جا، ریخت) تیم (دسته، گروه، رسته)، دکورازه (افسرده، دلسرد، نا امید) راپرت (گزارش گزاره، رویدادنگاری)، زیگزاگ (پیمان شکنی، کج پنداری، کج روی) ژنی (برجسته، زرنگ، هوشمند) سکرت (پنهان، پوشیده، نهفته)، شیک (پسندیده، دلربا، زیبا)، فورس (توان، زور، نیرو) کانال (راه، راهب،

گذر)، گیشه (باجه، پنجره، دریچه)، لوستر (چلچراغ، چراغ آویز، چفت چراغ) مدرن (امروزی، تازه، نو)، نوول (افسانه، داستان، سرگذشت) والور (ارج، ارزش، بها)، هارمونیک (هماهنگی، جوری، یگانگی) ... و ...

گرفتاری دیگری که، به تازگی، پدید آمده است برهمزدن انگاره‌های زبان فارسی در برگرداندن واژه‌ها و فرازهای اروپایی است، برای نمونه، در زبان فارسی «بعد» برابر با «درازا» است ولی در برگرداندن «Family size» به «بعد خانواده» «Size» برابر با «درازا» شده است و در زبان فارسی «درازای خانواده» یا «بعد خانواده» گفتاری نادرست است و «توزیع بعد خانواده» (Family size distribution) گفتاری نادرست تر ...

در زبان فارسی «چارچوب» در برابر واژه‌های ترکی و انگلیسی «قاب» و «Frame» به کار می‌رود ولی کوتاه‌گامی است که از این واژه به جای «انگاره» و «نمونه» و «نمودار» بهره‌وری می‌شود، مانند: Sampling frame = چارچوب نمونه‌گیری، Frame work = چارچوب کار

در زبان فارسی «پیشرفت» برابر «رشد» و «افزایش» برابر «تراید» است از نیروی برگرداندن «Population growth» به «رشد جمعیت» از انگاره بیرون است.

در زبان فارسی گنج یا حجم به چیزی گفته می‌شود که دارای درازا و پهنا و بلندی باشد بدین‌روی برگرداندن «Volume of migration» به «حجم مهاجرت» به جای «گسترش کوچیدن» یا «توسعه مهاجرت» درست نیست.

در زبان فارسی، «نرخ» همتای «بها» است ولی در برگردان‌های نوین همتای «اندازه» شده است، مانند: Crude rate of increase = نرخ ناویژه افزایش ... Migration rates = نرخ‌های کوچ ... Rate of growth = نرخ رشد. در زبان انگلیسی جنبش کوچک «Movement» و جنبش بزرگ «Rise» و

جنبش‌های همراه باخونریزی « Revolution » گفته می‌شود بدین‌روی برگرداندن « Islamic Rise » به « انقلاب خونین اسلامی » و مانند آن درست نیست.

در زبان فارسی « نیمه‌چادر نشین » که در برابر « Semi-Nomadic » آمده است، برگردان نادرستی است و تازگی دارد، و از این گونه است:

رسالت تاریخی = Historic mission

نیازمندی تاریخی = Historical necessity

پیش‌داوری = Pre conception

پیش‌نیازمندی = Pre requisite

زیربنای کارهای کشوری = Substructure

روبنای کارهای کشوری = Superstructure

گروه‌باز یا جامعه‌باز = The open Society

روشن است که در برگرداندن واژه‌ها و فرازها از زبان‌های بیگانه باید به شیوه واژه‌سازی و فرازپردازی فارسی نگرش نمود و بسیاری از واژه‌ها را، در انگاره‌های فارسی، به این زبان برگرداند.

نیاز به یادآوری است که میان واژه و اندیشه پیوندی ناگسستنی است و واژه هرزبانی نمودار اندیشه و نمایانگر مغز سخنگویان و سخنوران همان زبان است و نمی‌توان اندیشه‌های اروپایی را که در انگاره واژه آلمانی، انگلیسی، فرانسوی ... و ... جای گرفته است با اندیشه ایرانی، بی‌کم و کاست، همساز کرد و به انگاره واژه فارسی ریخت ولی نباید گذاشت واژه‌ها و فرازهای «من در آوردی» هم بنیاد استوار یک زبان را لرزان و لغزان کند. این دشواری نه تنها برای برگرداندن واژه‌های ایرانی در پیش است بلکه وارونه آن هم، چنین است، زیرا نمی‌توان ایرانی اندیشید و انگلیسی و

فرانسوی سخن گفت، باید چون انگلیسیان و فرانسویان اندیشید و مانند آنان گفت و نوشت .

پاره‌ای از اندیشه‌های ایرانی در انگاره واژه‌های اروپایی نمی‌گنجد و نارسایی و ناهنجاری بار می‌آورد، برای نمونه فرازهایی مانند؛ حضور مبارك علامه فرزانه و دانشمند یگانه حضرت مستطاب آقای... مشرف است.

خدمت آن دوست مکرّم و سرور معظم شرفیاب شدم تشریف نداشتند و به مشهد مشرف شده بودند.

روز گذشته حضرت مخدومی بنده منزل را مشرف و مزین و مخلص را به زیارت خود مباهی و مفتخر فرمودند.

که با اندیشه ایرانی پا گرفته است، به درستی و بی‌آب و تاب در واژه‌های فرنگی جای نمی‌گیرد.

در روزگار پیشین که زبان بازی و واژه پردازی خریدار بیشتر داشت، نارسایی بیشتر بود زیرا بسیاری از فرازها که زائیده اندیشه ایرانی و پرداخته زبان فارسی بود به انگاره واژه‌های اروپایی نمی‌نشست، برای نمونه، فراز-هایی مانند:

حضور مهرظهور باهرالنور عمدة الاعاظم و قدوة الافاضل ادیب ارباب آقای ... مدظله العالی مشرف است.

قربان خاک پای جواهر آسای و قدوم میمنت آثار آن همایون خصائل و ملائک شمائل گرم.

تا آب در جریان و مرغ در طیران است چاکر جان نثار و غلام خانزاد پوز در آستان می‌سابد و سر بر آسمان می‌ساید و جانبازی می‌کند. با هیچ ریزه کاری زباندانی به زبان اروپایی بر نمی‌گردد.

این ناهماهنگی بدان روی است که ایرانیان برای پاره‌ای از

واژه‌ها، « پایگاه ویژه » برگزیده‌اند ، برای نمونه ، نزد ایرانیان : ابلاغ ، اطلاع ، عرض در سه پایه جورواجور جای دارد و برای سه گروه گوناگون به کار می‌رود.

« عرض » هنگامی به زبان می‌آید که کوچکتر می‌خواهد به بزرگتر سخنی بگوید ... « اطلاع » هنگامی به کار می‌رود که دو همتراز و همسنگ بیکدیگر سخن می‌گویند ... « ابلاغ » هنگامی انجام می‌گیرد که بزرگتر سخنی به کوچکتر می‌گوید.

ازین گونه است : استماع (شنیدن سخن کوچکتر) ، اصغاء (شنیدن سخن بزرگتر) ، اعطاء (چیزی دادن بزرگتر به کوچکتر) ، تقدیم (چیزی دادن کوچکتر به بزرگتر) ، مفتخر کردن (رفتن بزرگتر نزد کوچکتر) ... و ...

بدین روی است که پاره‌ای از اندیشه‌های ایرانی اگر در انگاره واژه‌های اروپایی جای گیرد سخنی ناهنجار می‌شود و چنانکه در برابر هر واژه فارسی ، نیز ، واژه فرنگی برگزیده گردد گفتاری نارسا پدید می‌آید که اگر مایه آه و آندوه نگردد دستاویزی برای ریشخند و نیشخند می‌شود.

گروهی بدان اندیشه‌اند که آشنایی با زبان مردم پیشرفته جهان ، پیشرفت کشور را آسان و نوسازی ایران را هموار می‌کند بدین روی به کار گرفتن واژه‌های اروپایی را گره‌گشای دشواری‌ها و راه‌گشای زمینه‌های پیشرفت می‌دانند.

پوشیده نیست که در بهره‌وری از مایه‌های مغزی مردم باختر و مایه‌گیری از دانش پیشرفتگان گیتی دانستن زبان‌های اروپایی سودمند است ولی نباید فراموش کرد که هیچکس با فراگرفتن چند واژه فرانسوی ، فرانسوی‌دان و با آشنایی با چندین واژه انگلیسی ، انگلیسی‌شناس نمی‌شود و ریخت‌های کج و معج که برخی از مردم در به‌کار بردن واژه‌های اروپایی می‌گیرند نموداری از « خود بزرگ بینی » و « سروری خواهی » و انگیزه‌ای از « خام سرشتی » و

و کج پنداری، است زیرا ۴۰ ، ۵۰ واژه انگلیسی و فرانسوی نه کلیدی برای شناسایی زبان است نه راه‌کشایی برای ناهمواریهای زمینه پیشرفت... می‌توان فرهنگ و پیشرفت اروپایی و ویژگی و برجستگی زندگی باختر زمین را پذیرفت ولی از پذیرش زبان آنان سرباز زد و زبان فارسی را آلوده نکرد و فرهنگی نابافته ، فرهنگی از دست نداد...

پانویست‌ها :

۱- «Aryan» به گروهی از مردم که در سرزمین ایران می‌زیسته‌اند گفته می‌شود، فردریک ماکس مولر «Friedrich Max Muller» زبانشناس انگلیسی که در آلمان بسال ۱۸۲۳ مسیحی، زاده شده است زبان فارسی، سانسکریت و بیشتر زبان های اروپایی را «آریایی» می‌داند.

Indo-European - ۲ Celtic - ۳ Germanic - ۴

Albanian - ۵ Balto-Slavic - ۶ Hellenic و Greek - ۷

Italic - ۸ Sanskrit زبان دینی هندیان بوده است و ودا « Veda »

کتاب دینی آنان بدان نوشته شده است، پهلوی کهن با سانسکریت خویشی نزدیکی دارد و نزدیک به ۴ هزار سال پیش از پیدایش مسیح، مردم هند بدان سخن می‌گفتند

۱۰- Prakrit زبان همگانی مردم هند و آسان شده سانسکریت بوده است

Irish - ۱۱ Welsh - ۱۲

۱۳- Gaelic، زبانی آمیخته از واژه‌های سلتی، اسکاتلندی و ایرلندی

۱۴- Breton، زبان بومیان بریتانیا است که با زبان نلت آمیزش داشته است

۱۵- Latin، زبان کهن امپراتوری روم است که زبان‌های فرانسه، ایتالیا و اسپانی و برخی دیگر از زبانهای اروپایی از آن «واژه‌گیری» کرده است، زبان لاتین در دوران نخستین به‌دوشاخه یونانی و رومی بخش می‌شود

۱۶- Catalog، زبان رومن‌ها و گروهی از مردم جنوب باختری فرانسه که به نام Catalonia خوانده می‌شود.

۱۷- Aink، ریشه زبان بخشی گسترده از سرزمین‌های خاور دور

۱۸- Altaio، ریشه زبان‌های مغولی، ترکی و تونگوز

۱۹- مردم ایران، در دوران فرمانروایی صفویه، پیش از برپایی پیوند سیاسی با انگلستان، از راه تلاش دینی کشیشان انگلیسی با مردم انگلیس آشنا می‌شوند، در این هنگام، کشیشان کلیسای انگلیس به نام «Anglican»، در آشکار، برای گسترش آیین مسیح و، در نهان، برای گسترش فرهنگ «Anglicism» به گوشه و کنار ایران سرازیر می‌شوند.

اگرچه واژه «انگلیس» از «Anglican» گرفته می‌شود ولی واژه‌های انگلیسی تا پایان سده نوزدهم به زبان فارسی راه نمی‌یابد و در این باره واژه‌های فرانسوی پیش‌گام است

۲۰- پارچه نازک ابریشمی یا نخی ۲۱- پارچه ابریشمی چینی

۲۲- گونه‌ای از پارچه ابریشمی ۲۳- پارچه ابریشمی

۲۴- پارچه ابریشمی برجسته، به فارسی «پرنده» می‌گویند

۲۵- زیبای چینی (پارچه‌های ابریشمی همانند آنچه در چین با دست بافته می‌شد).

۲۶- گونه‌ای پارچه ابریشمی ۲۷- پارچه ابریشمی

۲۸- «شاتن» در شمال‌خاوری چین و پایتخت آن «تسیان» است، در دوران کهن، به پرورش کرم ابریشم نامور بوده است، در سده ۱۸ مسیحی از این سرزمین ابریشم به اروپا، به‌ویژه به فرانسه، فرستاده می‌شد بدین‌روی گونه‌ای از پارچه‌های ابریشمی بافت فرانسه را بدین نام می‌خواندند

۲۹- پارچه ابریشمی

۳۰- پارچه ابریشمی یا تارو پودهای زرین یا سیمین

۳۱- پارچه ابریشمی برجسته ۳۲- پارچه ابریشمی آهاردار

۳۳- «فیل دو اکس» را ایرانیان به «فیل دو قز» برگردانده‌اند برابر با «نخ اسکاتلندی»، جوراب نخ اسکاتلندی

۳۴- پارچه نخ تن‌نما که نخست روی چهره می‌انداختند سپس از آن برای پیراهن بهره‌وری می‌نمودند

۳۵- پارچه آهاردار که برای دوخت «چارقد» و «چادر» به کار می‌رفت، «غارس» هم می‌گفتند

۳۶- پارچه پنبه‌ای ۳۷- پارچه توری ۳۸- پارچه پنبه‌ای

۳۹- «Count» نام و نشانه بزرگ‌زادگی در کشور فرانسه در سده‌های ۱۴ تا ۱۹ بوده است، «وار» پسوند «شایستگی» در زبان فارسی است، «کتتوار» = «پارچه‌ای که شایسته و درخور بزرگ‌زادگان است»، این واژه با «Comptoir» خویشاوندی و نزدیکی ندارد

۴۰- «سرپرسی سایکس» نماینده انگلستان در درباره قاجار در «تاریخ ایران» چنین می‌نویسد: «فرماندهی ارتش ایران به عباس میرزا فرمانفرمای آذربایجان واگذار شده بود و او آموزش ارتش را به شیوه اروپایی آغاز نمود، پس از چند سال،

گروه‌هایی از ارتش فرانسه به ایران آمدند و ارتش ایران را باروش سپاهیگری اروپا آشنا نمودند و رژه رفتن را به آنان آموختند....»
پس از آنکه نیرو و توان فرانسویان در دربار ایران رو به سستی نهاد، استادان انگلیسی جای آنانرا در ارتش ایران گرفتند.

راولینسون «Rawlinson» یکی از افسران انگلیسی که آموزش سپاهیان ایران را در دست داشت چنین می‌نویسد:

«ارتش ایران، بهیچ‌رویی، مانند یک ارتش نیرومند نیست و در هیچ زمینه‌ای با ارتش کشورهای اروپایی همانند نمی‌باشد، اگر ما بتوانیم این ارتش را سر و ریخت بدهیم بی‌گمان ایران را از زیر بار فشار فرانسوی‌ها رهایی بخشیده‌ایم...»
۴۱- «افسر» از «Officer» انگلیسی و «Officier» فرانسوی گرفته شده است و با «افسر» فارسی برابر «تاج»، «دیهیم» و «کلاه پادشاهی» خویشاوندی ندارد، برخی از سرایندگان در این زمینه سروده‌هایی دارند:

افسر سلطان گل پیدا شد از طرف چمن
مقدمش یارب مبارک باد بر سرو و سمن
«حافظ»

تو آن آزاده‌ای کزادگان را
ز بهروزی نهادی بر سر افسر
«معزی»

ز بهر تو دولت نه تو بهر دولت
ز بهر سر افسر نه سر بهر افسر
«عنصری»

«افسار» واژه دیگری از این خانواده و پیوند یافته از «اف-سار» است.

۴۲- در دوران امپراتوری عثمانی، بیشتر مردم اناطولی، فینه بسر می‌گذاشتند و به نام «فزه» خوانده می‌شدند، ایرانیان که از عثمانیان دلخوش نداشتند این واژه را بر سر کسانی می‌نهادند که دوستی آنان پایدار نبود و پیمان شکنی می‌کردند.... «فزه» فارسی برابر با «پلید و پلشت» از این خانواده نیست.

۴۳- چون ابزاری که «در» روی آن می‌گردد دارای برآمدگی و فرورفتگی است، ایرانیان برآمدگی را بشمار نرینگی و فرورفتگی را بشمار مادینگی گرفته‌اند و «لو» و «لا» فراتسه را که یکی شناساژ نرینگی و دیگری شناساژ مادینگی است برای این «ابزار» برگزیده‌اند.

۴۴- بیشتر واژه‌هایی که در زمینه کارهای ورزشی به زبان فارسی راه یافته است، انگلیسی است.

۴۵- «Champagne» شرابی است که نخستین بار در استان «شامپانی» فرانسه بدست آمده است، سپس، این نام را بر روی شراب‌های دیگر نیز گذاشته‌اند.

- ۴۶- «Tele» ریشه یونانی دارد و برابر با «دور» است.
- ۴۷- «Radio» که ریشه لاتین آن «Radius» است برابر با «پرتو» به کار می رود... بدین زوی دستگاهی که پرتو یا موج پراکنی می کند رادیو می گویند.
- ۴۸- هریک از واژه یا واژه های بیگانه، نام سازمانی است که از نوشتن نام ویژه سازمان خودداری نموده است.

ویژگی‌ها و برتری‌ها

زبان فارسی، شاخه‌ای از زبان آریایی است که در دوران سه هزار ساله زندگی با پاره‌ای واژگان یونانی و تورانی، تازی و ترکی، آرامی^۱ و هندی، آلمانی و اسپانیایی، انگلیسی و ایتالیایی، روسی و رومی، پرتغالی و فرانسوی آمیزش می‌یابد.

نژاد آریا، نزدیک به دو هزار سال پیش از پیدایش مسیح، به کوچ می‌پردازد، گروهی از رشته کوه‌های هندوکش به پنجاب می‌رود و تیره‌ای به بلخ و دسته‌ای به ارمن روانه می‌شود.

در میان تیره‌های آریایی که به باختر و شمال باختری ایران رهسپار می‌شوند، مادها^۲ و پارس‌ها، از دیگران، نامورترند زیرا به برپایی پادشاهی می‌پردازند و فرمانروایی بخشی از سرزمین ایران را بدست می‌گیرند.

زبان مادها و پارس‌ها که شاخه‌ای از زبان آریایی است به نام «پارسی باستان» خوانده می‌شود.

در این هنگام، سده هفتم پیش از پیدایش مسیح، زبان فارسی در شمال بنام «پهلوی» و در جنوب بنام «پارسی» خوانده می‌شد و مادها و پارس‌ها بدان سخن می‌گفتند.

میان زبان پهلوی (زبان مادها) و زبان پارسی (زبان پارس‌ها) دو گانگی‌هایی نیز یافته می‌شد، بدین گونه که بیشتر واژه‌هایی که در شمال با

«ش» و «گ» بر زبان می‌رفت در جنوب با «س» و «ج» به زبان می‌آمد و واژه-هایی که میان مادها با «ذ» به گفتار می‌نشست، میان پارس‌ها با «د» به گفتار می‌آمد ... و ...

تاخت و تازاسکندر به ایران در سال ۳۳۰ پیش از پیدایش مسیح بسیاری از بنیادها و نمودهای فرهنگ ایران را از میان می‌برد و تنها زبان دینی اوستا برجای می‌ماند که از درون آن دوزبان بنام «پهلوی» و «زند» پدید می‌آید... این دو زبان تا سده سوم اسلامی زبان گفتار و نوشتار پاره‌ای از مردم ایران بوده است.

هنگامی که زبان اوستایی روبرو فراموشی می‌رود، در دوره فرمانروایی ساسانیان، اوستا به زبان پهلوی برمی‌گردد و در سده دوازدهم مسیحی از پهلوی به سانسکریت و در سده هفدهم به فارسی برگردانده می‌شود.

از دید زبان‌شناسی، زبان فارسی در گروه زبان‌های پیوندی -

The Analytic Languages، جای دارد ... در این گونه زبان‌ها از پیوند واژه-های بنیادی و پساوندها و پیشاوندها و میانوندها، واژه‌هایی بدست می‌آید که از «آوا» و «چم» تازه برخوردار است.

در بیشتر زبان‌های پیوندی شماره واژه‌های مادر یا واژه‌های بنیادی از ۳ تا ۴ هزار و شماره پساوندها و پیشاوندها و میانوندها از ۳۰۰ تا ۴۵۰ بیش نمی‌گیرد ولی از آمیزش آنان شماره واژه‌های بازسازی شده از ۱۲۰ هزار فرزون می‌گردد.

زبان فارسی را به سه دوره: باستان، میانه، نوین بخش می‌کنند.

از فارسی باستان، یادگاری فراوان بجای مانده است، و آنچه هست، بیشتر، واژه‌هایی است که بازسازی شده یا دستخوش دگرگونی گردیده است. چون زبان «سانسکریت» و «پراکرت» زبان دینی و همگانی مردم‌هند، شاخه‌ای از زبان آریایی و از نزدیکان فارسی باستان است، پاره‌ای از

واژگان دو زبان همانند یکدیگر است... این همگونی کم و بیش در دیگر زبان‌های آریایی یا هند و اروپایی نیز دیده می‌شود.

فارسی میانه، یا «پهلوی» زبانی است که نوشته‌های مانی پیشوای دینی ایران در سده سوم مسیحی به نام «ترفانی» از بهترین یادگار آنست. زبان اوستایی که گفتار زرتشت، پیامبر ایران، بدان نگارش یافته است، نمایانگر ویژگی‌های زبان نژاد آریا و برگردان آن نمودار برجستگی‌های زبان پهلوی است.

چون در دوره ساسانیان زبان پهلوی با دشواریهای فراوان همراه بوده است «مانی»^۳ پاره‌ای از آنرا از میان برمی‌دارد و در «دبیره پهلوی» دستکاری بسیار می‌کند و زبان و دبیره پهلوی را برای گفتار و نوشتار همگان آماده می‌نماید.

فارسی نوین، از «دری» مایه می‌گیرد و پس از «فارسی میانه» به کار گرفته می‌شود. زبان دری پس از پیدایش اسلام، به دنبال دگرگونی‌های پیاپی زندگی مردم ایران، راه گسترش پیش می‌گیرد و زبان دین و دانش، سرایش و نگارش می‌گردد و در گفتار و نوشتار ایرانیان به کار می‌آید. اکنون سخن از ویژگی‌های این زبان است:

زبان فارسی، با همه آلودگی که گریبانگیرش شده است، بر بسیاری از زبان‌های زنده جهان برتری دارد، برتری‌های زبان فارسی را می‌توان در «ساخت واژه»، «بهره‌وری از واژه» و «دستور زبان» جستجو نمود. پاره‌ای از ویژگیهای زبان فارسی با برخی از ویژگی‌های زبان‌های زنده جهان همگونه است ولی برتری‌هایی نیز در زبان فارسی یافته می‌شود که ویژه این زبان است و در دیگر زبان‌ها نیست. برتری‌های ویژه و ناویژه فارسی چنین است:

✽ واژه نرینه، مادینه و کماسه یا مذکر، مونث و خشتی ندارد و بدین‌روی

برای شکوفایی اندیشه به واژه کمتری نیازمند است.

✽ از شناساواژیا حرف تعریف نهی است، و این خود به آسانی و کوتاهی زبان کمک می کند.

✽ سازگاری فروزه و فروزیده، شماره و شسماره شده یا مطابقت صفت و موصوف، عدد و معدود به کار گرفته نمی شود. بدین روی به جور کردن واژه های همساز و فراهم آوردن فرازهای همگونه نیاز نیست.

✽ برای جمع واژه (نر و ماده، جاندار و بی جای) دوشانه بیشتر به کار نمی رود: «ها» و «ان»... و در «جمع» نه ریخت واژه بهم می خورد و نه آوای آن.

✽ کار واژه گذشته و آینده یا فعل ماضی و مضارع شش نهاد و کار واژه دستوری یا فعل امر دو نهاد بیشتر ندارد، نهادی برای زن و مرد یا صیغه مؤنث و مذکر یافته نمی شود.

✽ برای سخنوری و سخن آفرینی، در بیشتر زبان ها «زنی و مردی» یا «تانیث و تذکیر»، و در برخی از زبان ها «مردمی و جانوری»، و در پاره ای از زبانها «خردی و کلانی» کننده کار یا فاعل باید روشن شود تا بتوان بر آن انگاره «کار واژه» یا فعل، به کار برد و سازگاری کار واژه و کننده یا مطابقت فعل و فاعل را انجام داد ولی در زبان فارسی به شناخت «کننده کار» نیازی نیست زیرا در این زبان «او» و «آن» و نهادهای دیگر برای نرینه و مسدینه، آدم و جانور، خرد و کلان یکسان است.

✽ در میان زبان های زنده جهان، تنها زبانی است که واژه های بنیادی آن به سختی به سه هزار می رسد و این بدان روی است که از نیروی شگرف واژه سازی برخوردار است.

✽ چنانکه دستور زبان بر: نام، کار واژه، واژه یا اسم، فعل، حرف استوار گردد و واژه ها، بر پیشاوندها، پساوندها، میانوندها پایه گیرد فرا -

گیری زبان فارسی به آسانی انجام می‌پذیرد و در اندک‌گاه می‌توان آنرا دریافت و به کار بست و سخنوری و سخن‌آفرینی نمود.

تنها خرده‌ای که بر الفبای فارسی می‌گیرند آنست که ، مانند الفبای اروپایی ، آواها و اعراب Vowels در کنار واژها و حرف‌ها ننشسته‌است و بدین‌روی واژه‌های فارسی را می‌توان به آواهای گوناگون خواند و برونند فراز یا سیاق جمله بدان آوا و حرکت داد، مانند: «گرد» که «گرد»، «گرد» «گرد» خوانده می‌شود.

برتری ویژه زبان فارسی در نیروی شگرف «آمیزش» و «پیوند پذیری» آنست ، بسیاری از واژه‌های این زبان از پیوند ۲ تا ۵ واژه پدید می‌آید ... شاید بتوان این ویژگی را به زبان فارسی ارزانی داشت که تنها زبانی است که دارای واژه‌های پنج پیوندی است ، مانند: جهانگشایی = جه + ان + گش + ای + ی ... رودریاستی = رو + در + بای + است + ی ... سالارمنشی = سال + ار + من + ش + ی ... و ...

اگرچه تاکنون ، بروشنی ، نیروی پیوندپذیری فارسی شکوفان نگردیده است و پیشاوندها و پساوندها و میانوندهای این زبان بازگو نشده است ولی بی‌هیچ دو دلی می‌توان پذیرفت که کمتر زبانی یافته می‌شود که چون زبان فارسی پیوندپذیر باشد و از راه پیوند ، ده‌ها و سدها واژه پدید آید.

«آب» از پیش و پس با واژها و واژه‌ها گوناگون می‌پیوندد و نزدیک به ۳۲۰ واژه پدید می‌آید ، مانند:

آباد = آب + اد ... ناب = ن + آب ... آب‌نما ... آب و تاب ... بناب = بن + آب ... و ...

از پیوستن پسوند « و » که « وابستگی » ، «مانند» و «خردی» را می‌رساند با واژها و واژه‌های جور و اجور واژه‌های زیر پدید می‌آید:

آرزو، آلو، آهو، اخمو، اشنو، بارو، بازو، بالو، بانو، باهو،
 برزو، بختو، بستو، پارو، پتو، پرستو، پستو، پشتو، پهلو، پینو، پسرو،
 تاپو، تپو، ترازو، ترسو، تیرو، تیهو، نفو، جادو، جارو، جیرجیرو، جیغ
 چیغو، چپرو، چریو، چغو، خواجو، خالو، خجگو، خدو، خدیو (خدایو)،
 خستو، خسو، خشو، خیرو، دارو، دخترو، دمرو، راسو، ریشو، ریغو، زایو،
 زالو، زانو، زردمبو، زغزغو، زیلو، زهو، سارو، سیو، سیلو، سکو،
 سمنو، شاشو، شپشو، شکمو، فرخو، کاکو، کاهو، کپلو، کدو، کرمو،
 کرو، کرنجو، کندو، کنتشو، کیشو، گردو، گلو، گیسو، لبو، مازو، ماکو،
 ماهو، مینو، نازو، نیرو، نیشو، نیکو، ونگونگو، هافو، هالو، هپرو،
 هژو، هشو، هلو، هوو، یارو و اگر واژه‌هایی که با آوای «و» پایان می‌پذیرد
 مانند؛ پلو، چلو، چپو، دخو، درو، کشو، گرو، ولو... و... واژه‌هایی که با
 «و» بی‌آوای پایان می‌یابد، مانند: دلو، سرو، کرو، مرو، براین گروه افزوده
 شود نزدیک به ۲۰۰ واژه پدید می‌آید.

و چنانکه واژه‌هایی که در پی گردش زمان از گردونه زبان بیرون رفته
 است مانند: تنیدو (عنکبوت)، تیو (طاقت)، چرندو (غضروف)، فنو (غره)
 به‌شمار آید شماره واژگان از ۲۵۰ بالا می‌زند.

وازیبوند یک واژه با واژه‌های بنیادی یا مصدرها چندین واژه‌بنیادی
 پدید می‌آید و از بن هر واژه تازه چند شاخه می‌روید، برای نمونه «دست»
 با واژه‌های بنیادی یا مصدرهای: آختن، آراستن، آموختن، آوردن، آویختن،
 آهیختن، افشاندن، افشردن، انداختن، بافتن، برآوردن، برداشتن، بردن،
 بستن، بسرکردن، بوسیدن، پاشیدن، پروردن، تافتن، جستن، دادن، داشتن،
 زدن، ساختن، ساییدن، شستن، کشیدن، گرفتن، لافیدن، مالیدن، یازیدن، یافتن..
 و... می‌پیوندد و از هر یک چندین واژه تازه پدید می‌آید، برای نمونه از «دست کشیدن»

برابر بارها کردن و دست از کار برداشتن، فزون بر کار واژه‌ها و فعل‌های گذشته (دست کشید)، آینده (دست می‌کشد)، دستوری (دست بکش) و نهادها و رویه‌های گوناگون آن، واژه‌های دستکش (دست پوش)، دستکشی (دست درازی و دستمالی)، دستکشان (کورمال راه رفتن) پدید می‌آید.

پیوندپذیری، در زبان فارسی با کم‌تر زبانی، از زبان‌های پیوندی پیشرفته جهان، همانند است، واژه‌ها و واژه‌های فارسی به آسانی بر سروین و ازگان بیگانه می‌نشینند و آنان را به انگاره‌های زبان فارسی درمی‌آورد.

در این راه، پاره‌ای از واژه‌ها آوای خود را از دست می‌دهد، چون واژگان تازی و ترکی که تازیان و ترکان واژه را با آوای سخت و ایرانیان با آوای سبک بر زبان می‌آورند، مانند: حقداد (حق + داد)، قره‌نی (قره + نی). . . که در زبان تازی فشار روی «ق» و در زبان ترکی فشار روی «ر» است. گروهی دیگر از واژه‌ها، ریخت و آوای خویش را از دست می‌دهد، چون واژگان اروپایی که به دبیره فارسی نوشته می‌شود و با برخورداری از سبکی و سادگی آوای واژه‌های فارسی از دهان بیرون می‌آید، مانند: سرگارسن (سر + گارسن)، همکلاس (هم + کلاس)، اتوشویی (اتو + شویی)، سرویسکار (سرویس + کار)

پیوندپذیری زبان فارسی از ویژگی‌های زیربرخوردار است:

- ۱- دو تاسه پسوند در کنار هم جای می‌گیرد، مانند: آرزومندی (آرزو + مند + ی)، آینه‌داری (آین + ه + دار + ی)، ورزشی (ورز + ید + گ + ی)، آسیابان (آس + آب + بان)، پشمینه (پشم + ین + ه)، لرزانک (لرز + ان + ک) ... و ...
- ۲- از پیوند دو، سه پسوند واژه تازه بدست می‌آید، مانند: بانو (بان + و)، پیوند (پی + وند)، خروار (خر + وار)، آرایشگاه (آرای + ش + گاه)، پیامبر (پی + ام + بر)، گردونه (گرد + ون + ه) ... و ...

۳- واژه‌ها و واژه‌های پیوندی، واژه بنیادی را دربر می‌گیرد ولی چم آنرا دگرگونه نمی‌کند، برای نمونه «اُست» برابر با پایه و بنیان است. درواژه‌های زیر در ریخت و آواهای گوناگون آشکار می‌شود بی‌آنکه چم نخستین را از دست بدهد: استاد (است + اد = بنیانگذار) استان (است + ان = پایه‌ها)، استوار (است + وار = پایه‌دار «پایدار») استوان و استوانه و ستوان (است + وان = پایه‌بان)، استود و ستود (است + ود = بنیانگذاری در سخن، که ستودن و ستایش از آن پدید آمده است)، استور و ستور (است + ور = دارای پا ... چارپا همتای این واژه است)، استون و ستون (است + ون = مانند پا و پایه)، برگستوان (برگ + است + وان = ساز و برگی که روی کپل و پای اسب می‌اندازند) و ...

۴- پیوندها و بازسازیها، بازتابی از گرایش‌های درونی و نموداری از اندیشه‌های مغزی مردم است، برای نمونه:

«ارد» و «ارت» برابر «زیبا» است، آرتش (ارت + ش = آفریدگار زیبایی، سپاهی آرامش و زیبایی را به مردم باز می‌گرداند)، اردشیر (ارد + شیر = شیرزیبا) اردوان (ارد + وان = نگاهبان زیبایی)، اردیبهشت (ارد + بهشت = بهشت زیبا، زیرامه دوم سال در بسیاری از بخش‌های ایران زیباترین ماههای سال است) ...

پیراهن (پیرا = پیراه + ن، ابزاری که مایه پیرایش است، و چون تن را می‌پوشاند مردمان را می‌پیراید)، دامن (دام + ن = تنپوشی است که پایین تن زنان را می‌پوشاند، و چون آن بخش از اندام زنان به شمار «دام» آمده است پوشاننده آن بخش از اندام «دامن» نام گرفته است)، فیروزه (فیروز + ه = مایه پیروزی، و چون مردم باستان «چشمزدن» را باور می‌داشتند برای آنکه چشم زخمی به آنان نرسد

سنگی آبی آسمانی رنگ بر انگشتری می کردند و بر انگشت می داشتند، از نیروی آنرا «پیروزه» نام نهادند که در برابر چشم بد مایه فیروزی دارندگان آن می شود، این سنگ همانست که دروغین آن به رنگ فیروزه به گونه خرمهره و به نام «نظر قربانی» به بازار می آید و مردم می گویند برای «دوری از چشم بد» یا «دفع نظر» سودمند است، ناب (ن + آب = آنچه که آب ندارد، برابر با «ویژه»، «سره»، «بی آرایش»، هم اکنون هم زبانزد مردم است که می گویند، آب توش ندارد - برابر با آنکه ویژه و بی آرایش است) ... و ...

واژه ها و فروزه های «سرزنش آمیز» که برای خوار کردن به کار می رود نباید به شمار این گونه واژه ها بیاید، مانند:

فزه (ترك فینه بسر)، کاکاسیا (قفقاز - قفقازی)، این واژه برابر با «نوکر» و «زرخرید» است، زیرا پس از آنکه، در پی جنگ های ایران و روس، قفقاز به روسیه می پیوندد، مردم ایران امیدوار بودند، مردم قفقاز شورش کنند و از به کار بستن فرمان کارگزاران روسی سر باز زنند ولی قفقازیان فرمانبرداری بیگانه را آغاز می نمایند، از نیروی ایرانیان، Caucasia، نام قفقاز را با گویش انگلیسی (کاکاسیا) برابر بانوکر و زرخرید برای سرزنش مردمی که خوی نوکری دارند به کار می برند. کاکا و کاکو در گویش شیرازی برابر با برادر است نه نوکر، بدینروی نمی توان «کاکاسیا» را واژه سره فارسی به شمار آورد، لگوری (لگور نام تیره ای چادر نشین است که میان هرات و سیستان می زیستند و به پلشتی و پلیدی نامور بودند)، لولو (نام تیره ای است که در چین می زیستند و برای کارگری به ایران می آمدند و به پرستاری و کارگری در خانه ها سرگرم بودند) ... و ...

۵ - بازگوکننده رویدادهای تاریخی و ویژگیهای شهری است، برای

نمونه :

آشتیان (آشتی + ان) به سرزمینی گفته می‌شود که در کنار « نفرش » جای دارد ، چون در دو بخش نفرش به نام « فم » و « ترخوران » همواره زد و خورد برپا بوده است از نیروی « آشتیان » را که در آرامش و آشتی بصری برده است بدین نام خوانده‌اند . . . اردبیل (ارد + بیل = پیکان زیبا) از آنروى چنین نام گرفته است که روزگاری پیکان جنگ آوران ایران در آن سرزمین که در کنار جنگل بوده است ساخته می‌شد . . . بیلقان (تازی شده « بیلگان » است ، بیل + گان) سرزمین سازندگان پیکان ، اردبیل و بیلقان دوشهر آذربایجان و در نزدیک یکدیگر می‌باشد . . . قزوین^۷ (تازی شده « گزوین » است ، کزوه ، گزوه ، کجوه = کجاوه^۸ + ین) ، سرزمینی که در دوران کهن « کجاوه » می‌ساخته و به سراسر ایران زمین می‌فرستاده است ، هنوز هم کاهای چوبی قزوین پر آوازه است . کازرون (گازر + ون) ، آبگیر بزرگی بوده است که گازران و رختشوها ، جامه‌ها را در آن می‌شستند ، هنوز هم این تالاب برپاست . . . و . . .

۶- زبان فارسی ، در پیوند پذیری ، خویش و بیگانه نمی‌شناسد و بر سر و بن هرواژه ترك و تازی ، لاتین و یونانی ، آسیایی و اروپایی می‌نشیند و آنرا به کار می‌کشد ، برای نمونه :

در پیوند با پسوند : آمپرسنج ، پودردان ، کنسولیار (اروپایی) . . .
عشوہ گر ، قلمکار ، ماتمکده (تازی) . . . آشپز ، آقبانو ، اردوگاه ،
(ترکی) . . .

در پیوند با پیشوند : بی‌پرنسپ ، پرائرژى ، سرسیلندر (اروپایی) . . .
بامعرفت ، بی‌ادب ، پرتوقع (تازی) . . . با قلدری ، بی‌قارش‌میش ،
پیشقراول (ترکی) :

ویژگی‌های دیگر زبان فارسی چنین است:

الف - از پیوند نام و کارواژه، کارواژه پیوندی می‌سازد و به کار می‌برد، برای نمونه تازیان «اکل» را برای خوردن، «شرب» را برای نوشیدن، «سقط» را برای بر زمین افتادن به کار می‌برند و انگلیسیان «eat» را برای خوردن، «drink» را برای نوشیدن، «Fall down» را برای زمین افتادن به کار می‌گیرند ولی فارسیان از پیوند «نان، آب، زمین» با «خوردن»، کارواژه‌های «نان خوردن»، «آب خوردن»، «زمین خوردن» می‌سازند.

این را به‌شمار ناتوانی زبان نباید آورد زیرا در زبانی که بدین آسانی برای خوردن گونه‌های گوناگون خوردنی، کارواژه می‌سازد واژه‌های برابر نیز دارد، مانند:

آشامیدن، نوشیدن، فروافتادن

ب - کارواژه‌های کارهای پیدا و ناپیدا یا محسوس و نامحسوس از یکدیگر جدا نیست و هر یک از دو گروه، کارواژه ویژه ندارد، برای نمونه: «آمدن» در «فرارمز از اروپا آمد» و در «آمد سحری ندا زمیخانه ما کی رند خراباتی دیوانه ما»، در فراز نخست از یک کار پیدا و در سروده خیام از یک کار ناپیدا گفتگومی‌کند، و از این گونه است:

بستن: شاخه‌های درخت را بیکدیگر بست... ایران باچند کشور پیمان
ه‌ازرگانی و فرهنگی بست.

ربودن: راهزنی کالای مردم را ربود... هوش از سرم ربود.

گسستن: زنجیر از هم گسست... پیمان مهر و دوستی گسست.

نوردیدن: آهن را به آسانی درنوردید... جوانی را به هرزگی درنوردید.

پ - در زبان فارسی فزون بر آنچه از راه پیوند، واژه‌های نوین با چم‌های تازه پدید می‌آید، پاره‌ای از واژه‌ها بیش از چند چم دارد، برای

نمونه «شیر» که به: ۱- جانوری درنده ۲- مایه‌ای خوردنی ۳- ابزاری فلزی... گفته می‌شود در پیوند با پساوندها و پیشاوندها ۱۱۷ واژه پا به هستی می‌گذارد و افزون بر آن، از گفتگوهای روزانه، نزدیک به ۱۲ چم گوشه و کناره سر برمی‌کشد و زبانزدهای زیر را می‌آفریند:

شیر توشیر = درهم برهم... شیر بی‌یال و دم و اشکم = سازمان از هم پاشیده... شیرزن و شیرمرد = زن دلیر و مرد دلیر... شیرمزاج = بی‌نیاز... شیرزی یا روباه = در آزمون پذیرفته شده‌ای یا نه... شیرآمد = پهلوان آمد... شیر برفی = کسی که از برون نیرومند و در درون ناتوان است... شیرپیر = کسی که توان و نیرو و خویش را از دست داده است... شیرمیدان = پهلوان پهلوانان... شیرشزه = پهلوان بی‌هماورد... شیرپاکخورده = پاکزاد و پاک سرشت.

«روبرت لادو»^{۱۰} استاد دانشگاه میشیگان آمریکانو نویسنده «زبان‌شناسی در میان فرهنگ‌ها» بر آن رای است که:

«مردم پیشرفته جهان برای آنکه آنچه در مغز دارند بر زبان آورند به ۲۸ هزار واژه و برای آنکه گفته دیگران را دریابند به ۳۲ هزار واژه نیازمندند.»

اگرچه این انگار و پندار، بر بررسی ژرف استوار است ولی نمی‌تواند همه زبان‌ها و همه مردم جهان را دربرگیرد و انگاره‌ای راستین برای همگان باشد.

زبان فارسی، از زبان‌هایی است که، در پی پیوندپذیری، به شماره کمتری از ۲۸ و ۳۲ هزار واژه برای شکفتن و دریافتن «نهانخانه مغز» نیاز دارد. واژه‌های بنیادی این زبان از بکاره و بیکاره یا مستعمل و مهمل به سختی به سه هزار می‌رسد ولی با ویژگی‌هایی که گفته شد و در پرتو کاربرد واژگان فارسی این شماره به آسانی به سی تا چهل برابر افزایش می‌یابد.

زبان فارسی در پهنه پهناور سخنوری از نیروی «گسترش پذیری» شگوف و «افزایش‌یابی» شگفت بهره‌مند است و بی‌هیچ دشواری می‌تواند، در اندک گاه، کمبودها و نارسایی‌ها را در پناه زنده‌گردانیدن واژه‌های کهن و پیوند زدن واژها و واژه‌ها از میان بردارد و واژگان فارسی را برای بهره‌وری بیشتر و هنرنمایی زیادتر آماده‌کند.

زبانی که بتواند از پیوند واژها و واژه‌ها چندین «واژه» و از یک «واژه» چندین چم بدست آورد، زبانی تواناست و واژه‌های آن از کاربرد و نیروی بهره‌وری فراوانی برخوردار است و برای گفت و شنود به شماره کمتری واژه نیازمند است... یکی از انگیزه‌هایی که واژه‌های بنیادی زبان فارسی از بسیاری از زبان‌های پیشرفته جهان کمتر است و برای گفتن و دریافتن به دو واژه تا هجده^{۱۱} هزار واژه نیاز دارد همین است.

بی‌گمان این برتری و ویژگی که زبان فارسی را در بر گرفته است می‌تواند در پالایش و آرایش زبان سودمند افتد و راهی کوتاه و همواره سوی جهش و گسترش زبان بگشاید.

۱- فرهنگستان فرانسه، در سال ۱۸۷۴ مسیحی، واژه «آرامی» را برای گویش‌های «سریانی» و «کلدانی» برمی‌گزیند. در این یادداشت، برای جلوگیری از درازی گفتار، آنچه فرهنگستان فرانسه پذیرفته است، به کار گرفته می‌شود و واژه‌های سریانی و کلدانی به‌شمار واژه‌های آرامی می‌آید.

همگام با پیدایش مسیح، زبان آرامی، رفته‌رفته، در خاور میانه رخنه می‌کند و در دووه ساسانیان زبان رسمی مردم این بخش آسیای گرده، بدین‌روی ایرانیان دبیره‌مسیخی را به دبیره آرامی برمی‌گردانند و در خواندن و نوشتن از «هزوارش» یا بگفته این ندیم نویسنده الفهرست «زوارش» پیروی می‌نمایند.

هزوارش (Ideogram) به واژه‌هایی می‌گفتند که به «آرامی» می‌نوشتند و به «فارسی» می‌خواندند، مانند: بسرا = نان، شیدا = دیوانه ، جلتا = پوست ، لحمنا = گوشت ، ملکا = شاه .

پس از پیدایش اسلام، تازی جای آرامی را می‌گیرد.

۲- سیالیه و تاریخ مادی از پادشاهی «دیاکو» به سال ۷۱۳ پیش از پیدایش مسیح آغاز می‌گردد، کردها از نژاد ماد به‌شمار می‌روند... گروهی از پژوهندگان و نویسندگان کرد «زرتشت» را از شهر مهاباد «مه‌آباد» و اوستا را به زبان کردی می‌دانند.

۳- مانی یکی از اندیشمندان ایران پیش از پیدایش اسلام است، بگفته «ابن ندیم»: مانی فرزند بوتک در «مردی‌نو» در نزدیکی بابل زاده می‌شود و به هنگام فرمانروایی شاپور آیین خود را آشکار می‌سازد، هم او گوید :

دبیره مانی از فارسی و سریانی درست شده است همچنانکه آیین او بر کیش زرتشت و مسیح بنیاد گرفته است.

شماره واژه‌های دبیره مانی بیش از الفبای تازی است و با آن نوشته‌های دینی نگارش می‌یابد.

و مردم ماوراء النهر و سمرقند با این دبیره نوشته‌های دینی را می‌نوشتند و آن را دین دبیره می‌گویند.

بگفته «ابوریحان»: مانی اندیشه‌های خویش را در کراسه‌ای به نام «شاپورگان» گردآوری می‌کند و در دسترس شاپور پادشاه ایران می‌گذارد.

بگفته «محمد جریر طبری»: هنگامی که «بهرام» به پادشاهی می‌رسد مانی را دستگیر می‌کند و می‌کشد و در کالبد او گام می‌کند و بر در شارتان گندی شاپور می‌آویزد و پیروان

اورا نیز دستگیر می‌نماید و از میان برمی‌دارد.

بر پایه بررسی دانشمندان اروپا: مانی در ۲۱۵ مسیحی بدگیتی می‌آید، در ۲۶۰ مسیحی آیین خویش را آشکار می‌کند و در ۲۷۶ مسیحی به دستور، بهرام، پادشاه ایران کشته و در کالبدش گاه انباشته می‌شود و بر در گندی شاپور « وه انتیوک شاه پوهر » آویخته می‌گردد.

اندیشه‌های مانی: آیین مانی بر پایه پاره‌ای از آموزش‌های زرتشت و گفته‌های عیسی مسیح و اندیشه‌های بودا استوار بوده است و به دو پایه نیکی و بدی گرایش داشته است، اونیکی و مهربانی را مایه آسایش مردم و آرامش جهان می‌داند که در پی برپایی « فرمانروایی جهانی نیکان » یا « حکومت عرفانی جهانی » بدست می‌آید، آیین مانی از خاور تا چین و از باختر تا فرانسه گسترش می‌یابد و بانبرومندی بسیار، همدوش آیین عیسی مسیح، تا سده هفتم مسیحی پیش می‌رود ولی بدنبال ستیز پی‌گیر مسلمانان و مسیحیان، رفته‌رفته، رو به‌سستی می‌نهد.

از آیین مانی یادگارهایی در تورfan در آسیای میانه و در چین بدست می‌آید که گواه راهیابی این آیین در سرزمین‌های دوردست ایران است، سنگ نبشته‌ای از آیین مانی که در سال ۷۸۱ مسیحی نگاشته شده است در رشته کوه‌های «تانگ» در سرزمین چین یافته می‌شود، نیاز به یادآوری است که میان ایران و چین از سده دوم پیش از پیدایش مسیح پیوند دوستی و بازرگانی برپا بوده است و مردم دوسرزمین از اندیشه‌های دینی یکدیگر آگاهی داشته‌اند.

بررسی تاریخی: مانی یکی از اندیشمندان برجسته ایران است، او «اوستا» را زند یا تفسیر می‌کند از نیروی وی را گزارنده یا مفسر اوستا و پیروانش را «زندیک» یا پیروان زند می‌نامند.

گروهی می‌گویند در کیش مانی به پیشوای دین «سندیک» می‌گفته‌اند و «سندیک» در سریانی برابر با «راستگو» است این گروه برین رایند که «سندیک» از دو پاره «سند» + «یک» پدید آمده است که واژه نخست سریانی است و همانست که تازیان «سند» می‌گویند و «ایک» نشانه وابستگی یا علامت نسبت زبان پهلوی است، مانند: باریک، تاریک، نزدیک ... و چون گفتار پیشوای دین باید بر اندیشه‌های راستین استوار و به گفته تازیان «سندیت» داشته باشد از نیروی آنانرا «سندیک» می‌نامیده‌اند.

کشت و کشتار مانویان از دوره فرمانروایی ابو جعفر منصور (۱۳۶-۱۵۸ اسلامی) دومین خلیفه عباسی آغاز می‌گردد.

فرمانروایان عباسی برای آنکه خون آشامی و دژخیمی خویش را روا به شمار

آوردند مانویان را به بی‌خدایی یا شرک وابسته می‌کنند.

نادرستی‌ها و کژی‌پنداری‌هایی که گریبانگیر پاره‌ای از سرایندگان و نویسندگان ایران مانند سنایی و عوفی می‌گردد و مانویان را از خدا جدا به‌شمار می‌آورند از همین جا سرچشمه می‌گیرد.

در تاریخ طبری و کامل‌ابن‌اثیر درباره‌گفتار مهدی (۱۵۸-۱۶۹ اسلامی) سومین فرمانروای عباسی به‌فرزندش موسی‌الهادی (۱۶۹-۱۷۰ اسلامی) چنین آمده‌است:

«ای پسر وقتی که کار بر تو قرار گرفت در کار این دسته یعنی پیروان مانی جدی وافی نمای زیرا این فرقه مردم را به‌ظاهری نیک مانند اجتناب از بدی‌ها و ترك دنیا و زهد و عمل به آخرت دعوت می‌کنند از آن پس خلق را به سوی حرمت گوشت و ترك قتل هوام بیرون می‌برند و از آن‌راه به پرستش اثنین یعنی نور و ظلمت می‌کشاند... پس دارها برای این قوم بر پای دار و تیغ برهنه ساز و در این کار به‌خدای تقرب کن، چه من جد خویش عباس را در خواب دیدم که برای قتل پیروان اثنین دوشمشیر در کمرم آویخت...!!»

پاره‌ای بر آن رایند که عبدالله بن مقفع (۱۰۶-۱۴۲ اسلامی) در آیین مانی بوده‌است و «کلیله و دمنه» یا «پنج‌تنتر» را برای بخش‌اندیشه‌های مانی از بهلولی به‌تازی برمی‌گرداند. اندیشه‌های مانی و آیین مهرپرستی، از ایران به اروپا می‌رود و در فرهنگ و هنر مردم آن سرزمین جای و پای می‌گذارد.

بازتابی شیوه هومانیزم (Humanism) در دوره بازگشت دانش یا رنسانس (Renaissance) و گسترش آن در سده ۱۵ و ۱۶ مسیحی در کشورهای ایتالیا، فرانسه و آلمان از این اندیشه‌ها جدا نیست.

از پیشگامان شیوه هومانیزم، در نگارگری، لئونارد دو داوینچی (۱۴۵۲-۱۵۱۹ مسیحی)، و در ریگرگری، میکل‌آنجلو یا میکل‌آنژ (۱۴۷۵-۱۵۶۴ مسیحی)، و در نویسندگی، رابله (۱۴۹۵-۱۵۵۳ مسیحی) را می‌توان نام برد.

۴- افلاطون (۴۲۷-۳۴۷ پ. م) واژه را به‌دو دسته: نام Onoma... کارواژه Rhema و ارسطو (۳۸۴-۳۲۳ پ. م) واژه‌ها به سه دسته: نام، کارواژه، واژ (Syndesmoi) بخش می‌نمایند، بخش‌بندی ارسطو راسختر است. ۵- کرو، دندان فرسوده و کرم افتاده.

۶- مرو، گیاهی است خوشبوی با برگ‌گرد سبزرنگ

۷- برخی چنین می‌پندارند که «تزوین» تازی شده «کاسپین» است ولی این پندار درست نیست.

۸- کجاوه، اتاقک چوبی بوده است که بر روی اسب و قاطر می‌بستند و در آن می‌نشستند و از شهری به شهری می‌رفتند.

۹- در فارسی میانه شیر جانور را «شیر» می گفتند ولی اکنون هردو واژه، شیرنوشیدنی و شیرجانور، را بیک آوای می خوانند.

Lado, Robert. *Linguistics Across Cultures*. Ann Arbor University - ۱۰ of Michigan Press, 1957

۱۱- تاکنون، شماره واژگانی که مردم ایران در گروههای گوناگون، مانند کارگران، کشاورزان، پیشه‌وران، بازرگانان، دانشگاهیان، کارمندان، برای گفتن و دریافتن، به کار می گیرند روشن نشده است، روشنتر آنکه نه کسی در این اندیشه بوده است و نه زمانی در پی فراهم آوری این آمار.

چندین سال است گروهی به نام « پژوهش واژه‌های پایه فارسی » بررسی نوینی را آغاز کرده است.

این بررسی روی پاره‌ای از کتاب‌ها که برای بزرگسالان و خردسالان نوشته شده است انجام می گیرد.

گروه پژوهشگر توانسته است از ۲ میلیون واژه که در این کتاب‌ها به کار رفته است ۳۰ هزار واژه بدست آورد که بیش از دیگر واژه‌ها به کار گرفته شده است.

شاید این بررسی بتواند شماره تک واژه‌ها و واژه‌های پایه فارسی را روشن کند ولی نمی‌تواند شماره واژگانی که گروههای گوناگون مردم برای شکوفایی اندیشه بدان نیاز دارد و در نوشتار و گفتار به کار می‌برد روشن نماید.

شماره ۱۷، ۱۸ هزار واژه که برای شگفتن و دریافتن اندیشه‌های مردم ایران بدان نیاز است بر بنیاد بررسی نویسنده است و بی گمان شماره بی‌کم و کاست نیست.

پهنه‌ای در تنگنای

پویایی يك زبان هنگامی آغاز می گردد که از «ایستایی» دوری گزینند و به «نوگرایی» روی آورد.

برای نوسازی يك زبان و بازسازی واژه‌ها، باید از کهنه‌پرستی دست برداشت و به نوگرایی گرایش یافت و همراه با پیشرفت‌های جهان و سازگار با اندیشه‌های جوان، کاربرد زبان را گسترش داد و واژه‌های تازه را به کار انداخت و به کار گرفت.

بخردانه نیست که از چارچوب خشک آیین‌ها زنجیری فراهم نمود و بر دست و پای خویش بست و خویشتن را از دویدن باز داشت و به خزیدن پرداخت.

پاسبانی فرهنگ کهن و پاسداری سروده‌ها و نوشته‌های دیرین، نه، می‌تواند و، نه، باید جلوی اندیشه‌های نوین را بگیرد و زبان را از پویش و جوشش بازدارد.

پویایی يك زبان را نباید در نگاهداری و نگاهبانی یادگارهایی که هشتاد درسد آن به کار نمی‌آید گرو گذاشت و گروهی از مردمی که تشنه پیشرفت هستند به درجا زدن واداشت.

بی هیچ دودلی باید پذیرفت که زبان فارسی، در پی آلودگی و آرایش هزارساله، به پویایی ژرف نیاز دارد تا بتواند از تنیدن بدور خود بایستد و راه

پیشرفت پیش گیرد و پایگاه راستین خویش را بدست آورد.
پویایی در این راه، نه تنها، در زبان پای و جای می گذارد بلکه به-
زنده داشت یادگارهای کهن ایران و بزرگداشت سرشت های جاودای آریایی
کمک می کند.

روزی که «ایرانی» برای فرزند خود نام ایرانی برگزیند و اندیشه های
خویش را با واژه ایرانی بر زبان آورد و کارخانه و فرآورده اش و کارگاه و
فروشگاهش را به واژه فارسی بنامد، سرزمین ایران از بسیاری گرفتاریها که
«بیگانه گرایی» فراهم می آورد رهایی می یابد.

ناکی باید فرزندان این سرزمین را به نام های اسکندر، افراسیاب،
چنگیز، تیمور، هلاکو... و... نامید؟

ناکی باید در گفتار و نوشتار خود انبوهی واژه تازی و ترکی و فرنگی
گلی هم کرد؟

ناکی باید زبان ساده فارسی را بدست انداز آیین های تازی و اروپایی
انداخت؟

مگر نامها و واژه های بیگانه نموداری از دوران ستمدیدگی و رنج
زدگی مردم این سرزمین نیست؟

مگر نام اسکندر و چنگیز و تیمور زنده کننده یادبود رویدادهای تلخ
و اندوهگین گذشته نمی باشد؟

مگر به کار گرفتن واژه های بیگانه که برابر آن در زبان فارسی فراوان
است گونه ای از «بیگانه گرایی» به شمار نمی آید؟

پویایی زبان فارسی این تنگ ها را می شوید و غرور ایرانی را بدوباز
می گرداند و پهنه ای که بیش از هزار سال در تنگنای جای گرفته است به جایی
رو باز و جایگاهی پرفراز می کشاند.

پویایی زبان فارسی را می توان بر سه پایه:

واژه‌یابی... واژه‌سازی... سخن‌آفرینی

استوار نمود و همراه با برخورداری از «نوگرایی» دامنه‌دار و بهره‌مندی از «ویرایش و آرایش» پیگیر، کوششی شایسته و تلاشی بایسته آغاز کرد. بی‌هیچیک از این سه، پویایی زبان، بدرستی، سرنمی‌گیرد و بهره‌وری از «نوگرایی» و دور از «ویرایش و آرایش» زبان، رستاخیزی ژرف پدید نمی‌آید.

در این راه به مهرمی همگان نیاز است زیرا بازسازی يك زبان کاری نیست که از دست يك دسته یا يك گروه برآید و مردمی که باید دگرگونی زبان را بپذیرند به‌شمار نیایند.

زمینه این همکاری نزدیک را می‌توان با راست‌گفتاری و درست‌کرداری فراهم آورد و گرایش‌های درونی مردم را به پویایی زبان افزایش داد. هنگامی که مردم دریابند در راه آرایش و ویرایش زبان گام برداشته می‌شود همراهی را آغاز و پیشروان راه را یاری می‌کنند ولی اگر بدانند در پس گفتارهای رنگین‌کرداری راستین نیست، پوزخند زنان، نیمه‌راهه باز می‌گردند و در راه سنگ می‌اندازند.

واژه‌یابی: برای یافتن واژه‌های نوین و گردزدایی از چهره‌واژگان

دیرین، از سه راه، می‌توان گام برداشت:

- ۱- جستار در گویش‌های گوناگون و جستجو در «زبان گفتار» روستاییان.
- ۲- بررسی نوشته‌ها و سروده‌های پیشینیان.
- ۳- کاوش واژه‌های فارسی در زبان‌های بیگانه.

۱- در گویش‌های گوناگون که در شمال و جنوب و باختر و خاور سرزمین پهناور ایران، «زبان گفتار» شهرک‌نشینان و روستاگزیان است بسیاری واژه

دست نخورده یافته می شود که به کارگرفتن آن بر سرمایه گنجینه زبان فارسی می افزاید و نیروی سخنوری این زبان را افزایش می دهد، برای نمونه:

در زبان فارسی واژه های برابر «صوت و صدا»، «آواز، آوای، و آهنگ» است، از این برابرها بدین گونه:

واژه های آوایی = لغات صوتی... آوازخوش = صوتخوش... آهنگ موسیقی = صدای موسیقی بهره وری می توان نمود، ولی برای «صداش کن» هیچک از این برابرها نه درستند نه دلنشین...

به سرزمین فارس و کوهسار زاگرس، به دشت تاکستان و گرگان، به روستای الموت و شهر دزفول باید رفت تا برابر «صدا» را یافت. مردم این سرزمین هایی آنکه دست به دامان واژه تازی بزنند واژه فارسی به کار می برند، بدین سان:

روستایان که کیلویه و بویراحمد می گویند: جارش بزن.

مردم تاکستان می گویند: گوریش بزن.

دشت نشینان گرگان می گویند: وانگ هگان.

کوهپایه نشینان الموت می گویند: دادش بزن.

مردم دزفول می گویند: بانگش کن...

در راسته خراسان «وردان» برابر با «نقل کردن و املاء کردن»، «ورنام»

برابر با «لقب» و «شهرت»، «ورنامه» برابر با «عنوان» و «محل سکونت»

است...

در برخی از روستاهای کرمان بجای «حوله»، «آبچین» و «رومال» و

در برابر «عکس العمل»، «بادکار» و همتای «لایق»، «بایا» به کار می برند.

بدین گونه، از گوشه و کنار کشور و از زبان مردم شهر و روستا، واژه-

های: جار، گوری،^۱ داد، بانگ، وانگ برای برابری با «صدا» و «صوت»

و واژه های وردادن، ورنام، ورنامه، آبچین، رومال، بادکار و بایا برای

برابری با «نقل کردن، لقب و شهرت، محل سکونت، حوله، عکس العمل، لایق» بدست می آید، که اگر واژه «جار» به شمار واژگان ترکی بیاید، یازده واژه بر واژه های پیشین افزوده می شود... از این واژه ها در گوشه و کنار سرزمین ایران و در میان دشت و کوهسار فراوان است.

مردم بسیاری از بخش های دور افتاده و روستاهای کوهستانی ایران به گویش هایی سخن می گویند که بازتابی از «فارسی میانه» و نموداری از «زبان دری» است و چنانکه واژگان این گویش ها گردآوری و آنچه دلنشین و دلپذیر است در دسترس همگان نهاده شود زبان فارسی به انبوهی واژه سره و دست نخورده دست می یابد.

۲- در سرودارها و نوشتارهای بیشتر سرایندگان و نویسندگان ایران، از سده سوم تا سده هشتم اسلامی، واژه ها و زبانزدهایی یافته می شود که می توان از آن در پرمایه کردن زبان فارسی بهره وری نمود.

واژه هایی که در این سروده ها و نوشته ها به کار رفته است، برخی جای خود را به واژه های تازی داده است و پاره ای از گردونه زبان بیرون افتاده است، برای نمونه: «بفرمود، فرو گذاشت، نیارست» جای خود را به «امر کرد، فوت کرد، طاقت نیآورد» سپرده است و «ایدر، ایدون، روی» که همتای «آنجا، چنین، چاره» است کنار گذاشته شده است.

« آفتاب لب بام » ، « چوب خدا صدا ندارد » ، « شتر دیدی ندیدی »^۲
 « هر کسی چند روزه نوبت اوست » ، « هر که بامش بیش برفش بیشتر »
 به جای مانده است ولی « کاسه بر سر آب بودن »^۳ = « به فرمان دیگری جنب و جوش نمودن » ، « بایکدست دو خربزه برداشتن »^۴ = « کار بسیار و فراوان بردوش گرفتن » ، « هزار کبک دل يك شاهین ندارد »^۵ =
 « هزار ترسو به اندازه يك دلیر کار انجام نمی دهد » ، « سپر انداختن »^۶ = لنگ

انداختن و گردن نهادن و فرمانبرداری کردن از میان رفته است. بسیاری از واژه‌ها و زبانزدهایی که کنار گذاشته شده است از زیبایی و دلپذیری برخوردار است و می‌تواند به جای خود باز گردد و بی آنکه بردوش زبان سنگینی کند، مایه دلپذیری آن شود و زبان فارسی را زیب و زیور بخشد. واژه‌های کنار گذاشته شده، پاره‌ای بنیادی، برخی ساده و کم‌پیوندی و گروهی پیوندی است، واژه‌های بنیادی یا مصدرمانند: آغازیدن^۷، پریشیدن، پژمراندن پناهیدن، تراویدن، تفیدن، توفیدن^۸، چامیدن^۹، چخیدن^{۱۰}، چزیدن^{۱۱}، خلانیدن^{۱۲} خوشانیدن، درفشیدن، درنگیدن، دندیدن، رزیدن، سکیزیدن^{۱۳}، سگالیدن، سهدن^{۱۴}، فاژیدن^{۱۵}، فراخیدن، میرانیدن (میراندن) ... هر چند واژه‌های بنیادی این گروه از واژه‌ها، به کار نمی‌رود ولی شاخ و شاخه‌های آن بر سر زبان‌هاست ... واژه‌های ساده و کم‌پیوندی مانند:

واژه فارسی	برابر تازی	واژه فارسی	برابر تازی
آزرنگ	مصیبت	شیان	احسان
اشنوسه	عطسه	غیو	میاهو
بادکار	عکس‌العمل	فرساد	فاضل
پرخیده	مرموز	کاتوره	حیرت
توف	صدا	گل‌بام	اذان
جویان	متجسس	لت	لطمه
چغامه	قصیده	میده	حلوا
خونی	جان‌نی	نوخاسته	جدیدالبلوغ
داشخار	تفاله	نیازیان	عاشقان
راستاد	مواجب	واشنگ	عسس
زادخور	معمرو مسن	همباز	شریک
ستاوه	اغفال	یاوند	سلطان

واژه فارسی	برابری تازی	واژه فارسی	برابری تازی
آبریختگی	بی‌حرمتی	خویشنداری	امساک
آبسوار	حجاب	خوی کردن	مشاطه‌گری
آهنگ داشتن	قصد کردن	درنگرفتن	موثرواقع نشدن
از پس	از عقب	دست شستن	صرفنظر کردن
از پشت	از نسل	دل نگاهداشتن	رعایت حال کردن
انجمن کردن	تشکیل جلسه و مجالس	رای زدن	شور کردن
بدست بودن	حاضر بودن	روان خسته	مغموم و مضطرب
برسر آن بودن	تصمیم داشتن	روزگار کردن	صبر کردن
بنده گلو	طعامپرست	زاغدل	قسی القلب
پای برجای	مقاوم	زبانگیر	جاسوس
پدید کردن	معلوم کردن	زورناک	مقتدر
پندار	تخیل و تصور	ژاژخایی	باطل‌گویی
تازه روی	خوشحال	ژاو	خالص
توبرتو	ضدو نقیض	ژرفانه	عمیقانه
تیمارداشتن	مواظبت	ساونیز	خوش خلق
جانسپاری	فداکاری	سرخوردگی	یاس
جان سخن	روح کلام	سه یک	ثلث
جاودانگی	برقراری	شاخی از ...	نوعی از ...
چشمداشت	انتظار	شادخواری	عیش و عشرت
چنگ در گفتار زدن	اطمینان به قول کردن	شوخ چشمی	بی‌ادبی
چیردستی	مهارت	فراز آوردن	تجمع
خانه پشت	مستاجر	فروکش کردن	اقامت

واژه فارسی	برابر تازی	واژه فارسی	برابر تازی
فسانه گشتن	حکایت شدن	ناروا	ترهات
کارافزایی	زحمت دادن	نژاده	نسل
کم آزرمی	خفت و ذلت	نیک خیم	خیر
کم بودگان	مردم بی اصل و نسب	والادگر	معمار
گراستنگی	وقار و متانت	ورواره	غرفه
گزاره گوئی	وتره گوئی	وشگرده	ماهر
گناهگر	حیله گرد	هادوری	سائل سمج
لاش کردن	غارت	هرزه پرست	دنی الطبع
لنتیار	طعام پرست	هروانه	عذاب
لخت لخت	قطعه قطعه	یاد گرفتن	تجدید خاطر
ماه برگشتن	افول طالع	یاوه کردن	فقدان
مایه ور	غنی	یک دم	یک لحظه
مرگ دارو	سم	یک لخت	متشابه

پاره‌ای از رویه‌های کار واژه‌ها یا وجوه افعال که در گذشته به کار می‌رفته است امروز از سرزبان‌ها افتاده است، مانند:

می‌بُوم ... که بُوَم	می‌بُوم ... که بُویم
می‌بُوی ... که بُوی	می‌بُوید ... که بُوید
می‌بُود ... که بُوَد	می‌بُوند ... که بُوَند

اکنون از «می‌بُود» به گونه «بُود» و از «که بود» بهمان گونه بهره‌وری می‌شود و دیگر رویه‌ها به کار نمی‌آید و به جای آن از واژه بنیادی «باشیدن»، «باشم»، «باشی»، «باشد»، «باشیم»، «باشید»، «باشند» به کار گرفته می‌شود، مانند:

خرد افسر شهر یاران بُود خرد زیور نامداران بود

فردوسی

اگرچه بود میزبان خوش زبان پزشکی نه خوب آید از میزبان
«اسدی»

من بیمایه که باشم که خریدار تو باشم
حیت باشد که تو یار من و من یار تو باشم
«سعدی»

اندرین دایره می باش چو دلف حلقه به گوش
ور قضایی خوری از دایره خویش مرو
«حافظ»

۳. کاوش واژه‌های فارسی از زبان‌های بیگانه یکی دیگر از راه‌های
واژه‌یابی است.

در زبان‌های انبوهی، اردو، اندونزی، ترکی عثمانی، مصری (تازی) +
نبطی)، سودانی، هندی، یوگسلاوی، کم و بیش، واژه‌های فارسی یافته می‌شود ولی
شماره آن به پای واژگان فارسی که در زبان تازی به کار گرفته شده است
نمی‌رسد.

گذشته ازین، این واژه‌ها، بیشتر، پس از سده نهم اسلامی به زبان‌های
بیگانه راه می‌یابد ولی راه‌یابی واژه‌های فارسی به زبان تازی بیش از دو
هزار سال پیشینه دارد، بدین گونه که گروهی پیش و انبوهی پس از اسلام به
سرزمین تازیان راه می‌یابد و به کار گرفته می‌شود.

در میان این واژه‌ها، واژه‌هایی یافته می‌شود که در فارسی کنونی ناشناخته
است و تباری از فرس کهن، اوستایی و پهلوی دارد، مانند:

«دیجور» برابر با «شب تاریک و شب بی‌مهتاب» را تازیان از ایرانیان
گرفته‌اند، از این واژه، «داج» در زبان تازی یافته می‌شود ولی در فارسی
کنونی نیست و چندین سده است که از گردونه زبان بیرون رفته است، حافظ گوید:
بیاض روی تو روشن تر آمد از رخ روز سواد زلف تو تاریکتر ز ظلمت داج
«زیک» در تازی به دو گونه به کار می‌رود: ۱- «زیج» برابر با «روش ستاره

شناسی» ... ۲ - «زیک» برابر با گوهرهای کوچک که دور يك گوهر بزرگ کار گذاشته می شود که نازیان آنرا «مرصع» می گویند... همانند جای گرفتن خورشید و ستارگان در آسمان.

گونه نخست در زبان فارسی هست ولی گونه دوم نیست.

زیک از پسوند «ایک» پهلوی برخوردار است، مانند باریک، تاریک، نزدیک، بدین روی ازدوپاره (زی + يك) پدید می آید برابر با آنچه به زیستن وابسته است و چون در دوره باستان از روی گردش ستارگان سرنوشت و آینده مردم را روشن می کردند یا طالع آنان را می دیدند آنرا «زیک» می نامیدند... بدین گونه آشکاری می شود که در ایران باستان، ستاره شناسی در میان دانش های گوناگون جای و پای داشته است.

«سوک» برابر با «اندوه» ریشه سانسکریت دارد، «شوکا» و «آشوکا» در سانسکریت برابر با «اندوه» و «شادی» است، «شوکران» و «اشک» فارسی و شوک انگلیسی و فرانسوی (فرانسوی = Choque) (انگلیسی = Shock) از همین ریشه است، نازیان این واژه را از ایرانیان گرفته اند، زیرا پیش از اسلام میان نازیان و هندیان آمیزش و آمد و شد زیاد نبود، و از آن بیش از ۲۰ واژه پدید آورده اند، بدین روی روشن می شود که این واژه در زبان فارسی در آغاز در میان تیره های گوناگون ایران «شوک» و «سوک» بوده است.

ازین گروه است واژه های فارسی : اربک (کرسی چوبین) ، دوزان (دوزنده) ، مهراس (هاون) ... و ... که در زبان فارسی یافته نمی شود ولی در زبان تازی به کار می رود.

شماره این گونه واژه ها از سیصد فزون است که گردآوری آن برای پربار کردن زبان دری و بازساخت زبان فارسی بسیار سودمند است.

همراه بیاخت و واژه های فارسی، به جستجوی فرازهای دلنشین فارسی، نیز، باید رفت، این فرازها، در نوشته های پیشینیان، کم و بیش یافته می شود

برای نمونه، «قابوسنامه» با آنکه واژه‌ها و فرازهای تازی فراوان دارد، از فرازهای فارسی هم، تهی نیست، گفته‌های زیر از آن نوشته است:

تابزه بی مزه نکرده باشی ... از خوبستن بشگرفی می‌نمای ... ساز
کاسه و خوانچه مردمان مکن ... از چهره آدمیان بگردی ... پیش
از آنکه دشمن بر تو شام خورد تو بروی چاشت خور ... آنرا که
بگورخفت باید بی‌جفت ... مرگ را بردل خویش خوش گردان ...
چیزی به دشمنان یله کردن بهتر که از دوستان نیازخواستن ... سخت
داشتن به از سخت جستن بود ... چون رنج خود بری کوش تا بر هم
تو خوری ... آرایش مردم در چیزی دادن بین ... زربه سود مده و
مستان ... بیماران را پرسیدن رو ... پشت بردوست کهن مکن ...
با دوستان هنگام گله چنان باش که هنگام خشنودی ... به امید هزار
دوست یکی دشمن مکن ... کردار بیش از گفتار شناس ... به دو
کدبانو خانه ناروفته ماند ... و ...

این فرازها، فزون بر آنکه فارسی سره است پند و اندرز هم می‌باشد و می‌تواند در گفتار و نوشتار مردم این روزگار به کار آید و بر شیرینی زبان فارسی بیفزاید.

واژه سازی :

همچنانکه گفته شد، زبان فارسی، در میان زبان‌های پیوندی، از بر جستگی و برتری ویژه‌ای برخوردار است زیرا از پیوند واژه‌ها و واژه‌ها می‌توان به دهها وسدها واژه با چم‌های گوناگون دست یافت.

بدین روی، در واژه‌سازی به دو راه می‌توان رفت:

پیوند واژه‌ها و واژه‌ها ... ساخت واژه

در پیوند واژه‌ها و واژه‌ها باید از روش پیشینیان پیروی نمود، آنان از

پساوندها و پیشاوندهای همگونه و ناهمگونه واژه‌سازی می‌کردند، مانند : پرویزن^{۱۶} (پرو + یز + ن) ، ستیزه (سته + یز + ه) میشنه^{۱۷} (میش + ن + ه) که «یز»، «ن» و «ه» هریک پسوند «وابستگی» یا «نسبت» است ولی در پی یکدیگر آمده است، هریک از واژه‌های پزاوند^{۱۸} (پژ + آوند) پژمردن (پژ + مردن) پژواک^{۱۹} (پژ + واك) از پیشوند «پژ» برخوردار است، «پژ» برابر با «آهنگ و آوا» است، همتای آن پیچ، پیچ‌پیچ و پیخ است، پاره‌ای از پیشاوندهاکنار این واژه‌ها می‌نشیند و چم آنرا دگرگونه می‌کند.

در زبان سانسکریت، با نهادن «الف» بر سرپاره‌ای از واژه‌ها، چم ناسازگار بدست می‌آید، مانند شوکا (اندوه) آشوکا (شادی)، این آیین در برخی از زبان‌های هند و اروپایی، همچنان، برپاست و زبان‌های یونانی و لاتینی، انگلیسی و فرانسوی از آن برخوردار است، مانند: Apetalous, Petalous (با گلبرگ و بی گلبرگ) Aponia, Phonia (بسا آوای و بی آوای) Agnostic, gnostic (دانایی و نادانی) Anormal, normal (هنجار و ناهنجار) Atheist, theist (خداشناس و خدا نشناس).

این آیین در فارسی باستان به کار می‌رفته است، ولی رفته رفته از میان رفته است، از بازماندگان این گونه واژه‌ها: پرخیده (پنهان) ابرخید (آشکار) سودن (رنج بردن) آسودن (آسایش کردن)، کندن (تهی کردن) آکندن (انباشتن) ... و ...

بی‌گمان برای آنکه از تاخت و تاز واژه‌های بیگانه به زبان فارسی جلوگیری شود، فزون بر واژه‌هایی که از راه پیوند پدید می‌آید به واژه‌های تازه‌ای نیز نیاز است که باید به آفرینش آن دست زد و در دسترس همگان گذاشت.

در آفرینش واژه نمی‌توان همسازی و سازگاری همه مردم را بدست آورد ولی واژه‌ای که بیشتر مردم به‌پسندند به شمار واژه همه‌پذیر می‌آید.

تا بوده چنین بوده است... يك يا چندتن، واژه‌ای ساخته و سرزبانها انداخته‌اند... آنچه مردم پذیر و همه پسند بوده است مانده است و آنچه به پسند مردم نمی‌آمده است بر باد رفته است.

اکنون، نیز، چنین باید کرد و برای شکوفایی يك اندیشه ۳، ۴ واژه هم‌تا آفرید و دردسترس مردم گذاشت تا هر که هر چه می‌پسندد به کار برد... بدین گونه، در کوتاه‌گاه، روشن می‌شود کدام واژه ماندنی است و کدام واژه رفتنی... ماندنی‌ها به واژه‌نامه‌ها و فرهنگ‌های آید و رفتنی‌ها به آموزش و بخشایش...

پندار آنکه، در واژه‌سازی و واژه آفرینی می‌توان همه را هم‌ساز نمود و زبان خرده‌گیران را بست درست نیست بدین روی نباید دلتنازکی و زود-رنجی نمود و نیمه راه بازگشت و میدان را تهی کرد.

هنگامی که ارتشبد، ارتشتار، در برابر امیر تومان (تازی و ترکی)، قشون (ترکی)، حضرت اجل (تازی) برگزیده می‌گردد گروهی در پی آن می‌شوند که ریشه این واژه‌ها را بیابند و به خرده‌گیری برخیزند ولی پذیرش همگانی راه را بر آنان می‌بندد و جای را برای واژگان تازه می‌گشاید.

واژه فارسی بدان روی که از زبان مردم این سرزمین و از تبار و نژاد ایرانی مایه می‌گیرد ارزنده است به ویژه آنکه بیشتر واژگان فارسی از واژه‌های بیگانه زیباتر است، کجای «تیمسار» از «حضرت اجل» و «حضرت اشرف» نازیباتر است، «فرمان» از چه زیبایی بی‌بهره است که «برلیغ» دارنده آنست، «دوستی» از زیبایی چه کم دارد که «انتیویته» آنرا هموار می‌کند...؟

سخن آفرینی:

سخن آفرینی را بر: سرودار... نوشتار... گفتار

بخش می‌نمایند و برای هر يك راه‌ها و روش‌های بسیار می‌شمارند و از اندیشه‌های افلاطون و ارسطو، دانشمندان یونان، و راهنمایان نخستین هنر

نویسندگی، سرایندگی و سخنوری نمونه‌ها می‌آورند.

این گفتار، برای آنکه ریزه‌کارهای سرایندگی، نویسندگی و سخنوری را برشمرد و از اندیشه دانشمندان یونان و روم نمونه آورد گنجایش ندارد و برتر آنکه چون «سخن‌آفرینی» هنری است والا به «گفتاری آزاد» و «گفتگویی دراز» نیاز دارد و شایسته نیست سخنی گرانبار، نارسا، بر زبان آید و از گفتاری پرمایه، اندکی گفته شود.

در سرایندگی، نویسندگی و سخنوری، فزون بر شور درون و سوزنهان به خود و دانش، راستی و درستی، زیبایی سخن نیاز است و اگر هر یک از این سه به لغزش آید پایه‌های سخن‌آفرینی دچار لرزش می‌شود.
گفته نظامی که می‌گوید:

در شعر مبیح و در فن او چون اکذب اوست احسن او
شاید روزگاری خربدار داشته است ولی اکنون دانش‌آموختگان و فرهیختگان کشور از این گفتار به گرمی پیشواز نمی‌کنند.
آنچه مردم از يك سروده، نوشته و گفته چشمداشت و امید دارند، در فشرده سخن، چنین است:

درست پنداری ... راست انگاری ... درست گفتاری

دیگر، خامه‌ای که در راه داد و ستد و بده و بستان به گردش افتد خریدار ندارد، زبانی که در راه سالوسی و دروغپردازی به جنبش آید گوش شنوا فراهم نمی‌کند، سروده و نوشته‌ای که از چاپلوسی و پلواسی مایه‌گیرد خواننده به بارت نمی‌آورد، دلی که برای پاداش و دستمزد به شور افتد شوری به پا نمی‌سازد...

پویایی در سخن‌آفرینی هنگامی انجام می‌پذیرد که سخن از درون و برون بر بنیادهای راستین و زیورهای ایرانی آرایش یابد و آن آرایش چنان باشد که مهر مردم را به سخن فارسی افزون کند و کشش گروه‌های گوناگون را

به سروده‌ها، نوشته‌ها و گفته‌ها فزونی بخشد.

بدین روی در آفرینش سخن باید به زیبایی درون و برون پرداخت و سخنی پدید آورد که درون آن دانش افزای و برون آن دلربای باشد، در این راه بر سر آن باید بود که با واژه بازی نکرد و هرگز گرد آن نگشت که انبوهی واژه برای شکوفایی اندیشه‌ای کوتاه سرهم شود و بی‌مایگی با پرچانگی درهم آمیزد و سخن به‌خواری و خواننده و شنونده به بی‌زاری افتد.

هنگامی که سخن، از درون برخورد و دانش بنیاد گیرد و بردست پنداری، راست انگاری و درست گفتاری زیب و زیور یابد از برون نیز باید به واژه‌ها و فرازهای فارسی آرایش پذیرد و از اندیشه ایرانی و دستور زبان فارسی بهره‌مند گردد... این سخن، سخنی است ارزنده و گفتاری است برازنده که همگان را به کار آید و همگنان را دانش افزاید، فارسی را از بند بیگانه‌رهای بخشد و سادگی و سرگی را بدین زبان بازگرداند، پلیدی و پلشتی را بزدايد و پاکی و پاکیزگی را جانشین آن سازد.

برای آنکه اندیشه ایرانی در انگاره‌های فارسی جای گیرد و آنچه در درد و مغز مردم این سرزمین است به فارسی ساده و سره بر زبان آید به بهره‌وری از بسیاری از واژگان بیگانه نیازی نیست، نخست باید «ایرانی» اندیشید سپس «فارسی» گفت و نوشت، واژه‌های بیگانه بدان روی به زبان فارسی راه یافته است که به کارگیرندگان آن «ایرانی» نیندیشیده‌اند و چون خوبستن راهی بیگانه ساخته‌اند، ناگزیر، واژگان بیگانه را راهی زبان فارسی نموده‌اند. برای نمونه، در فرازهای زیر، که از نوشته‌های کنونی گرفته شده است، شکوفایی اندیشه به واژه‌های تازی نیازی ندارد ولی چون نویسندگان نخواسته یا نتوانسته‌اند ایرانی بیندیشند و خوبستن را در میان واژگان فارسی بنهند به واژه‌های بیگانه پناه برده‌اند:

فراز با واژه‌های تازی

آنانکه **فطرتاً** بدخوی و بدسرشتند روی آسایش نمی بینند
او را از دست یازیدن به کارهای زشت **اکیداً** بازداشت
با **وجود** آنکه چندین بار گفته شده است
بر که درخواست را **مستقیماً** از کارگزینی دریافت کنند
پناه نوشته تاریخ مدت هشتاد و پنج سال زندگی کرد
پرورشگاه **فقط** پنج روز در هفته کار می کند
پیمان‌های قیما بین دو کشور مایه استواری دوستی
دیرین است

جانوران سرزمین‌های کوهستانی **نسباً** چست و چالاکند
چنانکه امید می رفت **کماکان** در زادگاهش ماندگار شد
در سن **بیست** سالگی دانش آموزی را آغاز نمود
ساختمان چندین دبستان و درمانگاه از **جمله** کارهای
ارزنده اوست

فرا رسیدن بهار **اصولاً** شادی افزاست

کالاهار **معمولاً** به سه گروه خوب، میانه و بد بخش میکنند
کارهای دستی جوانان در خرداد ماه به **معرض** نمایش
گذاشته می شود
گفتگوهای **بین** دو وزیر، پس از یک روز در روزنامه‌ها
چاپ شد

لرزش دست او **کلاً** از میان رفته است

مردم روستا **اساساً** از آسایش بیشتری برخوردارند
نسبت به برادرش بی‌مهری و نامهربانی می کند
هرچند تلاش بسیار شد **معدلاً** کامیابی به دست نیامد
همه گفته‌های پدرش را **تمام و کمال** پذیرفت

فراز بی واژه تازی

آنانکه بدخوی و بدسرشتند روی آسایش نمی بینند
او را از دست یازیدن به کارهای زشت بازداشت
با آنکه چندین بار گفته شده است
بر که درخواست را از کارگزینی دریافت کنند
به نوشته تاریخ هشتاد و پنج سال زندگی کرد
پرورشگاه پنج روز در هفته کار می کند
پیمان‌های دو کشور مایه استواری دوستی دیرین
است

جانوان سرزمین‌های کوهستانی چست و چالاکند
چنانکه امید می رفت در زادگاهش ماندگار شد
در بیست سالگی دانش آموزی را آغاز نمود
ساختمان چندین دبستان و درمانگاه از کارهای
ارزنده اوست

فرا رسیدن بهار شادی افزاست

کالاهارا به سه گروه خوب، میانه و بد بخش می کنند
کارهای دستی جوانان در خرداد ماه به نمایش گذاشته
می شود
گفتگوهای دو وزیر، پس از یک روز، در روزنامه‌ها
چاپ شد

لرزش دست او از میان رفته است

مردم روستا از آسایش بیشتری برخوردارند
به برادرش بی‌مهری و نامهربانی می کند
هرچند تلاش بسیار شد کامیابی بدست نیامد
همه گفته‌های پدرش را پذیرفت

در این ۲۰ فراز، فطرتاً، اکیداً، وجوه، مستقیماً، بنا، مدت، فقط،
قیما بین، نسبتاً، کماکان، سن، جمله، اصولاً، معمولاً، معرض، بین، کلاً،
اساساً، نسبت، معدلاً، تمام و کمال، واژه‌هایی است که اگر بکار گرفته
نشود لغزشی و لرزشی در گفتار پدید نمی آورد... از این واژه‌ها که مایه آلودگی

سخن است در زبان فارسی فراوان دیده می‌شود.

شگفت آنکه در فرازهای درهم تازی و فارسی هم کژرویهایی به چشم می‌خورد که بانگاره‌های دستوری و آیین‌های سخن‌آفرینی تازی و پارسی‌جور در نمی‌آید، برای نمونه:

فراز نادرست

بر طبق نوشته جراید گروهی برله و بر علیه لایحه سخنرانی نمودند

در رای دادگاه، تجدید نظر بعمل آمد

دستورهای صادره را بموقع اجراء گذاشتند

مقررات جدید برای مدتی بمرحله آزمایش گذاشته می‌شود

درباره اجرای تصمیمات کمیسیون متشکله اقدامات

لازم معمول دارید

در مورد انتخاب همکاران تعجیل نباید کرد

هیأت توریست‌های انگلیسی از آثار تخت جمشید

بازدید بعمل آوردند

بر طبق صراحت تبصره ۲ قانون که عیناً نقل می‌شود

مسافرت گروه تحقیقاتی یک هفته به تعویق افتاد

تحمل اینهمه آلام و مصائب مافوق طاقت بشر است

پیشنهادات مدونه را کتباً بنویسید و باستحضار برسانید

فراز درست

طبق نوشته جرائد گروهی له و علیه لایحه سخنرانی نمودند

در رای دادگاه، تجدید نظر شد

دستورهای صادر را به اجراء گذاشتند

مقررات جدید مدتی به آزمایش گذاشته می‌شود

درباره اجرای تصمیمات کمیسیون متشکل اقدامات

لازم نمایند

در انتخاب همکاران عجله نباید کرد

توریست‌های انگلیسی از آثار تخت جمشید دیدن

نمودند

طبق تبصره ۲ قانون که نقل می‌شود

سفر گروه تحقیقی (تحقیقاتی) یک هفته به تعویق افتاد

تحمل اینهمه الم و مصیبت فوق طاقت بشر است

پیشنهاد های مدون را بنویسید و به اطلاع برسانید

همانند این ۱۱ فراز، روزانه بیش از ۱۰۰ فراز در نوشته‌ها و گفته‌های

گوناگون، دیده و شنیده می‌شود که ناخودآگاه زبان فارسی را آلوده تر می‌کند.

پاره‌ای بر آن‌را ایند که واژه‌های سختاری یا تأکید تازی به سخن فارسی

شیرینی می‌بخشد و گفتار را سخت و موکد می‌کند، این گروه دو واژه فارسی

«باید» و «بی‌گمان» که کارده‌ها واژه سختاری یا تأکید تازی را انجام می‌دهد

نادیده می‌گیرند و به نارسایی و نادرستی داوری می‌کنند، فزون بر این، چنانکه

در یک فراز دو واژه سختاری، تازی و فارسی، در کنار هم بنشیند هم نازیباست

و هم نادرست، مانند: حتماً باید برود، مسلماً پیش از فرارسیدن تابستان نباید

باز گردد، بی گمان بطور قطع در این هفته او را خواهد دید... و...

واژه‌هایی که تازیان مترادف (همتا)، متضاد (ناهمتا)، مشابه (همگونه) می‌خوانند در زبان فارسی به فراوانی یافته می‌شود به گونه‌ای که این زبان را از هرگونه در یوزگی بی‌نیاز می‌کند، مانند:

واژه‌های همتا: آب و ناب، آرمسان و آرزو، آسایش و آرامش - ارزنده و برارنده، افسون و نیرنگ، انگار و پندار - باد و پروت، بامداد و پگاه، بنده و برده - پاک و پاکیزه، پرت و پلا، پرس و جو - تاخت و تاز، تار و مار تب و تاب - جان و روان، جست و خیز، جوش و خروش - چالش و مالش، چست چالاک، چرت و پرت. خان و مان، خم و چم، خوش و بش - داد و دهش، درد و رنج، دهش و بخشش - راز و نیاز، رده و رسته، ریخت و پاش - زاد و رود، زار و نزار، زیب و زیور - ژاژ و یاوه، ژرف و گود، ژغار و فغان - ساز و برگ، ستیز و ستیه، سوخت و سوز - شاد و خرم، شرم و آرم، شگفت و شگرف - غران و - خروشان، غزیدن و خزیدن، غنودن و خفتن - فراخ و گشاد، فراز و فراخ، فغان و فریاد - کار و بار، کاس و کوس، کروفر - گالیدن و گریختن. گذشت و بخشش، گریز و چاره - لاف و گزاف، لرزش و لغزش، لش و لت - مایه و پایه، مرز و بوم، میخ و ماخ^۲ - ناز و کرشمه، نرخ و نوا، نما و نشان، - واژگون و سرنگون، والا و بالا، ویژه و برگزیده - هاج و واج، هامون و بیابان، هراسان و ترسان - یار و یاور، یان و یاوه، یوزش و کاوش.

واژه‌های ناهمتا: آغاز و فرجام، آمد و شد، آورد و برد - افتان و خیزان انباشتن و افشاندن، ایستایی و پویایی - بارور و بی‌بر، برد و باخت، بود و نبود پاداش و بادافره، پگاه و شامگاه، پیرو برنا - تاریک و روشن، تنگ و فراخ، تیز و کند - جفت و جدا، جست و نشست، جوش و خموش - چابک و چوله، چم و رم، چموش و خموش، خرد و کلان، خروش و خموش، خویش و بیگانه - دادوستد، دشت و مامور، دشوار و آسان - راه و چاه، رزم و بزم، رمی و رهایی

زد و خورد، زشت و زیبا، زمخت و نازک. ژاژوژاو، ژرف و کوتاه، ژف و خشک - ستایش و نکوهش، سست و سخت، سوز و سود - شاخ و بن، شکوفان و نالان، شنگ و منگ - غاز و باز، گران و خموش، غنود و غریب - فراز و نشیب، فرتوت و جوان، فرزانه و نادان - کاخ و کوخ^{۲۱}، کاه و کوه، کیفر و پاداش - گداز و نواز، گنج ورنج، گیر و دار - لادولاس^{۲۲} لاه و لوده، لول و لال^{۲۳} - مرغوا و مروا^{۲۴}، مهاد و کهاد^{۲۵}، مشک و پشک - ناز و ساز، نشست و برخاست، نفرین و آفرین والا و پست، والیدن و خمیدن، وشت و ووشن - هرز و فرز، هوده و بیهوده، هورو کور - یابش و کاهش، یار و یار، یله و گرفتار

واژه‌های همگونه (آوایی، چهره‌ای، چمی): آبر و آبرو، آبریز، آبریز^{۲۶}، آذیر اذیر^{۲۷}، ارج ارز، ازکان^{۲۸} ازهان، انگ رنگ - باج باز، باره باره، باز باز - بالوس^{۲۹} بالوس، پاده^{۳۰} پاده، پروار فروار - تازی تازی، تابه تاوه، تخت بخت - جامه چامه، جلیبز^{۳۱} جلویز، جوله چوله - چخ جخ، چخش^{۳۲} جخش، چرنگ جرنگ - خان مان، خمیده^{۳۳} خمیده، خرام چرام - داغ داغ، دستان دستان، دستیاری دستیازی - رزبان رزوان، رستن رستن، رود رود - زخ زخ، زرشک سرشک، زنجیدن^{۳۴} رنجیدن - ژغار^{۳۵} ژخار، ژغند^{۳۶} زغند، ژگور^{۳۷} ژکور - سابه سایه، سربار سرباز، سکیز^{۳۸} ستیز - شارورد^{۳۹} شایورد، شخ^{۴۰} شخ، شستگر^{۴۱} شستگیر - غراشیده خراشیده،^{۴۲} غرش غرش،^{۴۳} غلیزن^{۴۴} غلیژن - فراویز^{۴۵} فراویز، فربود^{۴۶} فرنود، فگار فگال - کاج^{۴۷} کاج، کال^{۴۸} کال، کزاد^{۴۹} کراد - کالیدن^{۵۰} کالیدن، گرو گرو^{۵۱}، گذار گزار - لاج^{۵۲} لاج^{۵۳}، لخت لخت، لم لم - ماج^{۵۴} ماخ، منک^{۵۵} منگ موزان^{۵۶} موجان - نزم^{۵۷} نزم، نفاک^{۵۸} نفاک، نگارنگار - ورج ارج، وزن^{۵۹} وشن، ویژه ویژه - هاج^{۶۰} هاز، هزار هزار^{۶۱} هشت هشت^{۶۲} - یاز باز، بشم^{۶۳} بشم، یوز یوز.

هنرنمایی که تازیان در جور کردن واژه می‌کنند و نام آنها «نثر مسجع»

می‌گذارند، در زبان فارسی هم به آسانی انجام پذیراست و در میان نوشتارها و سرودارهای نویسندگان و سرایندهگان ازین گونه هنرنمایی‌ها فراوان دیده می‌شود. در زبان فارسی سرایندهگان و نویسندگان فزون بر واژه‌های همتا، ناهمتا و همگونه می‌توانند «همگونه تراشی» کنند و از پیوند دو واژه، واژه تازه‌ای پدید آورند و در کنار واژه همانند بگذارند، مانند: توانی و تو آئی (تو + آئی). درای و درآی (در + آی)، دستان و دست آن (دست + آن) زمستان و زمستان (ز + مستان)، سرآمد و سرآمد (سر + آمد)، شبان و شبان (شب + ان)، وزان و وزآن (و + از + آن)، هراسان و هرآسان ... و ...

نیاز به یادآوری است که بیشتر واژگان فارسی از آوای سبک و دلنشین برخوردار است و بدین روی است که شماره سرودارها یا اشعار این زبان پیش از هرزبانی است و بیشتر مردم ایران، شهرنشینان و روستاییان، اگر سراینده هم نیستند کم و بیش، در زندگی، سخنی خوش آوای و گفتاری هم آوای یا کلام موزون و مسجع گفته‌اند.

پانوشت‌ها :

۱- رودکی واژه «گوری» را در این سروده:

گوری کنیم و باده کشیم و بویم شاد بوسه دهیم بر دو لبان پریشان
برابر با «قریاد شادمانه» به کار می‌برد ، در گویش «تات» ، «گوری» برابر با «آوای
بلند» است.

هم‌اکنون گویش «تات» و «تاژ» در پاره‌ای از شهرهای آذربایجان، تاجیکستان ،
تاکستان، کر نیکان و بویین زهرای قزوین به کار می‌رود.

«تاجیک» یا «تاژیک» وابسته به «تاژ» است و گویش «تات» و «تاژ» در سده‌های
نخستین اسلامی زبان گفتار مردم ماوراء النهر ، شمال خاوری و شمال باختری ایران
بوده است.

۲- از آن روزی که ما را آفریدی بغیر از معصیت از ما چه دیدی

خداوندا به حق هشت و چارت ز مو بگذر شتر دیدی ندیدی

باباطاهر

۳- ما همچون کاسه‌ایم بر سر آب رفتن ، کاسه بر سر آب به حکم کاسه نیست به حکم آبست.

فیه مافیه

۴- ای خون دوستانت به گردن مکن بزه کس بر نداشتست به دستی دو خربزه

رودکی

۵- هزار بنده ندارد دل خداوندی هزار کبک ندارد دل یکی شاهین

مسعود سعد

۶- عالمی معتبر را مناظره انتاد بایکی از ملاحظه و به حجت با او پس نیامد سپر بینداخت
و برگشت.

گلستان سعدی

۷- آغازیدن: خیسانیدن و آغشتن
۸- توفیدن و توییدن: غریدن

- ۹- چامیدن: خرامیدن
 ۱۰- چغیدن: ستیزیدن و کوشیدن
 ۱۱- چزیدن: سوزاندن ورنجاندن
 ۱۲- خلانیدن: فروکردن
 ۱۳- رزیدن: رنگ کردن چیزها
 ۱۴- سهیدن: نگاه کردن، از این واژه «سه»
 برابر بانگاه کن، «سهی» و «سهند» برابر با دیدنی و زیبا به جای مانده است... سروسهی
 ... کوه سهند ...
 ۱۵- فاژیدن: خمیازه کشیدن
 ۱۶- پرویزن: الک و گربال (غربال)
 ۱۷- میشنه آنچه وابسته به «میش» است، گله میش ... «میشینه» را ترکان از ایرانیان
 گرفته اند.
 ۱۸- پژاوند: چوبی که گازران با آن جامه ها را می کوبند تا چرک از
 آن بدر رود، وابستگی واژه به «پژو» آوایی است که از کار گازران پدید می آید.
 ۱۹- پژواک: بازگشت آوا در کوه و در افاق.
 ۲۰- میغ و ماغ: مه.
 ۲۱- کاخ، کوخ، کدخدا واژه هایی است که تازیان از ایرانیان گرفته اند و «کاخ» و «کوخ»
 را بهمان گونه و «کدخدا» را «کنخدا» به کار می برند؛ «کوخ» اتاقله هایی است که کشاورزان
 و باغبانان برای پاسداری از کشتزار و بستان برپا می کنند، به اتاقله های خشت و گل
 روستایی نیز «کوخ» می گویند.
 ۲۲- لادولاس: ابریشم ویژه و ناویژه.
 ۲۳- لول و لال: شنگول و خموش.
 ۲۴- مرغوا و مروا: پیش بینی رویداد بد و
 خوب، نکوهش و ستایش.
 ۲۵- مهاد و کهاد: بنیادی و شاخه ای.
 ۲۶- ابریز: زرناب
 ۲۷- اژیر: زیرک و هوشیار
 ۲۸- اژکان و اژهان: بیکاره و تنبل
 ۲۹- پالوس و پالوس: کافور
 ۳۰- پاده: چمن و چراگاه
 ۳۱- جلیبیز و جلویز: کمند
 ۳۲- چخش و جخش: برآمدگی زیر گلو و دردمندی
 ۳۳- خییده: خمیده و ناراست.
 ۳۴- زنجیدن: ناله و زاری کردن
 ۳۵- ژغار و ژخار: بانگ بلند
 ۳۶- ژغند و زغند: بانگ بلند
 ۳۷- ژگور و ژکور: بدسرشت و فرومایه
 ۳۸- سکیز: لگد اندازی
 ۳۹- شارورد و شایورد: هاله ماه
 ۴۰- شخ و شخ: زمین ناهموار، کوتاه شده «شاخ»
 ۴۱- شستگر و شستگر (شستگیر): کماندار و تیر انداز
 ۴۲- غراشیدن: خشم کردن
 و خراشیدن
 ۴۳- غرش: خشم و ستیز
 ۴۴- غلیزن و غلیژن: لای و
 لعن، «غلیظ» تازی شده «غلیز» است
 ۴۵- فراویز و پراویز؛ درز و شکاف جامه
 ۴۶- فریود و فرنود: آیین و انگیزه یا دین و دلیل
 ۴۷- کاج و کاج: لوچ و دوتابین
 ۴۸- کال: زمین شکافدار، کج و کوله
 ۴۹- کزاد و کراد: جامه پاره و پوره

- ۵۰- گالیدن و کالیدن: گریختن ۵۱- گرو: کرجی، کشتی کوچک
- ۵۲- لاج: برهنه ۵۳- لاج: فریب و نیرنگ ۵۴- ماج و ماخ: آدم
- پست، سیم و زر ناسره ۵۵- منگ: گیج و کمهوش، آیین و روش
- ۵۶- موژان و موجان: چشم زیبا ۵۷- نزم و نزم: نم نم باران، مه
- ۵۸- نفاك و قفاك: نادان ۵۹- وژن و وشن: آلودگی
- ۶۰- هاج و هاژ: سرگردان و وامانده، هاج و واج ۶۱- هزار: بلبل
- ۶۲- هشت: گذاشتن، رها کردن ۶۳- یشم: سنگ گرانبها، یشم و یشم:
- ارزنده و بی ارزش

چهره‌های نوین زبان

سده نوزدهم مسیحی، دوران دگرگونی اروپاست، در این سده مردانی
پدید می آیند که با اندیشه های تازه اقتصادی انگاره های کهن را درهم می ریزند
و به زندگی گروه های گوناگون مردم اروپا چهره تازه می بخشند.

هر چند بسیاری از این اندیشه ها، از گفته های دانشمندان یونان و خردمندان
روم مایه می گیرد ولی چون پس از هزار و پانصد سال نیرومندی کلیسا، برای
نخستین بار، شکفته می گردد آسان و شتابان جای باز می کند و مردم را به
سوی خود می کشاند.

درخشش کشور جوان امریکا و تلاش مردم نوپای آن سرزمین، نیز، در
برانگیختن اروپاییان سودمند می افتد و زمینه را برای چیرگی اندیشه های نوین
اقتصادی هموارتر می گردد.

در این دگرگونی، اندیشه های تازه اقتصادی، بسیاری از انگارها و پندار-
های دیرین را برهم می زند و جهان را در پرتوی از «سودجویی» و «سودیایی»
می نهد.

در پی واژگونی بنیادهای کهن، زندگی نوین بر پایه:

بهره بیشتر در زمان کمتر

پای می‌گیرد و در کنار این آرم، گفتار، وقت طلاست

از میان مردم انگلیسی‌زبان برمی‌خیزد و پاره‌ای از سرزمین‌های اروپایی را فرا می‌گیرد.

آن آرم و این آرمان برخانه‌ها و کارخانه‌ها، کارگاه‌ها و کشتزارها، سازمان‌ها و بنگاه‌ها - دیوانی و همگانی - سایه می‌گسترده و هر کس کوشش می‌کند از «زمان کمتر بهره بیشتر» بدست آورد.

در این هنگام که، رفته رفته، کارها در انگاره سودجویی جای می‌گیرد و با سنجه سودیابی آزمایش می‌گردد، «زبان» هم نمی‌تواند دور از روند نوین، راه کهن را دنبال کند، و جدا از اقتصاد، به چاله و چوله‌های کوتاه و دراز پای‌گذار دارد... زبان هم زنگ تازه می‌گیرد و ابزاری برای سودآوری می‌گردد.

ناگفته نماند که هیچگاه «زبان» از انگیزه‌های سودجویی و بهره‌دهی یا جنبه‌های اقتصادی تهی نبوده است و از همان هنگام که، به گفته‌های دینی یا افسانه‌های پنداری، خدایان کهن گفتار و نوشتار را به آدمیان نخستین می‌آموزند سودآوری زبان نیز سرمی‌گیرد و بهره‌وری از این ابزار برای برپایی پیوند میان مردم در راه «زیستن» و «به‌زیستن» آغاز می‌شود.

هرچند سودآوری زبان، در فرهنگ‌های کهن، به گستردگی امروز نبوده است ولی فرهنگی نمی‌توان یافت که ازین ویژگی برکنار باشد، برای نمونه: در فرهنگ عبری، «یهوه» Yahveh خدای عبریان، سخن گفتن به «آدم» می‌آموزد.

مصریان در آن پندارند که «ت» Thoth خدای کهن، گفتن و نوشتن را بنیاد نهاده است.

بابلیان، آفریننده سخن و زبان را «نبو» Nabu خدای بزرگ، می‌دانستند. ایرانیان (پیروان آیین‌های بهدینی، مهری، ناهیدی، مانوی و مزدکی)

اهورمزدا را آموزنده خرد می دانند.

هندیان بر آن رایند که «برهما» Brahma خدای بزرگ که دوخدای دیگر «ویشنو» Vishno و «سیوا» Siva را زیر فرمان داشت دانش گویندگی و نویسندگی را به نژاد هندو می آموزد.

يك افسانه اسكاتلندی «ادین» Odin یا Othin خدای هنر و فرهنگ ، جنگ و مرگ را سازنده و پردازنده دبیره و خط می داند.

چینیان «لاك پشت» آسمانی را که با نشانه های پشت خود واژه نگاری و نگارگری را می آموزد آموزنده نوشتار و گفتار می دانند ... و ...

در زندگی و فرهنگ هیچیک از عبریان، مصریان، بابلیان، ایرانیان ، هندیان ، اسکاندیناویان ، چینیان ، ... و ... زبان يك ابزار ناسودآور و بی هوده نبوده است و از آغاز پیدایش، خواه خدایان آنرا آفریده یا آدمیان آنرا پدید آورده اند، ابزاری برای سودآوری بوده است ولی در سده نوزدهم مسیحی این سودآوری سیمای اقتصادی می گیرد و بر پایه آموزش همگانی استوار می گردد.

بدین گونه «شتاب» که یکی از نیازهای نخستین زندگی ماشینی و اقتصادی است بر «زبان» رخنه گر می گردد و در کنار هنر «کوتاه گویی» و «کوتاه نویسی» تند نوشتن ... تند خواندن ... تند گفتن پدید می آید.

دستیابی به ابزارهای تازه سخن پراکنی چون تلگراف ، تلفن ، رادیو مایه دگرگونی در چگونگی بهره وری از «سخن» می شود و «سخن» را از مرز «دین» و «ادب» بیرون می آورد و به راه «بازرگانی» و «اقتصاد» می کشاند.

کوشش های چارلز وت استن Charles Wheatston (۱۸۰۲-۱۸۷۵ مسیحی) در به پایان رساندن بررسی های گس Gauss و وبر Weber در آفرینش تلگراف و پی گیری ساموئل مورس Samuel Finley Breese Morse (۱۷۹۱-۱۸۷۲ مسیحی) در فراهم آوری نشانه های تلگرافی و بهره بری از تلگراف ، الکساندر گراهام بل Alexander Graham Bell (۱۸۴۷-۱۹۲۲ مسیحی) در پیدایش تلفن ، گوگل

مو مارکنی Guglielmo Marconi (۱۸۷۴ - ۱۹۳۷ مسیحی) در رسایی و تکمیل
 تلگراف بی سیم و پدیداری رادیو، درهای تازه به روی زبان می گشاید و زمینه
 را برای کوتاه گویی و کوتاه نویسی، تند خوانی و تندگویی فراهم می کند.
 پیش از پیدایش تلگراف در سال ۱۸۳۵ مسیحی، تلفن در سال ۱۸۷۶
 مسیحی و رادیو در سال ۱۸۹۵ مسیحی، آب و تاب دادن در گفتار و واژه پردازی
 در نوشتار که از دوران گذشته و سدگان میانه (قرون وسطا) به یادگار مانده
 بود زندگی بسیاری از مردم اروپا را در برمی گرفت ولی پدیده های تازه و
 شکوفایی اندیشه های نوین، برای پرچانگی و زبانبازی، نکوهش و نیایش
 جایی باز نمی گذارد و میدانی به گزافه گوینان و یاوه سرایان نمی دهد ... بدین
 روی دگرگونی ژرفی در زبان آغاز می شود و، رفته رفته، سخن از گیر
 دادوستد در می آید و از انگاره های بانوایی و بینوایی یا ثروت و فقر بیرون
 می زند و دوره «سخن گویی» درخور «اغنیاء» و «نجباء» «ضعفاء» و «فقراء»،
 که بیشتر از چاپلوسی و پلواسی مایه می گیرد، پایان می پذیرد.

برای آنکه «تندنویسی» به سازمان های بازرگانی و دیوانی راه یابد در
 سال ۱۸۳۷ مسیحی، ایساک پیتمن Isaac Pitman (۱۸۱۳-۱۸۹۷ مسیحی) دوازده
 نشانه پدید می آورد که هر یک نموداریک یا چند: واژ (حرف)، واژه (کلمه)،
 فراز (جمله) بوده است.

چون این نشانه ها که روش پیتمن نامیده می شد نیاز سازمان های بازرگانی
 و دیوانی را برآورده نمی کرد، برادر ایساک به نام بنجامین پیتمن Benjamin
 Pitman کار برادر را دنبال می نماید و چند نشانه دیگر بر آن می افزاید
 نشانه های برادران پیتمن در سال ۱۸۵۵ مسیحی در آمریکا چاپ و پخش می گردد.
 جرم هوارد Jerome Howard یکی دیگر از کسانی که در زمینه تندنویسی
 بررسی هایی داشته است گروه دیگری نشانه بر نشانه های برادران پیتمن می افزاید

و آنرا برای هرگونه نوشتار آماده می‌کند.

در این هنگام، در آمریکا و اروپا، برای بهره‌وری بیشتر از زبان، روش-های دیرین فراهم‌آوری نامه‌های بازرگانی و دیوانی کنار گذاشته می‌شود و روش بهره‌وری از تند نویسی Short hand یا Stenography جای آنرا می‌گیرد. رفته رفته، ماشین تحریر باناشانه‌های تند نویسی به نام « Stenotype » به بازار می‌آید و، همگام با آن، برای کوتاهی نوشته‌ها و گفته‌ها، بسیاری از واژه‌ها، فرازها، نام کشورها، شهرها و سازمان‌ها به « خردواژه » یا « حرف اختصاری » کوتاه می‌شود، مانند:

Before Christ پیش از پیدایش مسیح B.C. کوتاه شده
Anno Domini پس از پیدایش مسیح A.D. کوتاه شده
خواهشمند است بر گه کتاب را برگردانید P.T.O. کوتاه شده

Please Turn Over

Continued بررسی نوشته دنبال شود Con'd کوتاه شده
United States of America آمریکا U.S.A. کوتاه شده
United Kingdom انگلستان U.K. کوتاه شده
Pennsylvania پنسیلوانیا Pa. کوتاه شده
New York نیویورک N.Y. کوتاه شده
سازمان سخن‌پراکنی انگلستان B.B.C. کوتاه شده

British Broadcasting Company

World Health Organization سازمان بهداشت جهانی W.H.O. کوتاه شده
خردواژه‌ها به سه گروه بخش و به کار گرفته می‌شود:

گروه نخست آنهایی که چهره جهانی می‌یابد و همه کشورها به یک‌گونه می‌نویسند، مانند: Dr. = پزشک، Mr. = آقا، Mrs. = خانم، P.T.T. = پست و تلگراف و تلفن...

گروه دوم آنهایی که در درون یک کشور به کار می‌رود و ویژه همان سرزمین است، مانند: E.D.F. = سازمان روشنایی فرانسه که کوتاه شده (Electricite de France) و ویژه کشور فرانسه است.

گروه سوم آنهایی که هم به گونه جهانی به کار می‌رود و هم به گونه ویژه مانند: «امریکا» که گروه انگلیسی، آلمانی و اسلاوی زبان «U.S.A» که کوتاه شده (United States of America) است می‌نویسند و گروه فرانسوی زبان، هم، U.S.A. به کار می‌برند و، هم، E.U. که کوتاه شده (Etats-unis) است

پس از آنکه تلگراف، تلفن و رادیو، درخور نیاز مردم، راه رسایی و گسترش پیش می‌گیرد، در سال ۱۹۳۰ مسیحی کوشش پل نیپکوف Paul Nipkow (۱۸۶۰-۱۹۴۰ مسیحی)، جان برد John T. Bird (۱۸۸۸-۱۹۴۶ مسیحی)، چارلز فرانسیس جنکیز Charles Francis Jenkins (۱۸۶۷-۱۹۳۴ مسیحی) به بازده و نتیجه می‌رسد و ابزار دیگری بنام «تلویزیون» پدید می‌آید.

پیدایش تلویزیون، یکی دیگر از ابزارهای «سخن پراکنی» است که به سخن جامه اقتصاد می‌پوشاند و آرمان‌های تازه زبان را در کوتاه نویسی و کوتاه گرایی گسترش می‌دهد.

برخورداری از تلگراف و تلفن، رادیو و تلویزیون، خواه ناخواه، راه بهره‌مندی از کوتاه نویسی و کوتاه گویی، تندخواندن و تندگفتن را هموار می‌کند و مردم را از پرچانگی و روده درازی، و اژه پردازی و زبانبازی بازمی‌دارد و بهره‌وری از «زبان» را بر «زمان کمتر بهره بیشتر» بنیاد می‌نهد.

اگر گفتاری در ده و اژه کوتاه گردد هزینه «تلگرام» و «تلکس» کمتری- شود تا آنکه در ۲۰ و اژه فراهم آید.

اگر گفتگوی تلفنی در دو دقیقه پایان پذیرد هزینه کمتری برمی‌دارد تا

آنکه در ۵ دقیقه انجام پذیرد، فزون بر این از یک ساعت، به جای ۱۲ تن، ۳۰ تن از تلفن برخوردار می گردند و به گفتگومی پردازند و نیازهای خویش را بر آورده می کنند.

اگر يك آگهی بازرگانی، سی ثانیه برنامه رادیو یا تلویزیون را بگیرد هزینه پخش آگهی کمتر می شود تا آنکه ۶۰ ثانیه زمان برد.

اگر در يك برنامه نیمساعته رادیو یا تلویزیون، با «تندخوانی» بتوان ده گزارش، بیست رویداد، سی آگهی را به آگاهی شنونده و بیننده رساند بنا «کندخوانی» این شماره به نیم کاهش می یابد.

اگر مهماندار هواپیما در يك پرواز پنجاه دقیقه از تندگفتن، تندنوشتن، تند خواندن بهره وری نکند نمی تواند از سد تن مهمان خود درباره آنچه می-خواهند بنوشند پرسش کند و در اندک زمان نوشیدنی ها را در دسترس آنان بگذارد و از ایشان بخوبی پذیرایی کند.

اگر نامه های سازمانی به جای آنکه در ۴۰، ۵۰ واژه آماده گردد در ۲۰۰، ۳۰۰ واژه فراهم آید، «ماشین نویس» به جای آنکه، در ۸ ساعت کار روزانه، ۱۵۰ تا ۲۰۰ نامه ماشین کند ناگزیر است ۲۰ تا ۳۰ نامه ماشین نماید، فزون بر این، باید کاغذ فراوانتر به کاربرد و به فرسودگی بیشتر «ماشین تحریر» کمک کند ... و ...

بدین روی بهره وری از «زبان» در نیمه دوم سده بیستم مسیحی بادگرگونی ژرف رو برو می شود و «سخن» از سرگرمی روزانه درمی آید و در شمار بزرگترین پایه های اقتصاد و بازرگانی جای می گیرد.

هرچند، در دوره کنونی، زبان فارسی دستخوش دگرگونیهایی شده است ولی این دگرگونی ها کمتر رنگ اقتصاد و بازرگانی دارد و بر بنیاد شالوده «بهره بیشتر از زمان کمتر» استوار است.

هنوز، هنر «کوتاه‌نویسی» و «کوتاه‌گویی» زبان فارسی را دربرنگرفته است. و این زبان را برای «زندگی سده بیستم» و «برآوردن نیازهای اقتصادی» آماده نموده است.

هنوز، تند نوشتن، تندخواندن، تندگفتن در شمار بنیادهای زبان فارسی درنیامده است و با سرشت این زبان درنیامیخته است. هنوز، زبان فارسی در رده ابزارهای ارزنده سامان دادن اقتصاد خانواده، اقتصاد همگان، اقتصاد کشور جای نگرفته است.

هنوز، پرچانگی از جرگه سخنوری، زبانبازی از مرز فرهیختگی، واژه‌پردازی از پیرامون نیکخویی بیرون نرفته است. هنوز نه زبان برشالوده اقتصاد استوار گردیده است و نه مردم به بهره‌وری از زبان برانگاره‌های اقتصادی آشنا شده‌اند...

یک بررسی کوتاه این نارسایی را روشن می‌کند و هر ایرانی را بر آن می‌دارد که به‌ویژه گفتار و نوشتار خویش پردازد و زبان را بر بنیادهای اقتصادی استوار و برای بهره‌وری زندگی نوین آماده نماید. هر کس، درست‌گویی با کار و پیشه، باید بررسی کند که:

در گفت و شنوده‌های روزانه چه اندازه زیاده‌گویی به کار می‌رود...

در یک گفتار تلفنی چه اندازه دوباره‌گویی می‌شود...

در یک نامه دوستانه چند فراز بی‌هوده به‌خامه می‌آید...

در نامه‌های دیوانی و اداری چه اندازه بیهوده‌گویی سایه می‌گسترده...

و چنانکه او آفریننده این نکوهیدگی‌ها و نارسایی‌هاست ناهنجاری‌ها

و نازیبایی‌ها را دور کند و خویشان را به زیور کم‌گویی و گزیده‌گویی بیاراید.

چرا باید اندیشه‌ای که می‌توان در بیست واژه گفت در صد واژه بر

زبان آورد...؟

چرا باید نامه‌ای که می‌توان در پنج شش فراز آماده کرد در پانزده بیست

فراز فراهم کرد...؟

چرا باید گفتگویی که می‌توان در ده دقیقه انجام داد در سی دقیقه

برگزار کرد...؟

اگر روزی آب و تاب دادن گفتار و نوشتار استادی در سخنوری و هنرمندی در نویسندگی به‌شمار می‌آمد امروز ناهنجاری ژرفی برای اندیشه و زبان و انگیزه بزرگی برای از میان بردن گناه و زمان است.

بی‌گمان، دیگر نمی‌توان «زمان زیاد» و «نیروی فراوان» را برای «بهره کم» به‌کارانداخت و هرزروی نیروها و زمان‌ها را سرسری گرفت، در جهان پر جوش و خروش کنونی که همه‌چیز در «انگاره اقتصادی» سنجیده و به‌سنجه «سودگرایی» کشیده می‌شود، روش پیشیان، ارزش ندارد و باید دگرگونه شود و رنگ تازه گیرد.

این دگرگونی را، مردم باخترزمین، از یک سده پیش آغاز نموده‌اند و امروز از آن بهره‌وری می‌کنند و ایرانیان نیز، باید چنین‌کنند و زبان دری را بر بنیادهای اقتصادی استوار و سخن فارسی را برای بهره‌وری زندگی‌نوین آماده نمایند.

پویشی در پالایش

پیش از آنکه سردودمان قاجار، تهران را به پایتختی برگزیند، در این بخش، مردمی زندگی می‌کردند که زبان گفتار آنان گویشی همانند مردم سمنان و شهمیرزاد بود.

این گویش نزدیک به هشتصد سال زبان گفتار و مایه شکوفایی اندیشه مردمی بود که با زندگی ساده در ده تهران بصری بردند و بیشتر آنان چون جانوران در مغاکها و غارها روزگار سپری می‌کردند و مانند مردم نخستین در زاغه‌ها و بیغوله‌ها زندگی می‌نمودند.

گسترش تهران از دوره فرمانروایی شاه تهماسب صفوی آغاز می‌گردد و در نزدیک به صد سال از گونه ده، به چهره شهر درمی‌آید.

شاهان صفوی برای دیدار آرامگاه نیای خود، امامزاده حمزه، به شهر ری می‌رفتند و بر سر راه، از تهران می‌گذشتند و لختی در آن می‌آسودند.

نادر شاه افشار تهران را از دست محمود افغان درمی‌آورد و چندگاه در تهران می‌پاید و برای آشتی و سازش پیشوایان شیعه و سنی، که سخت به جان یکدیگر افتاده بودند، انجمن می‌کند.

کریم خان زند بر سر آن می‌آید که تهران را پایتخت کند و چهار سال هم در تهران می‌ماند و چند ساختمان هم پدید می‌آورد ولی، از ترس تیره قاجار که

در ورامین بسر می بردند، از آهنگ خویش بازمی گردد و به شیراز برمی گردد. بدین گونه، تهران، از نیمه دوم سده دوازدهم اسلامی چهره شهر می یابد و از گوشه و کنار گروهی را به سوی خود می خواند. کسانی که به تهران روی می آورند، هردسته، با گویشی ویژه سخن می گویند و گویش های نوینی را در کنار گویش مردم تهران می نهند.

در سال ۱۲۱۲ اسلامی، فتحعلیشاه قاجار، زبان فارسی کنونی را زبان همگانی یا زبان رسمی و جانشین گویش های گوناگون مردم شهر و روستا می کند. . . بدین روی زبان دری آمیخته با پاره ای از گویش های شهری و روستایی و واژگان تازی و ترکی که زبان آنروز مردم تهران را پدید می آورد ابزار نخستین و مایه پیدایش زبان گفتار و نوشتار ایرانیان می شود.

سازمان دادن به کشور، به کار گرفتن پدیده های صنعتی یا خترزمین، بهره وری از دانش و هنر اروپاییان دگرگونی نوینی در زندگی مردم پدید می آورد و راه تازه ای به روی زبان فارسی می گشاید.

در این راه ایرانیان با واژه های اروپایی روبرو می شوند و به ناچار گروهی از آن را می پذیرند و همراه با فرآورده ها و دانش های اروپایی به کار می گیرند.

در برابر رخنه واژگان اروپایی، دیوانیان و اکنشی نشان نمی دهند و مردم هم که تشنه پیشرفت و دوستدار فرهنگ باختر بودند دم در نمی آورند... بدین سان زمینه برای راهیابی واژه های بیگانه هموار و مایه آلودگی بیشتر زبان آماده می شود.

در این هنگام، تهران همگام با تلاشی که برای یکنواختی زبان می کند به آلودگی زبان نیز کمک می نماید، و بی ترس از پی آمدهای این آلودگی که به تباهی زبان می انجامد، این کار را همچنان دنبال می کند به گونه ای که شماره واژگان بیگانه روز بروز رو به افزایش می نهند و میانگین آن که روزگاری به سختی به هفته ای یک واژه می رسید به آسانی به روزی یک واژه می رسد.

گروهی می‌گویند:

اگر واژگان بیگانه‌زبانی را پیاپی با هیچ‌زبانی را باك و بالوده نمی‌توان یافت زیرا در جهان کنونی، گروه‌های گوناگون مردم، بیکدیگر نیاز دارند و در پی نیاز بازار دادوستد گرم می‌شود و در این گیرودار انبوهی واژه از جایگاه وزادگاه نخستین جا به جایی می‌گردد و از سرزمینی به سرزمینی دیگر می‌رود.

در شناخت این نیاز، سخن از کشورهای پیش‌رفته و ناپیش‌رفته نیست، سخن از کشمی است که مردم جهان، که‌ومه، توانا و ناتوان، بزرگ و کوچک بیکدیگر دارند و ناگزیرند پای دوستی پیش‌نهند و دست دوستی بفشارند.

بدین روی همچنانکه نیاز مردم جهان به دوستی‌ها به‌مرز بی‌نیازی نمی‌رسد دادوستد واژه‌ها هم به مرز پایان نزدیک نمی‌شود.

گفته‌ای ایست درست و بخردانه، نه تنها در میان زبانهای پیشرفته جهان بلکه در میان زبان‌های آغازین یا ابتدایی «The proto languages» هم زبانی نمی‌توان یافت که دست نخورده و سره‌باشد، ولی برای آلودگی زبان باید مرزی برگزید و برای رخنه‌ها واژه‌های بیگانه به انگاره‌ای تن در داد، اگر در يك فراز ۱۰ واژه‌ای ۶ واژه آن بیگانه باشد آن زبان به سوی نیستی گام برمی‌دارد و چنانکه در آینده بسیار نزدیک به نابودی نگراید در آینده نه چندان دور به چنین سرنوشت گرفتار می‌شود.

هیچ کس نمی‌تواند و نباید در «زبان» راه خودپسندی و خود ستایی پیش‌گیرد و از پذیرش واژه‌های بیگانه پرهیز کند ولی ناگزیر باید به‌گزینش انگاره و آیینی تن در داد و ویرایش و آرایش زبان را بدان انگاره و آیین واگذار. برای نمونه، در سال ۱۹۷۵ مسیحی در کشور فرانسه، قانونی می‌گذرد که واژه‌های بیگانه از زبان فرانسوی دورگردولی بر پایه همین قانون مردم فرانسه می‌توانند واژه‌هایی که جانشینی برای آنها نمی‌یابند بپذیرند و به‌کار برند. در این قانون مرز پذیرش واژه‌های بیگانه روشن می‌شود و مردم فرانسه

می‌دانند که واژه‌ای که در زبان فرانسوی جانشین و برابر دارد نباید به زبان آنان راه یابد و ابزار سخنوری ایشان را آلوده کند.

ولی در ایران، این مرز، تاکنون، روشن و شناخته نشده است و هر کس می‌تواند واژه‌های بیگانه را که برابر آن در زبان فارسی فراوان است به کار گیرد و بدین گونه « دانش‌نمایی » کند و خویش را میان « برترین‌ها » جایزند.

روزی چند بار واژه‌های بیگانه: اسپستان و معاون، بولتن و نشریه، تز و رساله، دیپلم و تصدیق، فولتایم و تمام وقت، مارک و علامت، مرسی و متشکرم به زبان ایرانیان می‌آید.

مگر این واژه‌ها برابری چون: دستیار، پژوهشنامه، پایاننامه، گواهینامه، پیوسته کار، نشانه، سپاسگزار ندارد...؟

در میان نام‌های ایرانیان چند درسد واژه‌هایی مانند: آلبرت، الیزابت، روبرت، ژاسمن، ژان، ژانت، ژرژ، ژولیت، ژیلا، فلور، مارگارت، ماری، ونوس، ویولت ... و ... یافته می‌شود؟

مگر نام‌های ایرانی چون آرش، آرمان - اردشیر، انگاره - بسابک، باستان - پروین، پوران - تهماسب، تهمینه - جاوید، جویا - چامه، چوبینه - خرام، خرم - دارا، داریوش - رامش، رامین - زاوش، زهره - ژیان، ژاله - سوسن، سهراب - شاهین، شهین - فرامرز، فرشته - کاووس، کتایون - گودرز، گوهر - لادن، لوشان - منوچهر، منیژه - ناهید، نوشین - وخشور، ویدا - هاله، همایون - یاسمن، یزدگرد - نازیبا تر از نام‌های فرنگی، تازی و ترکی است؟
واژه‌های: آتلیه، استودیو، انستیتو، بوتیک، دراگ استور، کلینیک، گالری، هتل، چند درسد از نام سازمان‌ها، فروشگاهها و نمایشگاههای کشور را در بر می‌گیرد.

مگر این واژه‌ها برابری چون: نگارخانه و هنرکده، کارگاه و هنرگاه،

انجمن و سازمان، فروشگاه، داروخانه، درمانگاه، سرسرا و نمایشگاه، مهمانسرا ندارد که گروهی برای نامگذاری سراغ واژه‌های فرنگی می‌روند؟ مگر به جای واژه‌های ابجدی (ا. ب. ج. د) که برای شماره آزمون دانشگاهی برگزیده‌اند واژه‌های فارسی (ا. ب. پ. ت) نیست که گرد شیوه عبری و عربی می‌گردند؟

در نوشته‌ها و گفته‌های سرامدان و بلندپایگان، نویسندگان و سرایندگان کشور چند درسد واژه بیگانه به چشم می‌خورد؟ مگر بیشتر این واژه‌ها برابر فارسی ندارد که اینان دست بردامن واژه‌های بیگانه می‌زنند؟

بی‌رودربایستی باید پذیرفت که اندیشه‌های «ناچیزشماری زبان» انگیزه این گرایش‌هاست و تا این اندیشه‌ها، به هرگونه و برای هر آرمان، درپاره‌ای از مغزها رخنه‌گر است و یرایش و آرایش زبان فارسی، نه تنها بدرستی انجام نمی‌پذیرد بلکه دستخوش کارشکنی می‌شود و درچاله و چوله می‌افتد. بدین روی، درگام نخست، باید ارزش زبان فارسی را در پایداری فرهنگ و همبستگی مردم ایران شکوفان نمود تا آنانکه تیشه بریشه زبان می‌زنند از پی‌آمد کار خویش آگاه شوند و دانسته و ندانسته زبان فارسی را گرفتار واژه‌های بیگانه نکنند.

درگام دوم، باید ویرایش و آرایش زبان را از راه آموزش پی‌گیر و گسترده دنبال کرد و در این راه از نویسندگان، سرایندگان، روزنامه‌ها، رادیو، تلویزیون یاری‌گرفت و زمینه همکاری همگانی را فراهم نمود. درگام سوم، باید قانونی گذراند که سازمان‌های کشوری و لشکری ناگزیر شوند از به‌کارگرفتن واژه‌هایی که برابر فارسی دارد پرهیز نمایند؛ برابر این قانون نام‌فرزندان ایران به فارسی گذاشته می‌شود، نام سازمان‌ها و فروشگاه‌ها، دفترهای بازرگانی و ساختمانی به فارسی برمی‌گردد، آموختنی‌های دبستانی،

دبیرستانی، دانشگاهی دور از واژه‌های بیگانه فراهم می‌آید، در نوشته‌ها و سروده‌ها به کار بردن واژه‌های بیگانه به شمار استادی و دانشمندی نمی‌آید و مایه سربلندی و نام‌آوری نمی‌شود.

در این قانون، زبان فارسی از زیربال و پر واژگان بیگانه بیرون می‌آید و پاک و پالوده به سوی آموزشگاه‌های کشور پرمی‌کشد و در دسترس نوآموزان دبستانی، دانش‌آموزان دبیرستانی، دانشجویان دانشگاهی نهاده می‌شود و آموزش آن، دور از شوخی، بشمار آموزش‌های بنیادی درمی‌آید. در این قانون، به آنانکه واژه‌های فارسی را از دل‌گویش‌های ایرانیان و از میان نوشته‌های پیشینیان بیرون می‌کشند و یا به گونه‌های دیگر به گسترش زبان فارسی کمک می‌کنند و همچنین به نویسندگان و سرایندگانی که در نوشته‌ها و سروده‌های خود از به کار گرفتن واژه‌های بیگانه روی برمی‌گردانند ارج گذاشته می‌شود و در بزرگداشت آنان کوشش شایسته انجام می‌گیرد.

هنوز هم گروهی در پی آنند که میان «دین» و «واژه» پیوندی ناگسستنی برپاکنند و آیین اسلام را دور از واژه‌های تازی سست و لرزان به شمار آورند، این گروه می‌گویند اگر به جای «بسم الله الرحمن الرحیم»، «به نستین» و «بعون الله» گفته شود «بنام ایزد بخشنده مهربان»، «خدایا به یاری تو» و «خدایا به امید تو»، خدای بزرگ راز و نیاز بنده‌اش را نمی‌شنود و به سوی وی نگرش نمی‌کند.

این پندار درست نیست، «دین» با «واژه» پیوندی ندارد و آنچه بدان پیوسته است «دل» است، «دین» در کنار «دل» می‌نشیند و آرامش درون و پاکی سرشت می‌بخشد... خدا و پیمبر را باید با «دل» خواند نه با «زبان»... بدین روی «واژه دل» برای همه مردم گیتی یکسان است و یک ریشه دارد... دل و آوای دل.

«محمد» پیامبر اسلام را تازیان با تشدید و فارسیان بی تشدید «م» بر زبان می آورند، گروه دیگر به «م» آوای زیر یا کسره می دهند و تشدید از آن بر می گیرند و «مُحَمَّد» می گویند، پاره ای دیگر از مسلمانان این واژه را «مُحَمَّت» می خوانند ... پس باید گفت: هر کس «محمد» را چون تازیان نگوید و ننویسد با آنکه در آیین محمدی است، مسلمان نیست...؟

«عیسی» واژه ای است عبری، تنها تازیان و ایرانیان پیامبر مسیحیان را بدین نام می شناسند و بر زبان می آورند و گرنه دو میلیارد مسیحی جهان پیامبر خود را Jesus می گویند و می خوانند ... پس باید گفت: چون عیسی از مردم ناضره و عبرانی بوده است هر کس که نام عبری او را بر زبان نیاورد، اگرچه مسیحی است، دور از مسیح است...؟

در دوره های پیش، بیشتر فرزندان ایران را با واژه هایی مانند: بهاء - الدین، سراج الدین، شمس الدین، قوام الدین، نظام الدین، رجبعلی، رمضانعلی شبانعلی، غلامعلی ... و ... نامگذاری می کردند و امروز واژه هایی چون: فرامرز، فریبرز، فرهاد، کامران، کاوه، کیارش و ... و ... جای آنرا گرفته است.

نه آن «قوام الدین» برای دین استواری می آورد و نه این «فرامرز» دین را به مرز بی دینی می رساند... نه در آن هنگام که از واژه بوی دین می آمد دین از سالوسی و چاپلوسی برکنار بود و نه اکنون که، بگفته کهنه پرستان، پیوند واژه و دین از هم گسسته است.

از سوی دیگر، اگر کار بر آن بنیاد گیرد که واژه ها و نام ها با دین ها و آیین ها هماهنگی یابد باید سه تیره بزرگ مسیحیان هر یک نام رهبران و پیشوایان ویژه خویش را برگزینند و مسیحیان ارتودکس نام های یونانی، مسیحیان کاتولیک نام های رومی، مسیحیان پروتستان نام های انگلیسی بر خود گذارند یا آنکه پیروان اسلام نام های تازی و یهودیان نام های عبری بر خود نهند و دور

از این آیین را نشانه بی‌آیینی دانند ولی آنچه اکنون بر جهان «نام و نشان»
فرمانروایی می‌کند دور از این انگاره است و بسیاری از مسیحیان جهان نه
تنها نام‌های ویژه یونانی، رومی و انگلیسی بر نمی‌گزینند بلکه از گزینش نام-
های عبری، زبانی که عیسی پیامبر آنان بدان سخن می‌گفت، پرهیز دارند و
بسیاری از تازیان مسلمان نیز به جای نام‌های تازی، از نام‌های عبری چون
اسحاق، اسماعیل، عیسی، قارون، موسی، هارون، یحیی، یعقوب، یوسف
بهره‌وری می‌کنند.

بدین روی «نام» نه دین آور است نه دین بر، نه بی‌خدایی را به خدا می-
وساند و نه باخدایی را از خدا جدا می‌کند، نه درونی را روشن می‌نماید و نه
دلی را به تاریکی می‌کشاند... نشانه‌ای است که شناسای برون است و بادرون
پیوندی ندارد...

پیش از آنکه پیمبران و اندیشمندان، از گوشه و کنار جهان، برخیزند و
مردم را با بنیادهای نوین مغزی آشنا کنند مردم کهن در تاروپود اندیشه‌های
ناراستین و در لابلای پندارهای نابخردانه بسر می‌بردند.

این اندیشه‌ها که از نژادی به نژادی و از دودمانی به دودمانی راه می‌یابد
آنچنان درد دل و مغز مردم باستان جای می‌گیرد که پیشوایان دینی نیز نمی‌توانند
همگی یا بخشی از آنرا از سرها دور کنند و پدیده‌های تازه و اندیشه‌های ژرف
جانشین آن نمایند، بناچار پاره‌ای را می‌پذیرند و بدان رنگ کیش و آیین
می‌دهند و در کنار اندیشه‌های دینی می‌نهند.

لائوتسه و کنفوسیوس در چین، کریشنا و بودا در هند، زرتشت و مانوی
در ایران، موسی و عیسی و محمد در آسیای باختری در راه ستیز با اندیشه‌های
ناراستین یا خرافات کوشش فراوان می‌کنند ولی هنوز شماره کسانی که

گرفتار این گونه اندیشه‌ها هستند بیش از مردمی است که نیکو می‌اندیشند و درست از نادرست بازمی‌شناسند.

مردم نخستین ، بدان اندیشه بودند که واژه از خدایان مایه می‌گیرد و پاره‌ای از آنان نیروی خدایی دارد.

جادوگران و سران تیره‌ها بدان اندیشه دامن می‌زدند زیرا برای دوری روان پلید از تن رنجوران و بیماران و رهایی تیره و قبیله از روان ناپاک از «واژه» باری می‌جستند.

هنگامی که بیماری و رنجوری بر مرد یا زنی چیره می‌شد، جادوگران، که کارپزشگان را انجام می‌دادند، گروهی واژه که نام پاك و برتر یا مقدس و اعظم بدان نهاده بودند بر روی پوست می‌نوشتند و بیمار آنرا می‌شست و می‌خورد یا آنکه روزی چندین ده بار و صد بار این نام‌ها را بر زبان می‌آورد تا روان پلید از کالبدش دور شود و از جن زدگی درآید.

و هرگاه تیره‌ای دچار آسیب‌های بی‌درپی می‌گردید با «دم گرفتن» نام-های پاك و برتر (اسامی اعظم) روان ناپاک را از تیره خویش دور می‌کرد و آسایش را به خویشتن بازمی‌گرداند.

همانند این اندیشه در میان پیروان دین‌های ابراهیمی فراوان یافته می‌شود، یهودیان پاره‌ای از نوشته‌های توریة، را می‌شویند و می‌آشامند و آنرا درمان درد می‌دانند، مسیحیان بخشی از انجیل‌های چهارگانه (متی، مرقس، لوقا، یوحنا) را در آب می‌نهند و آنرا می‌نوشتند و از آن چاره درد می‌جویند ... و ...

«تفیلین» (Tafilin)، بازوبندی چرمین است که برخی از فرازهای توریة نوشته و در آن نهاده شده است، یهودیان هنگام نمازپگاه و شامگاه بر بازوی چپ می‌بندند و نخستین فراز آنرا که چنین است «شَمَحِ اسْرَائِیل اَدُنای اَلْوَحیو اَدُنای اِحاد» یا «بشنو ای اسرائیل خدای ما خدای یکتاست» می‌خوانند، با

خود داشتن تفیلین آسیب و درد را دور می کند ... و ...
باز تاب این اندیشه ها را در بخش نخست «انجیل یوحنا» می توان دید:

«پیش از آفرینش جهان «واژه» آفریده شد، واژه همگام با آفرینش
جهان با خدا بوده است، خدا همه چیز را آفرید مگر «واژه» را که
واژه با خدا بود.

واژه بنیاد و شالوده زندگی است و این زندگی به مردم روشنی و
درخشندگی می بخشد و مانند روشنی خورشید در تاریکی که هرگز از
میان نمی رود ...»

بدین روی بود که بسیاری از مردم کهن مانند تیره هایی که در استرالیا ،
زند، مصر ... و ... می زیستند از دونا م برخوردار بودند یکی نام همگانی
و دیگر نام خدایی ...

نام خدایی، نام پنهانی بود که تنها خدایان بدان آگاه بودند و نام همگانی
نامی بود که همه مردم آنرا می دانستند و دارنده آنرا بدان می نامیدند.

مردم دوره باستان به خجستگی و ناخجستگی نام ها و واژه ها پای بند
بودند و هر کودکی که در آغاز زندگی از میان می رفت نام او را شوم به شمار
می آوردند و بر نوزاد دیگر نمی گذاشتند ... این نام اهرمنی بود و روان ناپاک
را راهی کالبد دارنده اش می کرد و او را نیز به کام مرگ می کشاند.

در «تلمود» که گزاره وزند «توریه» است چنین آمده است:

«چرا داستان آفرینش جهان با واژ «آلف» که نخستین واژ الفبای
عبری است آغاز نشده بلکه با واژ «بت» که دومین واژ الفباست
آغاز گردیده است؟

برای آنکه «بت» نخستین واژ واژه «براخا» یا «برکت» و «الف»
نخستین واژ واژه «اریرا» یا «لعنت» است، و خداوند چنین فرمود:

من آفرینش جهان را با واژه «آلف» آغاز نمی‌کنم، تا مردم نگویند جهانی که آفریدن آن با نخستین واژه واژه «لعنت» آغاز شده است چگونه پایدار می‌ماند بلکه آفرینش را با واژه «بت» که نخستین واژه واژه «برکت» است و خجسته است آغاز می‌کنم و امیدوارم که پایدار بماند...
«پروشلمی حکيگا، ۳ جيم»

روی سخن در این گفتار به نخستین فراز تورات، در سفر پیدایش، است که می‌گوید:

«پرشیت بارا الوهیم ات هشا ماییم و ات‌ها آرص»
«در آغاز، خداوند آسمان و زمین را آفرید»

این گفتار با «بت»^۱ آغاز می‌گردد که دومین واژه الفبای عبری است و در واژه عبری «براخا» برابر با «برکت» تازی به کار رفته است.

افلاطون Platon (۴۲۷ - ۳۴۷ پ م) می‌گوید:

واژه‌ها نمایانگر نهاد و سرشت چیزهاست

این اندیشه، نیرومندی واژه را در شناساندن جاها، کس‌ها و چیزها روشن می‌کند و بر بنیاد همین پندار است که مردم شناس امریکایی لهستانی نژاد مالینوسکی Malinovski (۱۸۸۴ - ۱۹۴۲ مسیحی)، پیایی گویی واژه‌ها و نام‌ها را آزمایش می‌نماید و با «دم گرفتن» يك واژه یا يك نام بدان جا می‌رسد که می‌توان نام یا واژه‌ای را، در پی گرفتن چندین ده بار و صد بار، بر سر زبان انداخت و آنرا در گروه «خجستگان» جای داد و گرنه نام‌ها و واژه‌ها گناهی ندارند که گروهی در رده خجستگان و برخی در رز ناخجستگان جای گیرند... این مردمان هستند که چنین نامی بدین نام‌ها می‌دهند و نشان خجسته و ناجسته یا سعد و نحس بر آن می‌نهند.

بی هیچ گفتگو باید پذیرفت که زبان فارسی دچار رنجوری و بیماری

است و دوران سستی و ناتوانی را می گذرانند، این بیماری از سدگان پیش آغاز گردیده و در سالیان دراز رو به گسترش نهاده است.

بیماری زبان فارسی، به گونه ای است که اگر بدان نرسند و در پی چاره بر نیابند امید بهبودی از میان می رود و پی آمده های ناخوش آیند سر از کمین بر می دارد.

درمان بیماری زبان به همکاری همگانی نیاز دارد زیرا تا مردم نخواهند نمی توان چاره درد کرد و بیمار را از گزند رهانید و به فرهنگ کهن جان و روان تازه بخشید.

شاید، هنوز هم، گروهی بر آن رایند که: «زبان ابزار شکوفایی اندیشه و مایه نموداری انباشته های مغز است و هرافزایی که اندیشه را بشکند و مغز را نمایان سازد در خور ارزش است... مردم ابزاری می خواهند که مغز خویش را بشکافند و درون دل خود را برگویند، درباره ساختمان این ابزار سخن نباید گفت بلکه باید بدان ابزار سخن راند...».

این رای و پندار را نمی توان درست انگاشت و درست پذیرفت، زیرا سخن هر چه ساده تر، دلنشین تر، رساتر باشد اندیشه را روشتر و سودمندتر شکوفان می کند... یک فراز بیست واژه ای که ده واژه آن تازی، ترکی و فونگی است و درخور دریافت همه مردم نیست چگونه می تواند سخن رسا و دلنشین باشد...؟

مگر نه آنست که سخن باید درون مغز را بشکافد و اندیشه را بشکند ولی هنگامی که توده مردم واژه های گفتاری یا نوشتاری را در نیابند چگونه می توانند از اندیشه گوینده و نویسنده سر در بیاورند...؟

اگر به «زبان» تنها نام «ابزار شکوفایی اندیشه» داده شود این گفتار پیش می آید که از راه های دیگر هم می توان اندیشه را شکوفان نمود ولی باید دید ژرفای آن یکسان و بهره آن یکتواخت است، برای نمونه:

بسیاری از «لالان» با نشانه و نمودار اندیشه خود را می‌شکفتند و پاره‌ای از «بیماران» با تکان دادن سر و دست درد خود را آشکار می‌سازند ولی هیچک از این دو، کار زبان را نمی‌کنند...

دو بیمار که نزد پزشک می‌روند و درد خود را می‌گویند، آنکه بهتر سخن می‌گوید، بیماری خویش را روشتر بازگو می‌نماید و پزشک را از رنجوری خود آگاه می‌کند...

از دو فروشنده کالا، آنکه خوشتر زبان می‌ریزد و کالای خویش را بهتر می‌شناساند فروش بیشتر می‌کند...

در میان مردان دانش و سیاست آنانکه دلنشین و گیرا سخن می‌گویند و ساده و رسا می‌نویسند کامیاب‌ترند...

از نیروی، باید بر آنچه می‌گویند: «زبان ابزار شکوفایی اندیشه است» این فراز افزوده گردد: «زبان ابزار شکوفایی اندیشه است که با دریافت همگانی همراه باشد و به سادگی، اندیشه‌ها را بشکند و به آسانی میان‌گوینده و شنونده، نویسنده و خواننده پیوند برپا سازد...»

اگر چنین است، باید پذیرفت که با اینهمه واژه‌های رنگارنگ فرهنگی که هر روز بار زبان فارسی می‌شود، این زبان، نه، می‌تواند اندیشه‌ها را به سادگی شکوفان کند و، نه، توانایی آنرا دارد که میان‌گوینده و شنونده، نویسنده و خواننده به آسانی پیوند برپا سازد.

برای پالایش زبان فارسی، در گامه نخست باید به کمبودها و نارسایی‌ها نگرش نمود و در گامه دوم سراغ آراستن و ویراستن زبان رفت. آنچه زبان فارسی کم دارد تاریخ... دستور... فرهنگ است. تاریخ زبان: تاکنون برای زبان فارسی تاریخی ژرف و رسا نوشته نشده است، پاره‌ای از نویسندگان در لابلای نوشته‌هایی که درباره «آیین سرآیندگی»

یا «فن معانی و بیان» فراهم نموده اند. آنکه به نگارش «تذکره» و «تاریخ ادبیات» پرداخته اند به چگونگی پیدایش زبان فارسی، به کوتاهی، سخن گفته اند ولی این کوتاه سخن، نمی تواند پیدایش و پرورش این زبان را، بخوبی، روشن کند و زندگی سه هزار ساله آنرا بنمایاند.

زبان فارسی به تاریخی نیاز دارد که شناسای بسیاری از تاریکی های این زبان باشد و برپایه های زیربنیاد گیرد:

- ۱- پیدایش و پرورش زبان فارسی.
- ۲- پیوند زبان کنونی با زبان های سانسکریت، پراکریت، پهلوی، اشکانی، اوستایی، فارسی میانه، فارسی نوین، یونانی، تورانی، آرامی، عبری، تازی، ترکی، فرنگی...
- ۳- ویژگی دبیره میخی، پهلوی، مانوی، فارسی کنونی...
- ۴- گویش های گوناگون مردم شهرها و روستاها.
- ۵- زبانزدها (اصطلاحات)، سخن پایه ها (تکیه کلامها)، پند و اندرزها (حکمت و نصیحتها)، همانه گوئیها (ضرب المثلها)، شوخ سخنیها (لطیفهها)، ماننده گوئیها (استعارات)، گوشه زنیها (کنایات) مردم شهرهای گوناگون ایران.

۶- شیوه سخن گفتن یا زبان گفتار هر یک از مردم شهرستان های کشور.

۷- روشها و ویژگی های نویسنده و سراینده و سراینده های گوناگون.

۸- آشنایی با ویژگی زبان برجستگان و زبان توده (زبان عامیانه).

۹- زندگینامه نویسندگان، سرایندهگان و سخنوران زبان فارسی.

۱۰- بهترین نوشته و سروده نویسندگان و سرایندهگان سده های دوازده گانه

پس از اسلام.

هرچند درباره پاره ای از این گفتارها، سخن های فراوان رفته و نوشته.

های بسیار فراهم آمده است ولی هیچیک نیاز تاریخی زبان را برآورده نمی کند

و پژوهشی را در ژرفا در برابر پژوهشگران نمی‌نهد.

دستور زبان: تانیمه دوم سده ۱۴ اسلامی، زبان فارسی از داشتن «دستور» بی‌بهره بود و آنچه به نام «دستور زبان» خوانده می‌شد یادآوری‌های جسته و گریخته‌ای بود که در لابلای آیین‌ها و انگاره‌های سرایندگی می‌آمد.

بدین گونه، اگر «ترجمان البلاغه» نوشته «محمد بن عمر رادویانی» نخستین کتاب در هنر و دانش سرایندگی و نویسندگی به شمار آید می‌توان گفت زبان فارسی از سده پنجم اسلامی دارای «دستور» بوده است.

شاید شمارش دستورهایی که در چهل و اندی سال نوشته شده است به ۲۸ برسد ولی هیچیک از آنان بر پایه «شناخت واژه» استوار نگردیده و ویژگی زبان فارسی، از این راه، بررسی نشده است.

بی‌گمان، چون «واژه‌شناسی» دور از دشواری نیست دستورهای زبان فارسی به پیروی از «گرامر» زبان فرانسوی و دنباله‌روی از «صرف و نحو» زبان تازی فراهم آمده است و بدین‌روی نمی‌تواند ویژگی‌های زبان فارسی را دربرگیرد و، در رسایی و ژرفایی، برجستگی‌های این زبان را بازگو کند. نباید پوشیده داشت که برگردان و ترجمه «گرامر فرانسوی» و «صرف و نحو عربی» به زبان فارسی و نهادن نام «دستور زبان فارسی» بر آن مایه آن شده است که دستور زبان فارسی که می‌تواند بسیار آسان و درخور دریافت همگان باشد به‌چهره یکی از دشوارترین نوشته‌های فارسی در آید و کمتر دانشجو و دانش‌پژوه بتواند از آن بهره‌گیرد.

شگفت‌آورتر آنکه در میان ۲۸ دستوری که نوشته شده است هم‌رایی و هم‌گفتاری کمتر یافته می‌شود و روشن نیست که این ناهماهنگی در «داوری زبان» که پژوهندگان را دچار سرگیجه می‌کند و خوانندگان را به بی‌زاری می‌کشاند چه بازتابی برجای می‌گذارد و چه سرنوشتی پدید می‌آورد.

اگر دستور زبان فارسی، بر پایه «واژه‌شناسی» استوار گردد و بهره‌وری

از ساوند ها و پیشاوند ها و میانوندها در ساخت واژه گفته آید، ساختمان،
 دودمان و زندگی بسیاری از واژه ها روشن می شود و دیگر گونی شگرفی در شناخت
 ویژگی های زبان فارسی پدید می آید.
 بی گمان، بهمان سادگی که دستور زبان فارسی در زیر سایه «واژه شناسی»
 جای می گیرد، بهمان آسانی هم «فرازبندی» یا «ساخت جمله» انجام می پذیرد
 و آنچه تا زبان «صرف و نحو» می گویند در «واژه شناسی» و «فرازبندی» فشرده
 و کوتاه می شود.

بدین روی دستور زبان فارسی در آغاز بر بنیان های زیر:

الف- واژه شناسی ب- فرازبندی

استوار می گردد، سپس:

آیین نویسندگی... آیین سرابندگی... روش واژه نگاری... آیین گفتار...

آیین سخنوری... را در بر می گیرد.

فرهنگ: گروهی بر آن رایند که نخستن «واژه نامه فارسی» از ابو حفص

سغدی (در گذشته سال ۲۰۰ اسلامی) به نام «رساله» و دومین «فرهنگ
 فارسی» از رودکی (در گذشته سال ۳۰۴ اسلامی) به نام «تاج المصادر» می-
 باشد، که از میان رفته است ولی برخی از نویسندگان سده های ۵ و ۶ اسلامی
 بدان گوشزد نموده اند، اگر چنین باشد، زبان فارسی پیش از آغاز سده سوم اسلامی
 دارای «واژه نامه» بوده است و ابونصر علی بن احمد اسدی توسی، در سده پنجم
 اسلامی، بدان گسترش داده «لغت فرس» را پدید آورده است.

در این راه: محمد بن هندو شاه نخجوانی نویسنده «صحاح الفرس»؛ جمال-

الدین حسین بن فخرالدین حسن انجو شیرازی نویسنده «فرهنگ جهانگیری»؛
 محمد حسین بن خلف تبریزی نویسنده «برهان قاطع»؛ غیاث الدین محمد بن جلال
 رامپوری نویسنده «غیاث اللغات»؛ محمد پادشاه متخلص به شاد نویسنده
 «آندراج»؛ رضاقلی هدایت نویسنده «انجمن آرای ناصری»؛ محمد قاسم بن محمد
 متخلص به سروری نویسنده «مجمع الفرس»؛ گام فراخ و سودمند برداشته

و درخور دانش و بینش، واژه‌نامه‌هایی فراهم آورده‌اند و دیگران نیز، بر
گرده کار آنان، فرهنگ‌هایی نگارش نموده‌اند ولی هیچ‌یک به ژرفایی و گستردگی
فرهنگ‌ها و دایرة‌المعارف‌های اروپاییان و امریکاییان نیست
هنوز، واژه‌نامه‌ای که بدرستی ریشه و واژه‌های ایرانی را بشناساند و چگونگی
پیدایش و پرورش آن را برساند فراهم نیامده است.

هنوز، برای رشته‌های گوناگون دانش و هنر، پیشه‌وفن واژه‌نامه‌ای
نگارش نیافته است.

هنوز، فرهنگ جغرافیایی ژرفی که بر بررسی گسترده استوار باشد
گردآوری نشده است.

هنوز، فرهنگی که، به درستی و راستی، سرآمدن دانش و سیاست، پیشه
و هنر، نویسندگی و سرایندگی، زبان‌آوری و سخنوری را بشناساند پایه
هستی نگذاشته است.

هنوز، فرهنگی که شناسای واژه‌های همتا (مترادف)، ناهمتا (متضاد)،
همگونه (متشابه) باشد در آسمان فرهنگ درخشیدن نکرده است...

فراهم آوری يك فرهنگ رسا و گسترده، این نارسایی‌ها را از میان
بر می‌دارد و انبوهی دانستی‌های نو و تازه در دسترس دانش پژوهان، ایرانیان
و ایرانی‌شناسان می‌گذارد... فرهنگ رسا تاریخ گویای مردم يك سرزمین است،
تاریخی که دانستی‌ها را در دست خواننده می‌گذارد و پژوهند را از گرایش
به نوشته‌های جور و اجور بی‌نیاز می‌کند.

بندار آنکه، يك یا دو سه تن بتوانند برای زبان فارسی تاریخ، دستور،
فروهنك آماده نمایند بسیار نادرست است، این کار، کار گروهی است و باید
گروه‌های گوناگون استادان و دانش‌آموختگان هر رشته گرد هم آیند و هر يك
بررسی و نگارش پاره و برخه‌ای از تاریخ، دستور، فرهنگ زبان فارسی را بر گردن
گیرند و با همکاری گروه‌های پژوهشگر وزیرنگرش گروه برجسته‌ای که گروه
راهنمایان و داوران، نامیده می‌شود، فراهم آوری سه‌نوشته بایسته و شایسته

را به انجام و فرجام برسانند.

آرایش و ویرایش زبان از یکدیگر جدا نیست و نمی توان به آراستن
زبانی پرداخت بی آنکه به ویراستن آن نگرش نمود، ازینرو پالایش زبان فارسی
به آرایش و ویرایش ژرف نیاز دارد و این دگرگونی بر چهار پایه:
واژه پذیری... برابرگزینی... آفرینش واژه... ویرایش واژه
بنیاد می گیرد.

واژه پذیری: هیچ زبانی نمی تواند از پذیرش واژه های بیگانه بی نیاز
گردد و در جهان پر جوش و خروش کنونی بکه و تنها دور از همه جهانیان،
درو دروازه را به روی خود به بندد و زندگی گوشه گیرانه ای را دنبال کند.
این نیاز در پی نیاز مندیهایی است که مردم جهان یکدیگر دارند و ناگزیر از
پذیرش گروهی واژه بیگانه می شوند... هر چه نیازهای بیشتر باشد سرازیری واژه های
بیگانه فرو نتر می گردد.

بی گمان، می توان جلوی سرازیری بسیاری از واژه های بیگانه را گرفت
ولی نمی توان از راهیابی همه واژه های بیگانه جلوگیری نمود، پاره ای از
این گونه واژه ها «پذیرش جهانی» یافته است و همه مردم باختر، و خاور، شمال
و جنوب گیتی آن را پذیرفته اند ازینرو از پذیرش آن گزیری نیست به ویژه
آنکه نتوان برابری برای آن یافت... از این گروه است واژه هایی که برای
کارهای هوایی و فضایی و ابزارهای هواپیماها و ماهواره ها، در پی پدیده های
نوین، در زبانهای انگلیسی و روسی پیدا شده است... واژه های انگلیسی که
همراه ورزش های گوناگون از سرزمین امریکا و انگلیس به گوشه و کنار جهان
راه می یابند... نام داروهای تازه که در اروپا و آمریکا فراهم و برای درمان
دردها در دسترس مردم جهان گذشته می شود... و...

گروه دیگر واژه های است که می توان برابری برای آن برگزید، این
واژه ها را باید پیش از آنکه از دروازه کشور پا فرانهند برابرشان را
برگزید و در دسترس همگان گذاشت.

دشواری بزرگی که در پالایش زبان فارسی در پیش است اینست که باید از دوسوی کوشش شود تا سرنوشت واژگان بیگانه روشن گردد: نخست آنکه در پذیرش واژه های بیگانه یا گزینش برابری آن که هر روز سرازیر ایران می گردد تلاش شود.

دوم آنکه برای واژه های بیگانه که در سدگان دراز به زبان فارسی راه یافته است چاره جویی گردد و آنچه پذیرفتنی است گرفته آید و آنچه کنار گذاشتنی است از زبان دور شود.

برای آنکه پذیرفتن یا کنار گذاشتن واژه های بیگانه، که در گذشته به زبان فارسی راه یافته است، به انگاره در آید باید بر بنیادهای زیر:

الف- شناخت نژاد و تبار واژه

ب- جایگزینی واژه در زبان فارسی

پ- زیبایی واژه

نگرش شود و کاربرد این پایه مایه گیرد.

شناخت واژه : شناخت نژاد واژه ساده و آسان نیست، نه تنها در ایران، بلکه در سراسر جهان کمتر کسی یافت می شود که به بافت واژه های چند زبان آگاه باشد و بتواند زبانی را به سنجش در آورد و واژه های سره را از ناسره برگیرد. رویدادها و دگرگونی هایی که زندگی برخی از زبان ها را در بر می گیرد بدین دشواری می افزاید و شناخت تبار واژه را دشوارتر می کند.

زبان فارسی از دسته زبانهایی است که در پی رویدادهای ناگوار تاریخ دستخوش دگرگونی فراوان شده و به هم نشینی با بسیاری از واژگان بیگانه ناگزیر گردیده است... شناخت این گونه واژه ها به آسانی انجام پذیر نیست و به آشنایی با زبان های سانسکریت، پراکریت، یونانی آلتایی، عبری، عربی و ایتالیایی، فرانسوی، انگلیسی، روسی، فرس کهن، فرس میانه، فارسی نوین و شناسایی با گویش های گوناگون مردم ایران و آگاهی با هزارش های آرامی نیازمند است.

کوچکترین و سبکترین ابزار سنجش واژه های تازی و ترکی آنست که «بنیاد واژه»

به سنجه در آید و چنانکه از يك يا چند واژ نا ایرانی چون: ث، ح، ص، ض، ط، ظ، ع، ق برخوردار باشد به شماره این دوزبان آید.

با این ابزار می توان پاره ای از واژه های ترکی و تازی را شناسایی کرد ولی برای شناخت همه واژگان بیگانه بس نیست و به آشنایی با دیگر زبان ها نیاز است، برای نمونه: «قولنج» و «قیراط» با آنکه دارای واژ «ق» است و باید به شماره واژه های تازی یا ترکی بیاید، ریشه یونانی دارد و «کمک» و «بخه» با آنکه از هیچیک از هشت واژ برخوردار نیست، واژه ترکی است، به این انگاره باید «کلید» را فارسی و «قوس» را تازی دانست ولی چنین نیست، «کلید» و «قوس» یونانی است، تازیان واژه یونانی «Cos» (برابر با خمیده) را تازی و معرب نموده و واژه «قوس» را پدید آورده اند و ایرانیان از این ریشه، چندین واژه می سازند، مانند: کاس (خمیدگی و کجی)، کاسه (بیاله)، چون دارای خمیدگی است) کس (بخشی از اندام زنان که دارای خمیدگی است) کوس (ابزاری که از شاخ گاو می ساختند و در آن می دمیدند و آوای بلند و رسا پدید می آوردند و چون خمیده بود چنین نام گرفته است)، کوسه، کیس (خمیده و کج)، کیسه...

از میان واژه های بیگانه که به زبان فارسی راه یافته است، شناسایی واژه های ترکی به آسانی انجام می گیرد ولی شناخت دیگر واژه ها بادشواری فراوان همراه است، بهتر است از واژگان تازی نمونه آورد:

بسیاری از واژه های تازی که به ایران آمده است ریشه فارسی دارد و به نادرست به شمار واژگان تازی می آید، برای نمونه: واژه آوایی «جه» برابر با «جست و خیز کردن و پریدن» در پیوند با پساوندهای «اد» «جهاد»، «ان» «جهان»، «ش» «جهش»، «یز» «جهیز»... و... می شود ولی «جهان» و «جهش» به شمار واژه های فارسی و «جهاد» و «جهیز» به شمار واژه های تازی می آید.

واژه آوایی «رس» برابر با «رسیدن و پیوستن» در پیوند با پساوندهای

«مان» رسمان (رسمان)، «ن» رسن... و... می شود ولی «رسمان» را از واژه‌های فارسی و «رسن» را از واژه‌های تازی به‌شمار می‌آورند.

ناگفته نماند که چون تازیان بیشتر واژه‌های فارسی را از مردم جنوب ایران می‌گرفتند و بسیاری از واژه‌هایی که در شمال ایران با «ش» بر زبان می‌آمد در جنوب با «س» گفته می‌شد، ازینروی بیشتر واژه‌های فارسی که به‌زبان تازیان رفته است بر بنیاد «س» استوار است.

«زم» واژه آوایی است که میان تازی و پارسی همباز است، پارسیان برابر با آوای سبک که از باد برمی‌خیزد و تازیان برابر با آوای سبک که از آب پدید می‌آید به کار می‌برند، از این واژه، واژه‌های زمان، زمزمه، زمن، زمین ساخته شده است ولی زمین را به‌شمار واژه فارسی و زمان و زمزمه، زمن را به‌شمار واژگان تازی می‌آورند.

داوری آنکه این‌گونه واژه‌ها، کدامیک فارسی و کدامیک تازی است نه‌تنها دشوار است بلکه نشدنی است، زیرا از دو راه:

۱- ساختمان واژه.

۲- تاریخ بهره‌بری از واژه.

می‌توان درباره نژاد و تبار واژه داوری کرد ولی در این باره راه‌ها به بن‌بست می‌رسد، چونکه:

✽ پاره‌ای از پساوندها، مانند «اده»، «ام»، «ان»، «یزه»، «ین» و... در هر دوزبان همباز و بدین روی ساختمان واژه در هر دو زبان همسان است، مانند: پاییز، تمیز - ژیان، سنان - چرام، کلام... و... از کجایمی‌توان دریافت که تمیز، سنان و کلام فارسی نیست و تازی است.

بدین روی بوده است که تازیان گروهی از واژه‌های فارسی را بی‌هیچ دستکاری به‌زبان تازی برده‌اند، مانند: جوشن، رسن، زمن... و...

✽ شناخت تاریخ بهره‌بری بسیاری از واژه‌ها هم کاری بس دشوار

است، برای نمونه، در زبان فارسی بیش از هزار سال است «زمان» در کنار «زمین» به کار رفته است... زمین وزمان.

تزدیک به همین تاریخ هم «زمان» در زبان تازی به چشم می‌خورد بدین روی نمی‌توان گفت کدامیک از دو زبان از این واژه زودتر بهره‌بری نموده است.

داوری درباره گروهی از واژه‌ها دشواری فراوان پیش نمی‌آورد زیرا با آنکه ساختمان واژه به انگاره‌های تازی می‌خورد ولی تاریخ به کار گرفتن واژه در زبان فارسی جلوتر از زبان تازی است، مانند «دفتر»... واژه با پسوند «تر» در زبان فارسی بسیار است و در زبان تازی اندک.

از فارسی چون: آستر، اختر، استر، الشتر، انتر، بستر، باختر، دختر، شبستر، شوشتر، کبوتر (کفتر)، نستر، نشتر (نیشتر) ... و... و از تازی، چون: سعتر (مرز نگوشت) شتر (انگشت) عنتر (انتر) ... و...

ولی چون «دفتر» در زبان فارسی پیشینه‌ای بیش از هزار سال دارد و در زبان تازی زندگی این واژه به هزار سال نمی‌رسد از این روی باید آنرا به-شمار واژه‌های فارسی آورد.

در شناخت نژاد واژه دشواری بزرگ دیگری پیش می‌آید و آن دستکاری تازیان در واژگان فارسی است، برای نمونه:

«مزاح» را به شمار واژه تازی می‌آورند ولی این واژه فارسی است زیرا:

«اه» یکی از پسوندهای زبان فارسی است که در پیوند با واژه‌های دیگر، واژه‌هایی چون: پناه، تپاه، سپاه، سیاه، کلاه، گناه، گواه، گیاه، نگاه... و... پدید می‌آورد.

این پسوند، برین واژه آوایی مز (مزمزه، مزه) می‌نشیند و می‌شود «مزاه»... تازیان آنرا گرفته «مزاح» می‌کنند، همچنانکه «گناه» را «جناح»

می نمایند.

این پرسش پیش می آید که چرا این واژه به گونه «مزاه» به کار نرفته و به گونه «مزاح» به کار گرفته شده است. . . . برای آنکه سرامدان و نویسندگان ایران دستخوش «تازیگرایی» بوده اند، همان هایی که «گم» (سرزمینی که خواهر امام رضا در آن از میان می رود) را «قم» و «كلهك» (ده كوچك) را «قلهك» و كزوين (جایگاه ساخت كزوه و كجاوه) را «قزوين» می کنند همان ها هم واژه های فارسی را به رنگ و ریخت تازی درمی آورند و به کار می گیرند. نیاز به یادآوری است که تازیان، در آغاز شهرگرایی و شهرنشینی، بیشتر واژه هایی که کارهای دیوانی، جامه ها، ابزارهای زندگی را دربر می گیرد از ایرانی و آنچه وابسته به دانش و فلسفه است از یونانی و آنچه دربارہ کشاورزی و گیاهان است از نبطی و واژه هایی که داروها را می رساند از هندی و سخنانی که آیین ها و روش های دینی و کشوری را شکوفان می کند از عبری، سریانی و حبشی می گیرند، از این روی هیچیک از این گونه واژه ها تباری تازی و نژادی عربی ندارد.

بی گمان انگاره ها یا ابواب زبان تازی می تواند پاره ای از واژگان عربی را که در فارسی به کار گرفته شده است بشناساند ولی شناسای همه آن نیست و شناخت واژه های همباز و مشترك دو زبان به بررسی ژرف نیاز دارد.

جایگزینی واژه: واژه های بیگانه که در زبان فارسی به کار می رود بردو گونه است:

گروهی آنچنان جای گرفته است که کنار گذاشتن آن اگر نشدنی نباشد به دشواری انجام می گیرد، مانند: بَزَك (ترکی)، سیمما (سریانی)، شیدا (آرامی)، فنر (یونانی) گاری (هندی)، یابو (آلتایی) ... و ...

پاره ای از واژه های بیگانه که با دستکاری، در چهره و چم، در زبان فارسی به کار می رود از این گروه است، مانند: خیلی، ناشی، ولی (از تازی) ...

قرمز، كوك، يواش (از ترکی). . . زنجبیل، فلفل، كافور (از هندی) . . .
انديرك، بوشن، تنباكو (از فرانسوی) ..
گروه دیگر واژه‌هایی است که کنار گذاشتن آن به آسانی انجام پذیر
است، مانند:

اشمتراز = بیزاری (تازی)، قال = چشم به راه (ترکی)، کادو =
پیشکش (فرانسوی) . . . و . . .

شاید نیاز به یادآوری نیست که شماره واژه‌های دسته دوم به سدها
برابر واژه‌های دسته نخست می‌رسد و اگر روزی برای اینگونه واژه‌های بیگانه که
پیرایه ناجور و نازیبای زبان فارسی است برابری برگزیده شود از چند واژه
بیگانه دسته نخست که سخت جایگزین زبان فارسی شده است می‌توان گذشت و
پیمان برادر خواندگی با آن بست.

زیبایی واژه : در پذیرش واژه‌های بیگانه که جایگزین زبان شده است
باید به «آوای واژه» نگرش نمود و از میان دو واژه بیگانه که در زبان جای
افتاده است آنرا که خوش‌آوا تر است پذیرفت، برای نمونه:

«مدد» تازی و «کمک» ترکی است برابر با «یاری جستن» و «یاری کردن»
از این دو، «کمک» به واژه‌های فارسی نزدیکتر است تا مدد . . . فزون بر آنکه
پذیرش واژه «مدد» استمداد، امداد، تمدد را هم به دنبال می‌آورد ولی
«کمک» يك واژه تنهاست که شاخ و برگ ندارد.

«استحمام» تازی و «دوش» فرانسوی است برابر با «گرمابه کردن» . . .
دوش گرفتن شیواتر از استحمام کردن است.

«لولا» فرانسوی و «یراق» ترکی است برابر با یکی از ابزارهای در . . .
لولا خوش‌آوا تر از یراق است .

برابری‌گزینی : همچنانکه گفته شد، زبان فارسی زبانی لخت و پتی
نیوده است که برای شکوفایی اندیشه به واژه‌های تازی، ترکی و اروپایی
نیازمند باشد بلکه گرایش سرامدان، نویسنده‌گان و سراینده‌گان ایران به تازی،

نوادپزستی تاناران و گورکانان به نژاد ترك، تركمنشی صفویان و قاجاریان در گسترش زبان تركی، دلبستگی ایرانیان به پذیرش پیشرفت های اروپا مایه راهیابی واژه های تازی، تركی و اروپایی به زبان فارسی می گردد و بسیاری از واژگان فارسی را از میدان سخن و سخنوری دور می کند.

اگر چه این گونه واژه ها از میدان سخن رانده شده است ولی زندگی آنان پایان نیافته است و از لابلای سخن روستاییان، نوشته پیشینیان و گویش های گوناگون مردم ایران به گوش و چشم می خورد... باید آنان را به زبان گفتار و نوشتار بازگردانید و جانشین واژه های بیگانه کرد... زبانی که برای واژه تازی «حرف» برابرهای: وات، واج، واژ، واك دارد چنان باید از آنان بهره وری نماید و به واژه بیگانه پناه ببرد... زبانی که برای واژه فرانسوی «توالت» برابرهای: آرایش، آیین، خود آرایی، خویگری، زیب، زیباگری، زیور و برای واژه امریکایی «توالت» برابرهای: آبریز، آبریزگاه، جایی، کنار آب دارد چرا نباید آنان را به کار گیرد و از واژه بیگانه یاری جوید...؟

هر چند یافت این گونه واژه ها به آسانی انجام نمی گیرد و «برابریابی» از «برابرگزینی» دشوارتر است ولی برای آنکه واژه های سره فارسی از کنج فراموشی درآید و بر سر زبان ها بیفتد، برابریابی از ارزش بیشتر و ارج فراوانتر برخوردار است.

روشن است که پاره ای از واژه های فارسی نمی تواند بدرستی جای واژه های بیگانه را بگیرد ولی در این راه باید به چم ایرمانی یا معنی مجازی واژه نگریست و برابری نزدیک بدان برگزید، برای نمونه: «رایگان» همه جا، جای «افتخار» را نمی گیرد و «بخردانه» با «منطقاً» هماهنگی زیاد ندارد و از همشای «افتخار» که در فارسی «بالش و سرفرازی» است و برابر «نطق» که در فارسی «سخنوری و گویایی» است نمی توان در برابرگزینی «افتخار» و «منطقاً» بهره وری نمود... ولی ناگزیر باید چنین کرد.

باید دانست برابرگزینی برای واژه های تازی کاری تازه و تلاشی نویست،

زیرا، ایرانیان، از دیرباز، در پی آن بوده اند که سخن فارسی را از بند واژه های تازی برهانند. ولی در این راه گرفتار دودلی و دلهرگی می شوند، از نیروی خوش خوشک و نرم نرمک این گونه واژه ها را از زبان دور می کنند و به آرایش زبان فارسی می پردازند، برای نمونه، پس از آنکه سالیان دراز به جای واژنیروی، برای نمونه، بهرگونه، بدینگونه، بدینروی، بی پایان، شکوه مندانه، شگفت انگیز، واژه هایی مانند: بناء آ علی هدا، من باب مثال علی کل حال، علی ای حال، علی هذا الوجه، غیرالنهاییه، محتشماً، متعجباً، را به کار می برند بر سر آن می آیند بر ابرهای فارسی برای واژه های تازی برگزینند ولی این کار را یکباره انجام نمی دهند و باز به سراع واژه های تازی می روند و از پیوند تازی و فارسی واژه های دورگه: بنا بر این، من باب نمونه، بهر حال، در این صورت، بی نهایت، محتشمانه، متعجبانه، زامی- سازند و نزدیک به سه هزار و پانصد واژه پیوندی دورگه می آفرینند.

اگرچه واژه های دورگه از واژه های يك رگه بهتر است ولی باز نشان از تاز زبان دارد و چنانکه در زبان فارسی برابر داشته باشد یا برابری برای آن برگزیده گردد باید از به کار بردن آن پرهیز شود.

آفرینش واژه: بی گمان برای پلایش زبان فارسی و دور کردن واژه های بیگانه به آفرینش و ساخت گروهی واژه نیاز است.

واژه سازی در زبان فارسی با ویژگی هایی که این زبان دارد بسیار آسان و ساده است و درخور سنجش با هیچ يك از زبان های گیتی نیست ... ساخت واژه در پی پیوند، ریشه با پیشوند و پسوند و میانوند بنیاد می گیرد و از پیوستن سوواژ، يك واژه و يك یا چند واژ با یکدیگر، از پیوند يك واژه با پیشوند و یا پسوند، يك واژ با پیشوند یا پسوند ده ها و سدها واژه تازه پدید می آید.

اگرچه واژه سازی، به آگاهی از ریشه ها، پیشوندها، پسوندها نیاز

دارد ولی به دل و دلیری نیازمندتر است زیرا اگر در این راه ترمس از تکویش خرده گیران، شیفتگان زبان فارسی و پهلایشگران زبان دری را فرا گیرد و آنانکه در این راه گام برمی دارند از کرده خود پشیمان کند پویشی در پهلایش و تلاشی در گسترش زبان فارسی انجام نمی پذیرد.

مگر همه واژه های فارسی که پیشینیان ساخته اند درست و بی کم و کاست است... چنان نبوده و چنین نیز نخواهد بود... ولی چون پیشینیان بر سر آن بوده اند که زبان را از بی مایگی و تهی دستی در بیاورند به ساخت واژه پرداخته اند و از پیوند ریشه ها و واژه ها با پساوندها و پیشاوندها و واژه های تازه پدید آورده اند و امروز همان واژه های نادرست را خرده گیران و تکوهشگران به نام «استعمال فصحاء» به کار می گیرند و کمترین چک و چانه هم نمی زنند... کجای واژه میانجی^۱ (شفیع و واسطه)، میانجیگری (شفاعت و وساطت) که باید «میانگیر» و «میانگیر» باشد درست است که نظامی و فردوسی می گویند:

اگر در میانجی دلیر آمدم نه از روبه از نزد شیر آمدم
ترا از دو گیتی بر آورده اند به چندین میانجی پیورده اند
یا آنکه واژه «نابکار» که باید برابر بیهوده و بیکاره، زیان آور و ناسودمند به کار رود برابر بدگوهر و بدسرشت، بدکاره و زشت کاره به کار می رود درست است که فردوسی و سعدی می گویند:

بدو گفت بهم که گر شهریار بخواند نشان چنین نابکار
قعبه پیر از نابکاری چه کند که توبه نکند و شهنه معزول از مردم آزاری
در درستی «زنج» برابر با «چانه» گفتگویی نیست ولی «زنجیان» یک پیوند نادرست است که همه آنرا به کار می برند و سعدی و حافظ هم به کار برده می گویند:

چه دلها بردی ای ساقی به ساق فتنه انگیزت
دریغاً بوسه چندی بر زنخندان دلاویزت
جان علوی هوس چاه زنخندان تو داشت
دست در حلقه آن زلف خم اندر خم زد

روزی که خاقانی از واژه «مرد» و «پسوند» و «وش» واژه «مردوش» را
برابر با «مردانه» پدید می آورد می دانست واژه سازی می کند ولی چنین کرد
و گفت :

خاقانی اگر چه در سخن مردوش است دردست مخشان عجب دستخوش است
مولوی با پیوند واژه «آهو» به پسوند «انه» واژه «آهوانه» را می آفریند
و برابر با «آهووش» به کار می برد :

که نباید خورد جو همچون خران آهوانه در ختن چر ارغوان
در زبان فارسی شماره این گونه واژه ها کم نیست ولی بدان روی که سخن
به درازا نکشد از یادآوری آن خودداری می گردد و یادآور می شود که اگر
پیشینیان، در راه واژه سازی، دچار ترس و دلهره می شدند یا بهره وران واژه-
های تازه و اکنش ناهنجار نشان می دادند و از به کار گرفتن واژه های نوین
سرباز می زدند بسیاری از واژه های کنونی به جای آنکه در زبان فارسی بنشینند
در کنار رفتگان جای می گرفت.

بدین روی ترس از خرده گیری خرده گیران، آفرینش واژه را دچار
پیشانی و پلایش زبان را دستخوش ایستادگی می کند و چنانکه در این راه
به بنیادهای واژه سازی زبان فارسی نگرش شود اندک کژروی در پیوند واژه ها
و واژه ها، و بهره وری از پساوندها و پیشاوندها درخور چشم پوشی است
زیرا واژه های فارسی هر چند که کج و موج باشد بهتر از واژگان بیگانه است.
ویرایش واژه: در ویرایش واژه ها به دو راه باید رفت، نخست به-
چهره واژه پرداخت، دوم نگارش واژه را از چندگونگی در آورد.

گرد تکانی واژه : پاره‌ای از واژه‌های فارسی در زیر گرد و خاک تازی و ترکی فرو رفته است، می‌توان گرد بیگانه از چهره آنان زدود و رخساره راستین آنان را آشکار نمود، برای نمونه: «دیلمان» دستکاری شده دیلمگان است برابر با سرزمین دیلمان... زنجان نخست زنگان^۱ بوده است «گ» را به «ج» برگردانده و زنجان کرده‌اند. طوالش جمع طالش و طالش تازی شده گالش است... خانقاه تازی شده خانگاه و نودز دستکاری شده نودژ است.

روستاهای «اشک‌سوه»، «قزلجه»، «یالقوزآغاچ» در نخست نام‌های فارسی «آب‌باریک»، «سرخک»، «یکه درخت» داشته است ولی در دوره فرمانروایی ترکان و صفویان واژه‌های فارسی به ترکی برمی‌گردد... از این واژه‌ها در زبان مردم ایران بسیار است که باید برای ویراستن و بازگرداندن آن به زبان فارسی کوشش شود.

بدینروی باید پساوندهای گان، گرد، گین که در دوره تازیگرایی جان و قان، جرد، جین و قین شده و به واژه‌های فارسی پیوسته است به گونه نخست بازگردد، مانند:

اسفرجان اسفرگان، هندبجان هندبگان، دهقان دهگان، سولقان^۲ سولگان، بروجرد بروگرد^۳، راهجرد راهگرد، دولجین دولگین، کلنجین کلنگین، جوقین جوگین، جوزقیق جوزگین... و...

گروه دیگر واژه‌هایی است که آنچنان از ریخت فارسی بیرون آمده است که شناخت چهره نخستین آن بدشواری انجام می‌پذیرد، مانند: «اصطهبانات» که کمتر ایرانی می‌تواند دریابد که این واژه از ریشه ستهیدن برابر ستیز کردن و دلاوری نمودن است و «اصطهبانات» واژه درهم‌ریخته «ستهبان» و «استهبان» است («سته» واژه نخست ایستا یا ابتداء به ساکن است که در سده‌های ۳ و ۴ اسلامی «الف» بر سر آن می‌نشیند و «استه» می‌شود)

«اندوهجرد» که برابر «سرزمین اندوه» است در آغاز «انداگرد» برابر با «سرزمین اندایشگران»^۴ بوده است و در زیر رنگ تازیگرایی به این ریخت

درآمده است.

«فلاورجان» پیش از آنکه رنگ تازی بخود گیرد «پلورگان» بوده است (برابر با روستایی است که با چندیل به شاهراه می پیوندد)، قهریزجان کهریزگان کازرون، گاکازرون، موغان موگان بوده است.

برگرداندن این گونه واژه‌ها به ریخت نخست نه دشوار است نه ترس- آور، زیرا واژه‌هایی مانند جرجان، جیلان، مهرجان امروزگراگان، گیلان، مهرگان نوشته و خوانده می‌شود و اگر کمی تلاش شود واژه‌های دادقان، سولقان، ممقان هم فردا دادگان، سولگان، ممگان نوشته و خوانده خواهد شد. نگارش واژه: در پیش گفتار «فرهنگ اسدی»^۱ «یا لغت فرس» نوشته

ابومنصور علی بن احمد اسدی توسی چنین آمده است:

«بدان که فخر مردم بر جانوران دیگر به سخن گفتن است و سخن را تمامی معنی است و ازدو گونه آمده است یکی گونه نظم است و دیگر نثر و اندر کتاب منطق آنچه در باب سخن گفتن باشد همه گفته‌اند و غرض ما اندرین لغات پارسی است که دیدم شاعران را که فاضل بودند ولیکن لغات پارسی کم می‌دانستند و قطران شاعر کتابی کرد و آن لغت‌ها بیشتر معروف بودند پس فرزندم...»

درباره نادرست نویسی واژه‌های فارسی باید با اسدی توسی همداستان

شد و گفت:

انگیزه آنکه پاره‌ای از واژه‌های فارسی به نادرست نوشته می‌شود کم دانی یا نادانی برخی از پیشینیان است، زیرا اگر آنان از ریشه واژه‌ها، پساوندها و پساوندهای زبان فارسی آگاهی می‌داشتند:

✽ «طرازنامه» و «همطراز» را با «ط» نمی‌نوشتند و چون «تراز» و «ترازو»

با «ت» برخامه می‌آورند.

✽ «طهماسب» و «طهمورث» را با «ط» و «ث» نمی‌نگاشتند و چون

«تهمن» و «تهمینه» با «ت» می‌نگاشتند زیرا هر دو از ریشه «تهم» برابر با «نیرومند» و «دلیر» مایه می‌گیرد و «س» تهمورس هم واژی است که یونانی‌ها بر این واژه

افزوده‌اند.

❖ «توس» را که گونه‌ای دیگر از واژه «توش» برابر با «توان» است، «طوس» نمی‌نگاشتند زیرا دوگانگی در گویش «س» و «ش» میان مادها، پارس‌ها و پارت‌ها پاره‌ای از واژه‌ها را به دوچهره در آورده است، مانند رسیدن رشتن، ستاك ستاك، پرستو فرشتو... توس و توش نیز از این گونه است.

❖ «توفنده» را با «ت» و «توفان» را که از همان ریشه است با «ط» نمی‌نوشتند.

❖ «نون» را که برابر با «آتشدان» است با «ت» و «تبس» را که از «تف» و «تب» گرفته شده است و هردو واژه، برابر با سرزمین گرم و آتش‌زاست با «ط» بر روی کاغذ نمی‌آوردند.

❖ «تپیدن» را با «ت» و «طپانچه» را که از همان ریشه است با «ط» نمی‌نوشتند.

❖ «غلتیدن» و «غلتان» را با «ت» و «غلطک» را با «ط» برخامه نمی‌آوردند.

❖ «غران» و «غرش» را که از واژه آوایی «غُر» است با «غ» و «قرقر» «قوری» را که از همان واژه مایه می‌گیرد با «ق» نمی‌نگاشتند.

❖ «بستام» را که از دو پاره «بست» و «ام» پدید آمده است «بسطام» نمی‌نوشتند.

❖ «همایون» را که فارسی سره است چون واژگان عبری «همیون» برخامه نمی‌آوردند.

همچنین واژه‌های فارسی استخر، استوانه، تالار، ترخون، ترقه، تنبور، توپ، نفت و ... را به نادرست به گونه: اسطخر، اسطوانه، طالار، طرخون، طرقه، طنبور، طوب، نفط و ... نمی‌نوشتند.

شگفت‌آورتر آنکه، برخی از پیشینیان، بسیاری از واژه‌های فرنگی را که می‌توانستند با واژها و حروف فارسی بنویسند با واژها و حروف تازی می‌-

نویسند، مانند: اطو(اتو)، امپراطور(امپراتور)، باطری(باتری)، بطری(بتری)
پطر (پتر)، پطرس (پترس)، طامسن(تامسن)، طاير(تایر)، طوماس (توماس)،
لاطاری (لاتاری)، مطر (متر) ... اناطولی (اتاتولی) ، انطاکیه (انتاکیه) ،
ایطالی (ایتالی) ، صومالی(سومالی)...و...

نگارش پاره‌ای از واژه‌ها از دید «آوانگاری» نادرست است:

۱- واژه‌هایی که به «الف» و «و» پایان می‌پذیرد در پیوستن به پسوند
«یز» و «ین» و چسبیدن به «ی» گاه به گونه همزه نوشته و خوانده می‌شود ،
مانند: پا... پائیز پائین، نا... نائین، بو... بوئین، خو... خوئین ، توانا
توانائی، روستا روستائی، جادو جادوئی، دارو داروئی ... و ...
این شیوه نگارش درست نیست زیرا همچنانکه آسا، فرما، نما در پیوستن
به «ش» آسایش، فرمایش، نمایش می‌شود در پیوستن به «ید» نیز باید آسآید،
فرمایید، نمایشد... یا آنکه جو، رو، گو در پیوستن به «نده» جوینده ،
روینده، گوینده می‌شود در پیوستن به «ی» نیز باید دلجویی ، ماهرویی ،
سخنگویی بشود.

ناگفته نماند که «همزه اوستایی» که در پاره‌ای از واژه‌های فارسی
باستان به کار می‌رفته است در واژگان فارسی کنونی جای ندارد و آنچه امروز
به نادرست «همزه» خوانده می‌شود «ی» است، بدینروی در زبان فارسی «همزه»
را باید برای نوشتن واژه‌های بیگانه به کار برد مانند: زئیر، سئول، سوئد ...
تئودر، شائول، لئونارد ... ژوئن، ژئوفیزیک، کاکائو ... و ...

۲- در پاره‌ای از واژگان زبان پهلوی از پیوستن واژه‌های «خ» ، «و» و
«الف» آوایی نزدیک به «Khoa» (با آوای پرده‌ان) پدیدمی‌آید، مانند: خوارزم
KhoaraZm ، خواستن Khoastan ، خواهر Khoaher ... و ...

امروز این واژه‌ها را به آوای «Kha» می‌خوانند، مانند: خارزم، خاستن
خاهر ... و ...

این گونه ، «و» که آوای خود را از دست می دهد «واو معدوله» می گویند .

آوای «واو معدوله» که روزگاری از باختر و خاور فراوان به گوش می خورد امروز تنها از چند روستای خراسان به گوش می رسد و دیگر مردم ایران آنرا در رده رفتگان بشمار می آورند.

«و» خویید و خویش و همچنین «و» برابر با آوای «O» را نباید بشمارواو معدوله آورد.

«و» برابر با آوای «O» در واژه های دو واژی برای زیبایی در نگارش به کار می رود، مانند. تو، دو، نو و در واژه های بیش از دو واژ نمایانگر آواست، مانند: خود، خور، خوش ... و ...

بتازگی «و» پاره ای از اینگونه واژگان نوشته نمی شود، مانند: خورداد (خرداد)، خورسند (خرسند)، خوشنود (خشنود) ... و ...

جای گفتگو نیست که واژه هایی که در گذشته از آوای «واو معدوله» برخوردار بوده است و امروز آن آوای از میان رفته و در گذشته است باید همچنانکه بر زبان می آید به خامه بیاید.

در این راه نباید دچار ترس و لرز شد زیرا «زبان» همواره در گیرودار دادوستد است، گاهی چیزی از دست می دهد و دیگر گاه چیزی بدست می آورد. در این باره، سنجش دو زبان با یکدیگر درست نیست و نمی توان گفت چون در زبان انگلیسی^{۱۲} W، در بیشتر واژه ها آوایی ندارد و کار «واو معدوله» را انجام می دهد و کسی دست به ریخت آن نزده است از نیروی «واو معدوله» فارسی هم به دستکاری نیاز ندارد .

در «برهان قاطع» درباره «واو معدوله» یا «واو اشمام ضمه» چنین آمده است :

معدوله گویند از آن جهت که از او عدول کرده به حرف دیگر متکلم

می‌شود و آن خوب به تلفظ در نمی‌آید ، و آنرا واو اشمام ضمه نیز می‌گویند به این تقریب که آنرا البته بعد از خای نقطه‌دار مفتوح می‌نویسند و این فتحه، فتحه خالص نیست بلکه بویی از ضمه دارد چه اشمام بمعنی بوی بردن باشد و آن با نه حروف خوانده می‌شود که آن «الف» است همچو «خواب»، «خواجه»، و «دال» همچو «خود»، و «رای قرشت» همچو «خور»، و «رای هوز» همچو «خوزم»، و «سین» بی نقطه همچو «خوست»، و «شین نقطه‌دار» همچو «خوش» و «نون» همچو «آخوند»، و «ها» همچو «خوهله»، و «بیای حطی» همچو «خویله»، و «با» «خویش» و «خویشتن» مکسور و با «آخور» و «میر آخور» مضموم آید و این از نوادر است.

این گفته درخور پذیرش نیست زیرا آوای «واو معدوله» که از جای گرفتن «و» میان «خ» و «الف» پدید می‌آمده است با آوایی که از جای گرفتن «و» پس از «خ» و پیش از یکی از واژه‌های «د ، ر ، ز ، س ، ش ، ن ، و ، ه ، ی ،» پیدامی‌شده است یکسان و همانند نبوده است و ایرانیان، هرگز، «خواجه» و «خویش» را به يك آوای از دهان بیرون نمی‌داده‌اند.

فزون بر این، آنچه پیشینیان «واو» معروف و مجهول می‌خواندند، از دید آواشناسی، با آواهای هفتگانه فارسی همساز و سازگار نیست زیرا «و» هم مانند دیگر واژه‌های الفبا از هفت آوای برخوردار است: و و و و و و و و و و و...

شیوه نگارش بسیاری از واژه‌های پیوسته، هم، هنوز روشن نشده و رهنمونی فراراه نویسندگان نهاده نگردیده است، برای نمونه، هیچکس نمی‌داند واژه‌های پیوسته و پیوندی:

آنان که، آنکه، از آن‌جا، از آنسوی، بدان روی، بدینگونه، به خوبی،

بدرستی، چنان که، چندانکه، چه برم، چکنم، که را، کدامیک، می خواهد، می رود، نه سنجیده، ندانسته... به نادرستی، بناچار... خوش پوش، نیکبخت... درخت ها، دستها... گردونه ها، بچها... را سرهم بنویسند یا گسسته..!

پالایش زیبای فارسی بی همکاری همگان انجام پذیر نیست زیرا گروههای گوناگون مردم، به ویژه آنانکه دست به خامه و زبان برسخت دارند و گروهی که «رسانه های گروهی» نام گرفته اند، باید کمر مردانگی بر بندند و در راه ستیز با واژه های بیگانه بپاخیزند و در گفتار و نوشتار واژه های فارسی را به کار گیرند و خرد و کلان را بدین کار بخوانند.

فارسی گویی و فارسی نویسی را باید از خانه و خسانواده، دبستان و دبیرستان آغاز نمود و به نوآموزان و دانش آموزان، نوجوانان و جوانان آموخت که ایرانی بیندیشند و فارسی بگویند و بنویسند.

شگفت آنکه هنوز گروهی از نویسندگان، سرایندگان و سخنوران دل آن نیافته اند که در نوشته ها، سروده ها و گفته های خود واژه بیگانه به کار نگیرند و واژه های فارسی را جانشین واژگان تازی، ترکی و اروپایی کنند... برای نمونه، به جای: امحاء و انهدام، نیستی و نابودی... دفعة و غفلة ناگهانی و یکهو... تشویش و اضطراب دلشوره و دلهره... جلیل القدر و علیل المزاج بزرگوار و رنجور... حاجت و ضرورت نیاز و خواستاری... عمدآ و سهواً آگاهانه و ناآگاهانه... مع الوصف و معذک و معهدا از نیروی و بدینگونه و بدینروی... بدون گفتگو و بلا درنگ، بی گفتگو و بی درنگ... قاطی و قاق درهم و خشک... قالتاق و قلق رند و رگ خواب... آتلیه و گالری نگارخانه و هنرسرا... سالن و هال تالار و سرسرا... به کار برند.

اینان ترس از این دارند که نکند، بدینگونه، گردن بند دانش از گردنشان

فروریزد و نشان استادی از سینه‌شان فروافتد و کسی ایشان را به استادی و دانشمندی نشناسد و نستايد.

این ستمی ناروا بر زبان فارسی است که گروهی برای آنکه دانش خویش را به رخ بکشند از زبان مادری رخ برمی‌تابند و به زبان بیگانه روی می‌آورند و در فراهم آوری گفتار و نوشتار بدریوزگی واژه می‌روند.

همچنانکه گفته شد، واژگان فارسی تکاپوی شکوفایی و رسایی اندیشه‌های ایرانیان را می‌کند و بی‌آنکه به دریوزگی واژه نیاز باشد با واژه‌های سره فارسی می‌توان نیازهای همگانی را گفت و نوشت و درون دل و مغز ایرانی را شکافت و شکفت.

از نیروی به کار بردن واژه‌های تازه نباید ترس و دلهره پدید آورد و نویسندگان، سرایندگان و سخنوران را نیمه‌راه بازگرداند و آرایش و ویرایش، پوش و گسترش زبان فارسی را بدست سستی و فراموشی بسپارد.

بی‌گمان، بهره‌وری از واژه‌های سره فارسی، بهمان اندازه که به دانش و بینش نیازمند است، ده و سدچندان، به شور دل و سوز درون نویسنده، سراینده و سخنور نیاز دارد و چه نیکوست چنین جوش و خروش در دل و مغز یکایک خاندان سخن و شیفتگان زبان فارسی پدید آید تا پالایش زبان با کوشش پیگیر و جهش چشمگیر انجام پذیرد و گامی ارزنده و برازنده در راه رهایی زبان فارسی از بند واژگان بیگانه برداشته شود.

پانوشته‌ها :

۱- بت «Beth» دومین واژ الفبای عبری چارگوش و مربع است که سوی چپ آن باز است (زبان عبری از راست به چپ نوشته می‌شود)، درباره ریخت و چهره این واژ چنین زند و تفسیر می‌کنند:

« چون واژ «بت» از سه سوی بسته و از سوی جلو باز است ازینروی نمی‌توان درباره اینکه در بالا (آسمان) چه هست و در پایین (زمین) چه می‌گذرد ویش از آفرینش، جهان چه بوده است و پس از نیستی، جهان چه خواهد شد بررسی کرد بلکه، تنها، می‌توان درباره آنچه پس از آفرینش جهان روی داده است به گفتگو و جستجو پرداخت.»

« یروشلمی حکیکا، ۳ جیم »

۲- اندکی از سخن پایه‌ها و ویژگی‌گوش‌های مردم پاره‌ای از شهرهای ایران، تاسده ششم اسلامی، در «التنبیه علی حدوث التصحیف» و «سني ملوك الارض والانبیاء» نوشته حمزه اصفهانی - «احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم» نوشته مقدسی - «صورة الارض» نوشته ابن حوقل - «الفهرست» نوشته ابن ندیم - «المسالك والممالك» نوشته استخری - «معجم البلدان» نوشته یاقوت حموی آمده است.

شمس‌الدین ابو عبدالله مقدسی در «احسن التقاسیم» چنین می‌نویسد:

زبان مردم نیشابور رسا و شیواست و همانند زبان مردم «توس» و «نسا» است، مردم نیشابور به واژه‌هایی که با آوای زیر آغاز می‌گردد «ی» می‌افزایند و به جای بگو، بشو می‌گویند. بیگو، بیشو...

مردم نیشابور درباره‌ای از واژه‌ها «ست» می‌افزایند و بخوردی، بگفتی، بختی، را بخوردستی، بگفتستی، بختتستی می‌گویند...

زبان مردم دامغان و گرگان نزدیک بی‌کدیگراست و، در هر دو زبان، از سخن پایه و تکیه

کلام «هاده» و «هاکن» بهره‌وری می‌شود.

زبان مردم سرخس و ابیورد نزدیک به زبان مردم مرو و زبان مروزیان به زبان مردم خوارزم بسیار نزدیک است، مردم خوارزم واژه «دانستی» را در پایان فرازاها و جمله‌های خود به کار می‌برند و به جای «مردی»، «یکی مردی» می‌گویند. مردم سمرقند «ك» را به «ق» بر می‌گردانند و به جای «بکردکم»، «بکفتکم» می‌گویند: بقردم، بفتتم ...

زبان مردم خوزستان واژه تازی بسیار دارد و مردم این سرزمین واژه‌های تازی را بیهوده در سخن خود می‌آورند، مانند: این کار قطعاً کن بجای این کار را بکن. سخن پایه مردم خوزستان واژه «ببخش» است که در فرازاها بسیار به کار می‌رود. زبان مردم ری رسا و شیواست ولی «را» را بسیار به کار می‌برند، مانند: را ده، راکن ... و ...

۳۶ «ابن ندیم» در «الفهرست» گفته عبدالله بن المقفع (در گذشته به سال ۱۴۲ اسلامی) را بازگو می‌کند و چنین می‌نویسد:

«ایرانیان را هجایی بوده که آن را «زوارش» می‌گفتند و بدان حرف‌های پیوسته و جدا را می‌نوشتند و آن نزدیک به هزار واژه بود که آنها را برای جدا کردن همگونه‌ها و متشابهات از یکدیگر به کار می‌بردند، چنانکه اگر کسی می‌خواست کلمه «گوشت» را که به تازی «لحم» است بنویسد «بَسْرَا» می‌نوشت و گوشت می‌خواند و هرگاه می‌خواست کلمه «نان» را که به تازی «خبز» است بنویسد «لهما» می‌نوشت و نان می‌خواند ...»

ابن ندیم ابوالفرج محمد بن اسحاق بغدادی (در گذشته به سال ۳۸۵ اسلامی) ، نخستین کسی است که واژه «زوارش» را بر بنیاد گفتار ابن مقفع به کار می‌برد. اگرچه نوشته عبدالله بن مقفع درباره «هزوارش» از میان رفته است ولی روشن است که این واژه تا سده چهارم اسلامی که ابن ندیم می‌زیسته است در گردونه زبان در گردش بوده است.

از آنچه ابن مقفع به شمار «زوارش» آرامی می‌آورد، باز میان رفتن زبان و دبیره پهلوی، انبوهی از آن دستخوش فراموشی می‌گردد و اندکی در زبان فارسی به جای می‌ماند که پاره‌ای از آن نیز دچار دگرگونی می‌شود، مانند: بار، شیدا، گو که در هزوارش آرامی برابر با: پسر، دیوانه، میش بوده است و در فارسی همتای: بر (میوه)، شیفته، گاو است ... و ...

۳۷ «نستر» گل «نستر» است، خاقانی گوید:

عیسی خجل کرده از خارهای گلبن
ادریس سبجه کرده از غنچه‌های نستر

هـ- در زبان‌های اوستایی Vac و در پهلوی Vacak برابر با آواز و سخن گفتن و در پازند Vaz برابر با نیایش است.

همانندواژه فارسی Vac ، در لاتینی Vax ، در فرانسوی Vaix ، در انگلیسی Voic برابر با آوای و آهنگ است.

هنوز هم واژه «وات» در میان مردم خوانسار و کاشان و کردها و زرتشتیان ایران، با کمی دستکاری، به کار می‌رود.

ع- میانجی، پیوندی است از واژه فارسی «میان» و پسوند ترکی «جی»، این واژه از سده چهار اسلامی در خاور ایران به کار گرفته می‌شود.

پاره‌ای بر آن رایند واژه «میانجی» پیوندی از «میانه» فارسی که تازیان آنرا «میانج» کرده‌اند (مانند شهر میانه که نزد تازیان «میانج» است) و «ی» پسوند وابستگی یا نسبت است. ولی بهتر آنست که این واژه به شمار واژه‌های دو رگه فارسی و ترکی آید زیرا اگر فارسی و تازی بود می‌بایست نخست سراینندگان باختر ایران آن را به کار گیرند ولی سراینندگان این بخش کمتر این واژه را به کار برده‌اند.

۷- ... و اهل همدان و زنگان را در نظم این نوع از شعر دو غلط صریح افتاده است...

«المعجم فی معاییر اشعار العجم»

۸- «سولگان» برابر با «سرزمین بلند» است و چون روستای «سولقان» در شمال باختری

تهران، در سنجش با تهران، در بلندی جای دارد از نیروی بدو نام «سرزمین بلند» می‌دهند.

۹- برخی بر آن رایند که «بروجرد» در آغاز «آبروگرد» برابر با «سرزمینی که آب از آن

می‌گذرد» بوده است و تازیگرایی آن را به گونه «بروجرد» در آورده است ... شاید این

واژه در آغاز «بروگرد» بوده است «برو» و «بروت» برابر با «سبیل» و «بروگرد» برابر

با «سرزمین سبیلداران» بوده است زیرا مردم این شهر و آبادی سبیل می‌گذاشتند و سبیل

نشانه مردی و مردانگی بوده است... هنوز هم گروهی از مردم این سرزمین چنین می‌کنند

۱۰- «آندا» بمعنی گلابه و کاهگل بر بام و دیوار مالیدن باشد و کاهگل مانده را نیز

گفته‌اند.

«برهان قاطع»

«آندا» سه معنی دارد اول مالیدن کاهگل و گلابه بود بر دیوار و غیره و اندایشگر

کسی را گویند که کاهگل و گلابه بمالد.

«فرهنگ جهانگیری»

بدینگونه «آنداگرد» که یکی از روستاهای کرمان است برابر با «روستا» و «آبادی»

اندیشگران می باشد و از این سرزمین مردمی که در انداگری و کاهگل مالی استاد بوده اند برخاسته اند.

۱۱- « لغت فرس » نوشته ابومنصور علی بن احمد اسد نوسی، ویراسته شادروان عباس اقبال آشتیانی.

۱۲- « W » در زبان انگلیسی، در پاره‌ای از واژه‌ها آوای « و » می‌دهد، مانند: Waggon (ارابه راه‌آهن)، Wales (بخشی از سرزمین بریتانی)، World (جهان)... و در برخی بی‌آواست، مانند: Wrist (مچ)، Write (نوشتن)، Wrong (نادرست) که در سه واژه Wrong, Write, Wrist واژ « W » آوایی ندارد و بدین‌روی است که بتازگی گروهی از نوگرایان آمریکا بر آن شده‌اند که اینگونه واژه‌های بی‌آوا را از واژه‌هایندازند و چنین نیز کرده‌اند و واژه‌هایی مانند: Wrest (ربودن) Wring (شکنجه) Writer (نویسنده) را چنین Riter, Ring, Rest می‌نویسند.

گرایش به ساده کردن زبان در اروپا، از سال‌های نخستین سده بیستم مسیحی، آغاز می‌شود و آن هنگامی است که دکتر لودویک زمنهف Lejzer Ludwik Zamenhof (۱۸۵۹-۱۹۱۷ مسیحی) چشم پزشک لهستانی در سال ۱۸۸۷ مسیحی زبان اسپرانتو (Esperanto) را بنیان می‌گذارد.

دکتر زمنهف با آشنایی به زبان‌های گوناگون اروپایی، از واژه‌های چندین زبان مانند: آلمانی، اسپانیایی، اسلاوی، انگلیسی، ایتالیایی، پرتغالی و فرانسوی بهره‌وری می‌کند و زبان تازه‌ای پدید می‌آورد.

زمنهف نام «اسپرانتو» را از واژه رومی «Esperi» می‌گیرد و بر زبان تازه می‌گذارد.

... Esperanto برابر با امید داشتن است که در زبان‌های لاتینی، فرانسوی، اسپانیایی، پرتغالی ریشه واژه‌هایی بهمین چم و معنی است.

در زبان اسپرانتو نام‌ها به «o» و «a» پذیرد و دارای ۱۶ آهین دستوری و ۱۰۰۰ ریشه واژه‌ای است و در ساخت واژه از پیوند پیشاوندها، پسوندها و میانوندها بهره‌وری می‌شود و از پیوند «آوند»ها، از یک ریشه صد واژه پدید می‌آید

فراگیری این زبان برای کسانی که به زبان‌های اروپایی آشنایی دارند به دو بیست تا دو بیست و پنج ساعت تلاش نیاز دارد و برای دیگران به دو و نیم تا سه برابر آن.

انگیزه زمنهف در ساخت این زبان آن بود که مردم جهان با فراگیری آن بتوانند به اندیشه‌های همدیگر آشنا و یکدیگر نزدیک شوند و جنگ و ستیز را کنار بگذارند و دوستی و سازش را پیش گیرند و از راه هم‌زبانی به همدلی برسند.

در آغاز، گروهی از مردم اروپا و آمریکا، اسپرانتو را به جای زبان دوم می‌پذیرند و آنرا گسترش می‌دهند ولی چون بزرگان گیتی و فرمانروایان جهان با پیدایش و پرورش يك «زبان جهانی» همساز نبودند جلوی رخنه این اندیشه را می‌گیرند و کار را به بیراهه می‌اندازند و به نام از میان برداشتن دشواری‌ها و ساده کردن زبان‌های بومی و بومی‌انجمن‌ها می‌آیند. و بدینگونه راه پیشرفت را بروی زبان جهانی اسپرانتو، برای کوتاه‌گاه، می‌بندند. سرانجام دیری نمی‌پاید که زبان اسپرانتو راه پویایی پیش می‌گیرد و به گوشه و کنار جهان راه می‌یابد و مردم گیتی را به هم‌زبانی و همدلی می‌خواند.

در پی گرایش مردم به فراگیری زبان اسپرانتو، یونسکو UNESCO «بخش فرهنگی سازمان ملل متحد» از سال ۱۹۵۴ مسیحی آموزش این زبان را به بسیاری از کشورهای جهان سفارش می‌کند.

اکنون زبان اسپرانتو از سوی ۹۰ کشور جهان به نام يك «زبان جهانی» پذیرفته شده و آموزش آن در برنامه‌های «زبان‌آموزی» جای گرفته است.

ستاد میانین و مرکزی اسپرانتو در هلند و دفتر ویژه نابینایان در سوئد و شاخه‌های نمایندگی آن در ۳۵۰ شهر و کشور جهان است.

نشانه اسپرانتو، «ستاره» ای است که برسینه اسپرانتیست‌ها مسی درخشد و آن نمایانگر امیدی است که سخنوران این زبان به برپایی هم‌زبانی و همدلی در میان مردم و دوستی و آرامش در جهان دارند.

هم اکنون نزدیک به ۴۰ میلیون مردم گیتی به زبان اسپرانتو گفتگو می‌کنند و بیش از ۱۳۶ روزنامه، هفته‌نامه، ماهنامه بدین زبان نوشته و پخش می‌شود.

شماره‌گراسه‌ها و کتاب‌هایی که تاکنون به زبان اسپرانتو چاپ شده است از ده هزار افزون است و در میان آن برگردانی از قرآن، نهج البلاغه، ترانه‌های خیام، یک‌هزار و یک‌شب، نوشته‌های شکسپیر، کمدی الهی دانته، سروده‌های تاگور و نوشته‌های گاندی و یادگارهای پاره‌ای از نویسندگان بزرگ جهان به چشم می‌خورد.

بسیست فرستنده رادیویی به زبان اسپرانتو برنامه پخش می‌کند و آوای این زبان از رادیوهای اسپانیا، انگلستان، ایتالیا، برزیل، ژاپن، سوئد، سویس، لهستان، یوگسلاوی به گوش می‌خورد.

در ایران، از چند سال پیش، آموزش زبان اسپرانتو در دانشگاه تهران آغاز گردیده است.